

سید محمد علی
معاونت اعلیٰ دربار
دہلی

دہلی
دہلی
دہلی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل الكتاب نوراً مبيناً في سلكه غياثاً في شدة الظلمة والنور في السواد
 ونور في السواد وحق في السواد وحق في السواد وحق في السواد وحق في السواد
 فخرنا في السواد وحق في السواد وحق في السواد وحق في السواد وحق في السواد
 لا تقام في السواد وحق في السواد وحق في السواد وحق في السواد وحق في السواد
 يوم لا يموت على الأرضي عشر من النبوة الطاهرة على أفق الشروق والكرامة الروح الشاهدي
 السواء في الامامة الدين من محل في ديرة ابا عجم استقام على طريق الارشاد من خرج من
 محيط ابا عجم وقف في سيرة الله ابراهيم واسحاق والكرامة الفاضل تقام انجوت الله الامام
 حصوا على الامام والاربع سماء الخلافة وارض الحكمة وعلى من نعم باحسان من الله من شدة
 واعلمهم انهم من الكثرة التي كثر بها سكان كثر من طلب علمهم ومن محمد رشيد الدين
 شيخ من علم الدين كذا في الامام وحق في السواد وحق في السواد وحق في السواد
 عليه وعلى اهل البيت السلام مولانا حب عالي واتب مولانا علي صاحب

صاحب که از حق الهی کتاب اکثر علوم عقیدیه و نقلیه موجود اند و جامع او صاف ستوده اند و از راه
که فاضل رفیع القلم سلامه اکرام عالی الکعب فی الدنیا و العقیدة و العلویة راجع اقدم فی العلوم غیر
والاصول سید محمد سید محمد طیف الهولی و اکمل و النور البهول مخدیه سید طایع المذات الرضوی
انحرافی مولانا دین علی صاحب منتهی الملیف کرده اند نیز از حق العباد آورده و کتاب
مولو یصاحب جم المناقب و صفی محمد حسن حسام الدین بوری و دیگر احبای اینها متضمن
در خواست بحر جواب این رساله رسانیده و از طرف خود هم درین باب مراتب ملاحظه
که که رسانیده از حق العباد به پاسخ این سوال بنیاد و پیشین نهاد و گفت که عالیه و
بسیار کثرت مدرس بر شما عیان و فی الحال پیش نظر خود بن کتب سیه که برای تحریر
تحریر سایل شما ماده صالحه می باشد عمر محتاج بیان و تمهید است که از حق
همچو کسکو احتساب و زنده اند ازین مطالب اجتناب کلی بهم رسیده و منقیر است
شاید که ازین اقراح دست بردارند و حقرا ازین تکلیف معاف و ازین بخواسته
که چون با حبای وطن بر نویسانیده و درون جواب رساله مذکوره و ده متفنن کرده ام
و محمود و موافق بر آن به اعتماد و انجام این اقراح بیان آورده ام بنابراین و سبب
شأن ازین درخواست در شرع و مروت نادر است عرصه هر کف رساله مذکوره را به
فقیه میر و در تحریر جواب بر دهنده این معجزان لازم کرده و با این همه با فقیه حقیر و تحریر جواب
رود که نمی میکرد و به لطایف الفیاض و شروع کنی عمل می آورد و لیکن درین حال سال
بر اینجا خود کشتن نوزده پیشه بزرگ بر بحر جواب بنویسند از راه نام از شروع و درین کتاب
فرست قریب به نصف است که شش یک طراجمالی بر چند مطلب آن رساله انداخته محض تفاوت محوئی است
سابقه درین انصاف نصحات لایحه مان اینجو الش در اول بطریقه خاطر فایز سید قطبی آورده اند

و بعد از آن طبعت این طرفت مایل در جانب سدا میاض در این پس بر این صافی و بر یک طرفه اند
 و این است که مطالب اول را بخاطر کمال کرد و بر یک و بار آورد و بر تفسیر عجایب مطالب سخن بگوید که اگر از نظر
 زیاد شده و از جهت این تفسیر و تالیف است که با این معانی این عجاایب ترتیب می یافت بهر حال در
 اسرع اوقات بعد از این حال خیر و طاعت با بطور مسوده نوشته داد و بعد شدت تعاضد نشان
 ایضاً اظهار کرده بر آن اتفاق پیدا و آن خوش گمان و اباب مرکب را علی نفسش مشاهده در
 آن بر دست خود کتاب بعد از تالیف در انظار شیاع و انظار علمای کبار بر آن واقع شود و بعد
 الناس از طریق هم سیر و مشغول بجهت طلب که اگر بخطا اطلاع یابند با صلاح نشناختند
 و آن مساوق بود و بسیار اصلاح کلام غیر مما امكن شود نیک نهادن و اگر سبب
 منع کتاب و نقص و خلعت در توجیه جواب عینی غفلت کرده اند و دست داده باطلی در ذکر
 شود و وی در عبارت اتفاق افتاده باشد بعد از آن فرصت و قلت قبح کتاب و افعی سما
 و اخبر او با در آور وقوع این قسم قصود و دارند و آنچه اگر است شود برین محاسبه شده که
 نماید که در آن بعد از این احوال از اولیات ایشان بر آورده بگاید اکثرش منقول از مولفات سابقه
 و تأملاتی که فی الحال بجنب محفوظ خود از زبان آن بر آورده است که با اسرار احدی از اصناف
 نشان بدین معنی تحقیقات حدود و استحقاقات مقیده که با حال احدی از علمای اهل سنت گردان
 و مثل آن به کوس حصلی رسیده حلی حاصل نماید بر سیه کاتبان و بر کار اید عاقلان و باید که این
 و بعد از آن الحسین و در مقام باید است که حق تعالی دیده و در جواب شستی بای بر او را سهر
 نسیم و اینها است که با صاحب ساله بیست و یک مرتبه در حق استاد الانام ملاذ اکرام حاجی اهل سنت
 از اینها مافی سمات البعد اند به انعماء و قرائین الانظار البعد و العباد منور من السحاب البعد
 الله علی البریه صامریه الا ما عثر به و ام طلالی یوم القصاد و غیره و العلماء ان اتحاد بر زبان آورده

به چند وجه طرح کرده اول که صاحب رساله در سبک سواد و بیادات که از نظم و مراعات احترام شان بر کمال
 اهل اسلام تهنیت دوم که جواب قشش نمایان مثل آن بعد از اب علم با رب و قریب شود و درم
 مطلوب الغیب بیوم که بعد از بی شان که در مرتبه از هر چه سوال جواب و شتی باب نوبت بهائی نیز به
 بر عانی که سواد خواند و شنای چند سروده و از جواب نام نام نه و در حقیقت احقر العباد و از بحرین
 عجل و سطرین مقاله سرسطره است بل از اول نوبت شهادت از ویلی طهارت ایمه بر و اعلام حاشا
 رساله دوم شش باره او به عینی که کلام اعلام را حال صحیح صریح موجود و با وجود آن عمل کلام شان
 بر وجود ظاهر و البطلان و دنیا و شیع و استسما از این غیر محمود و حسن رساله نام این از قد ضمیمه
 محامی بخاریه مقرر کرده و احقر العباد از طریق محله صولت عضنیه و شوکت عمر و بختش که به صفه ریه
 ترا و او اگر چه بعضی مقامات خطبه رساله منطوقه فیما یر فایان لغرض بود و لیکن محض رد و الا احتساب
 اعتراض از آن نموده آنان اشروع فی تحریر الجواب سوکلا علی علم الحیدر و العباد ان فایده اولی از
 بیان آنکه کاد اهل اسلام اجماع نموده اند بر جواب و اباحت معه و بعد کرامت مد حضرت السید
 صلی الله علیه و آله اجماع و دلالت میکند بر آن کون امام اهل سنت محمد بن زاری و تفسیر کبریت
 قال فی ذیل حور کما فیما استعظم الابر و انقوا علی انها کانت مبارک فی التجدد الاسلامی و فی این طبعی
 صلی الله علیه و سلم مقدم که فی عمره فاشکی اصحاب الرسول طول العوده و قال استموا من
 به انت و ابیضا دلالت میکند برین اتفاق و اجماع آنچه عنقریب بر کوفه خواهد شد از احوال
 و عبارات علما که علی سبیل و نسخ شود و در کسی را در سیاب محال انکار نیست و بر کاد و اجماع است
 شود به ثبوت قطعی پس بدین معصا استصحاب حکم که کورتابت عا بود و لایم دیگر واقع نفسی آن
 نشود چه حکمی که بدلیل نفسی ثابت کرد و از ارتفاع انهم محتاج بدلیل قطعی میباشد و این بعد از اول
 این متن شد جایچه در محل خود در کتب اصول فقه طرفین مثبت و ثابت شده و اعلی علم نسخ و طبع

من آثار وود خرد انصاف پس الحال بر عده مخالفین که مدعی نسخ اند از مرتبه که دلیل مقبول بطریق
نزدان و انتفاع این حکم متفق علیه با ثبات رسالت و اولی بهم و ملک الهی این دلیل ارجح است
تفاوت است و علمای ایشان تعجزات سیره تعارض آن کرده اند و تقریری که صاحب رساله ذکر فرموده
ما حواله اعلام شیخ الطایفه لاجل طوسی و نظیر این دست قائل فی التنبیه فی باب تفصیل احکام الکلیات
دلیل علی اجماع المسلمین علی ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم کان قد اباحها فی وقت لم یعم
علی حظرها بعد ذلک فی شیخی ان لیکن بساحه علی ما کانت حتی یقوم دلیل و لا دلیل فی الشرع
علی ذلک است و اگر چه اقرار بحایان وجود بسیار بخاطر سوجان است لیکن تبارخصصار مجتهد
زبان اکتفا میکند اول اکتفا بکتاب اگر مراد از جواز اباحت متعده و بعد از حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
و اباحت موده آن لازم و نه و داعیه الهیه است پس اجماع کاذب اهل اسلام بر آن ممنوع است چه نزد
علمای اهل سنت حکم بر اباحت خبر و زو آن و بعضی استعاره نظر بر ضرورت تفسیر حکم قاعده متعده و شریعه
انجی الضرورات مع المحظورات اتفاق افتاده بود و قال النجاشی فی کتاب التماجد و التمسح الاحادیث
علی مصدرها السوء و الحمد لم یضغنا ابن النبی صلی الله علیه و آله وسلم باجماع المسلمین و هم فی موافق و اوطانهم
و لکن جماع منها غیره و اباحها هم فی اوقات مختلفه بحسب الضرورات است و اگر مراد از این جواز
اباحت متعده فی الجمله است و لونی بعضی الاوقات بضروره و داعیه الهیه پس اجماع اهل اسلام بر این مسلم
است لیکن آنچه گفته است که پس بعضی استصحاب حکم مذکور ثابت عاید بود و اما مسکله را غیر از این
نشد و اجماع ممنوع است چه برای رفع علمی که با مقتضای ضرورت داعیه بخور آن شده باشد و این
مذکور کفایت میکند لما تقدیر فی الاصول من ان رفع احکام بارتفاع العمل المقتضیه و رفع دیگر است
آن دیگر نیست و ایضا امر که بطریق ضرورت و داعیه از طرف شارع مجوز شده باشد استصحاب حکم
آن استصحاب را اوقات رفع ضرورت ممنوع است و هم اگر این دلیل در ذلک مغایر ظاهر بود

است که هر یک در این عدم نسخ حکمی به بیان نسخ این دلیل ثابت شود مثل آنکه بود و
 نصاری و راستدلال خود بخانی بر حضرت موسی و عیسی و معاد اهل اسلام بگویند که حقیقت نبوت
 موسی و عیسی به اجتماع از انجائی وقت نبوت قطعی دارد و این صحیح است و نسبت آن به
 حواریان و اهل حال بر نوزاد اهل اسلام که مدعیان نسخ اند لازم است که دلیل قطعی بقول الطمین زوال
 از تفایع این به اثبات رسانند و الی لهم و لک زیرا که خصوص برای مقتدا بود و نصاریست و از
 و انما نسخ آن متعدده جعده نگارند که هر یک از آنها نام آن دارند و نسبت ماضی الی
 که به علم آنها ثابت است و دلیل عقلی بر اسرار آن غیر جامع فایده بود و از این علمیه دلیل بقول الطمین
 فهو و انما لکم کائناتا کما کان ثم اکر من استدل لای جامع است که کسی از ایشان که بارتداد و تحریف
 نه و این شبهه بیانش آنکه ایمان صحیح نصیبا با جمیع اهل سنت و دالین مایه و ثابت است و اگر
 در این طاری علی الامر لازم را گویند که کفر اصلی را پس مرتد را سبق اسلام لازم نیست و این سخن
 صد و زون کبرای شیعیان را در رد او محایه بکند اگر بشارت ثابت است زیرا که ایمان نزد شیعه هم
 شروط صحیح است و اما که قاضی نورانی و سید محمد باقر و محاسن المؤمنین در این حدیث صحیح است
 صحابی باری خیر احوال آن است که مقامات نموده باشد و معمر صلی الله علیه و آله و سلم و جالیه که ایمان
 آورده و مانده الی اخر ما مال عاذا ان کی از کلام عظیم شیعه که سخن را در رد او محایه بکند اگر بشارت
 نموده اند بایستند پس از جمله است آنچه صاحب تفسیر صریح الصادقین و تفسیر کریمه یا مختصرهم
 در جواب صحابهات اهل سنت بر حرم نشدن ماضی عن کفر النوفان للمقتدا می گوید و در این است که هر
 است از این خطاب که رسول خدا مراد از او داده و منتهی به این است که او را می گوید و از قول
 تحت محبت محمد و روح آن قول صحابی داین ماضی است قول ابن عباس ازین خود و غیره
 داین عبارت بطریق عبارات انفس دلالت بر صحابه است حضرت عمر دارد و بطریق اقتضا شریف و این

از احوال صاحب است زیرا که شیخ مقداد کلام حضرت عمر را ملاحظه فرمود بن عباس و این مسعودی را گفته است که
نزد من هم از اهل صحابه است چنانکه علامه علی در خلاصه الاقوال در ترجمه شان پیدا می نماید و چون صاحب سوال
از علی علیه السلام کان صحابی علی و حمزه و جابر بن عبد الله و الا خلاص لا میرالدین است و این
نسخه ای است چون در معارضه سادی که من از قوت شرط است که هر صریح فی کتب اصول الحدیث و طایفه
که معارض کلام کار که طایفه شان پیدا شد کلام دانی پس از قول مقداد می آید که حضرت عمر را
احد صحابه باشد چه اگر نزد مقداد قول حضرت عمر حدیث معارضه قول ابن عباس و دیگر صحابه باشد
در عبارت خود نقطه معارضه اطلاق می کند و بلکه می گفت رو می کند قول عمر بن الخطاب قول ابن عباس
مسعودی و از آنکه است آنچه که صاحب تفسیر در که در شان نزول کرده تا کان لسی ان سکون که است
از گفته آورده اند که در در فضائل و سیر شده در جمله ایشان عباس بن عبد المطلب و عقیل بن
ابی طالب بود حضرت سالت علی علیه السلام و باب ایسان ما اکابر صحابه تا در که در و
حضرت ازین مشهوره آن بود که خلاص صاحب حضرت رب الارباب قطع طمع ایشان از خطام و ما
سیرع الحساب خلوم کند ابو بکر که از قوم مهاجر بود گفت یا رسول الله اکابر و اصحاب ازین قوم اند
نمایر تواند اگر یک بقدر طاقت در استطاعت فدائی بدید باشد که روزی بدولت بدایند
عمر گفت یا رسول الله اینها ای که تواند و از منزل خود بیرون می کنند بر ایشان رحم کن و
تا بعد از کردن نریند الی اخر الروایه و داخل کردن منسخره که در سبب را در اکابر صحابه و طایفه
انصار حضرت عمر به حضرت رب الارباب قطع طمع ایشان از خطام و بیای سیرع الحساب و انانی
را می خیر العشر بارانی حدیق اگر منطوق صریح این نزوایت است و همچنین منسخره که در سبب را
با سجاد و عده صحابه و می کند مثل شان نزول کرده با ابی الدین انوال و سواد طایفه اصل
الله لکم و غیره من الایات الکثیره نیست اندکی از نشان منقصات طایفه صحابه و این سخن که

بطریق توجیه بیان کرده شده اند مبر ذکر احوال کسانی که بارتدائشان اقسامی قابل اند
نموده اند پس آنچه است آنکه سببی از حدیث صادق علیه السلام روایت کرده و حجت بنای بر آنست
و کتب در الفاظ الزامات النبوی صلی الله علیه و آله و سلم از حدیث الصحابه کلمه اربعه مقدار و حدیث
علمان و اباء و قاضی اند و الله عفو شد در مصایب النواصب میگوید و الله الکسی نامن الصحابه بهما
عدا و بی القربی من اصحاب النبوی و من عدا اباء که من مشایر الصحابه المدادین علی طایفه النبوی
و المستقیمین لنفس الخلی فی شان امیر المؤمنین علیه السلام اسبی و از آنجمله است آنچه که قاضی مذکور در حدیث
الحی بر تقدیرت بعضی آیات فضایل صحابه گفته قد دفع منهم بعد النبوی صلی الله علیه و آله و سلم ماصدا
و خطایط ماصد عتیم من سوران اعمال فذل علی اعدا و هم اسبی و چون این مطلب میرسد کشت گویم
ایمان یمنین مصحابا جماعه قطعی من السننی و البیعی و عموم الایات الله علی مصیبتهم ثابت شد پس
الحال بر عده فاعلمین بارتدائهم است که دلیل قطعی که متجاوز این جماعات است از آنکه
مصحابا ثابت کنند و الی اینهم فلک چهارم که دلیل مقبول الطرین بر حرمت منه قول فصل و کلام
مسین اصل حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی است که هیچ الطایفه ابو جعفر طوسی بر او تهمید در باب
تفصیل احکام نکاح و در سببها در باب تحلیل اسم روایت نموده عن زید بن علی عن امامه عن
علی علیه السلام قال حرم رسول الله علیه و آله و سلم یوم جمعه الحرام الا یلبس و نکاح الممعه متی و بها
نادیل شیعه در محدث محل آن بر عید است و آن بچند وجه مسموع و مافوع است اول آنکه
سبب است از سبایل فرجه است و در قرن اول علت آن مختلف فیها بود و درین قسم بسیار
هر یک به سبب خود را به مالک بلند میگفت چنانکه در همین سند هر صحابی که محل آن قابل بود تصریح
آن میکرد و هر کسی که لطف حرمت آن رفته باعلان ذکر آن مینمود و علی را القیاس در ذکر محل
بسیار از این اشیاء الاولاد و غیر این سبایل همین دستور جاری بود و لهذا در بیان احکام

[illegible]

حکم کرده است و در این کتب در محنت استصحاب علمای شیعه و علمای اهل سنت نیز
 هم نظر دارند و اکثر کتب و مکملین نفی محنت آن نموده اند و کما یوفی عاقبه الطهور و فی کتب الاصول و غیره
 مستطرد علی شیخ الاسلام فی زبدة الاصول الاستصحاب و اثبات الکتب فی الزعم العالی بوجوب علی نبوت
 علی الاطلاق و الاظهر انهم قائلان اکثر اصحابنا و علما فالتام نفی و اغلب الحنفیه و اکثر المتکلمین اهل سنت
 را مأمور نموده اند مقدمه که در فرق و متفق علیهاست و در فروع و اعمام و رعایت وجه خصوصاً
 صورتی که عاریه حقه و مکملین که جمیع غیر جمیع کتب اهل اسلام درین بلاد اند و مقدمه مخالف است
 فان یقین لا ینزل الا معین مثلاً الخ این مقدمه با خود است از عبارات اصحاب الخ که در بحث مستند
 و اعمیست و بی پایه الملخص ان الخوارکان نقیضاً بالکتاب است و اجماع الامه و لا ینزل الا معین مثلاً
 الخ بالجلد خیا که این مسئله در کتب اصول فقط در فروع مثبت است و بی مسئله در شرح حکم بر اثبات
 بوقت اجماع آن هر دو نیز متفق علیهاست بین الفرقین خیا که کتب اهل فروع اهل سنت با آن مخلو
 و در کتب اصول شیعه هم موجود است با الیقین عالمی در زبدة الاصول و پنج ماس که در ترجیحات است فروع
 و اما المدلول فالمرحم علی الایامه پس مقتضای این قاعده اصولیه مقتضای الطریق حرمت است و راجح بر اجابت
 آن باشد قاعده مایه در میان استدلال بر جواز متعه مایه که در اصل لکن ماوراء لکن این خوا
 مانوا لکم محضین غیر مسامحن فیما استتم بینهم فانهم احرارین فرائضه و لا جاح علیکم مما یر اصبیح
 بمن بعد الفرضه ان الله کان علماً حکماً محصل معصوم باینست مشون آن است که حلال و مباح نموده
 باینست تا آنچه غیر این محرمات است که در سابق این از مذکور شده تا آنکه طلب نمایند باینست خود زمان
 بعد از او چنانکه که با عفت باشند و نباشند زمان کنندگان پس اگر است که در زمان حلال است
 باشد از حد ایشان که آن فرضه است و چیزی نیست بر شما آنچه با هم اصبیح شوند باین بعد از حد
 و احد سه در سه که خداست و اما در بحث کرده اند این است فی حدیث و لایست که دارد و بر جواز متعه

بنا بر روایات اهل تسبیح احوال بسیار در عصر ابن طلحه بن النخعی است و در این باب در بعضی
کتابها در بیان بن حسن نقل کرده که او گفت زنت ای امیرالمؤمنین کتابی است که در آن
روایت در سند احمد و مسلم و ابوداود و ابوالفضل علی بن اعلی بن محمد بن عثمان بن الحسن قال روایت
فی کتاب الیه و معنا مع النبی و لم یزل یبکی و یختمها و لم یه عنها حتی مات و جاء الیه عمر بن الخطاب
و قال انی مضیاً فی شمس و در آن تعبیر آیه مذکور گفته و اللفظ للسکاة و قبل زنت الیه فی السکاة الیه کما
لما یام من تحت کما لم یسخت و در این کلام صریح مفهوم میشود که باحت متوجه این آیه در زمان حیات
آنست ماب علی الیه علیه السلام بوقوع آمده و بار منوح شده و معلوم است که نسخ فسخ و نسخ
است و مطلقاً ایات و دلالت از است بر ابحاث متواتر اما حال نسخ پس عنقریب بر وارد آمده ظاهر خواهد شد
و هم چنین صاحب اثر در تفسیرش گفته و در طبعی و تفسیر خود در ذیل این آیه گفته قال فقال یعنی المبیح
و اما تم را بدست یاران و تفسیر زایدی در ذیل این آیه چنین نوشته مذکور که گفت هر دو صد
تک گفت و دلیل آن است که مراد متوجه است و نیز گفته قبل از آیه بکاح المؤمنان النبی صلی الله علیه و سلم
کأن فی عراه مع امهات فسلوا الیه شقی قرئت الیه یا امه المؤمنه و تفسیر در بیشتر کتب و علی بن ابراهیم
و ابن مسعود و ابن جریر و ابن ماجه روایت نموده و اما سبب به منهن قال یعنی بکاح المؤمنه و این خبر را سید
درین آیه آورده قال هذه المؤمنه الرجل سکج المراه بشرط الی اصل مسمی فاد القصص المده فلس له
علیها سبیل و بی منه بریده و علیها ان تسبیحی مافی رحمها و لیس معها میراث و لیس ث و احد هما
صاحبه سهمی این جمله که اندکی از بسیار به مخرج بر آمده دلالت بر ابحاث متواتر مایل شدن کرده و در
باب از فخرالدین رازی بعد ذکر وجوه استدلالی بیان آیه و گفت و کوی بس از من بعد و داده و
تضعیف اقوال بعضین دلالت است بر داخه گفته و الذي سبحانه نعمه علیه فی هذا کتاب ان
نقول اما لا سکران المؤمنه کتاب سماحه انما الی لغو و انها صارت مشهوره و علی بن ابراهیم و علی بن ابراهیم

بعد از آنکه در این باب حدیث صحیح علی بن ابی حمزه و مسلم هرگاه بر شرطی از اقوال علمای سنیان و
 اخبار ایشان که دلالت بر یکدیگر دارند بر یکدیگر کرده و بر این باب حدیث منقول شده و بر عمل آن دلالت
 دارد و اطلاع حاصل گردید پس معلوم شد که اگر بعضی از باب عصمت دلالت از انانیت ایشان
 حاجت است و بعضی بر عصمت از کلام علمای اعلام مدعیان خودشان بر یکدیگر داشته باشند که
 ایشان را چون ناید بجهت انانیت ایشان نقل پس کلام صاحب رسالت آن را تعارض ندارد پس بدلال
 باین که بر خود از سنه الف و تفسیر کرده و بر تفسیر مسبوک منقول و آن تعارض مطرح انانیت منقول
 نمیکند چون صاحب سالیله بر کلام مصلحت ساخته از اطرار کرده و تفسیر دیگر بنیادهای مانع بر مباحث
 سحر بر جواب مطابق تفسیر او تعلیم می آید و میگویم حاصل تفسیرش آنکه نازل گردید و استمع الخ
 و باب چهارم متواتر است از روی تفسیر متبره اهل سنت ظاهر و عدم نسخ آن منطبق با حدیث
 کثیره و محکم ایشان ثابت پس جواب سعه الی الان باقی باشد و این استدلال مختل الحال
 است زیرا که اول آنکه در تفسیر کرده و در تفسیر متبره اهل سنت و در منقول
 است یکی قبول جمهور و راجح و مشهور و دوم قول بعضی مروج و مجهول امام رازی و تفسیر کسری
 فی مده الایه قولان احمد و قول اکثر العلماء ان قول ان منوا با ما اولکم المراد منه اسعاد الناس
 بالاموال علی طریق الکساح و قولنا سمع به من فاقون اجماع ای مهورین ذن استمع
 بال دخول بها انما هو بالعام و ان استمع بعد الکساح انما انصف المهر و قول الثانی ان المراد
 منه الایه حکم الله بهی عبارتة عن ان يستبرأ الرجل المراد به مال معلوم الی اصل معنی منجا
 معناه الخفاء علی اینک کانت مباحه فی ابتدا و انما اسلام روی ان العی صلی الله علیه و آله و سلم
 لما قدم مکة فی عمره ثمانین و تسار اهل مکة فکسوا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ثوبا من ثوبه
 فقال استمعوا من مده النساء و اختلوا فی انفسهن ثم لا یذهب السواد الا عظم من الامه الی انما صاحب

حدیث سنی

[illegible]

مطلوبه و آنچه از وجه اعتبار و عدم توجه اعتراض با اعتبار آن در احوال و اعتبار مضاده آن در احوال
الایمانیه اظهار برده اند و پیش از آنکه استنباط شیخ الطائفه در تهذیب استنباط کرده و در
سالت اباعبدالله عن اخی فی مشهد علی شهادت غیر مسلم بعد از شهادت علی و بعد از آن فرموده
غیر مضاده مضاده من اخبار کثیره و لا عرض بما هم اقله علی ما تقدم من الاجاب لما قد بین
غیر موضع استنباطی و فی ذلک کتاب من شواهد الباب ما کاد ان لا یحکم کما لا یحکم علی من طریقین
اولی البی و از آنکه استنباطی صاحب نرسه اثنا عشر حاجی و مجلدی که در ذوات هم نموده است
کرده و بیان حد از طرف امامیه میگوید قوی که مصنف بخود ذکر کرده شاد و مروج و تروک و شاد و
بر فرق نمی تواند شد و همچنین در سید جوارض طعام در حق کریمه و دیگر مواضع بسیار گفته پس بر
اعتراف شیخ الطائفه با ما ویت شاد و بعد از این بر اخبار کثیره غیر جائز باشد و تصریح صاحب نرسه
اثنا عشر که صاحب سید و والد ماجدش از تغییر جنس لغات میکند و قول مروج و تروک و شاد و
اعراض عذر و نشود پس قول بر نزول کریمه مذکور در حق متعه با وجود تصریح نسخ آن که قول نقل
و مقابله اکثر استنباطی که در تحفه کسر متقول است و قول مروج و مذکور بضمیر یعنی چنانکه از استنباط
و بیاضی متقول شده با وجود مروج و بدون قول راجح و متقابل آن حکم صلاحیت استلال
بر این سنت خواهد داشت و مطابق قاعده ضروری می تواند از احوال احوال بیان استلال
چگونه بطلان بآن راه خواهد یافت و چه دویم آنکه کوم با بر علم شواحت بر مخاطب محقق و چه
و احوال مروج در طریق او که ظاهر پیش مخالفت بدیه او و دلالت بر مطلوب مستدل دارد
تمام میشود و کواثر این روایات و احوال در طریق او شاد و تروک و متقابل و مخالف اوله ملحق باشد
و یا محبت بر وجه ایاتی و اقوالی که در طریق او صلاحیت استلال داشته باشد تا شاد و تروک
اگر شق اول اعتبار کرد پس محبت ال سنت بر شیوه و روایات کوم نموده که از تروک

مستول شده و از تمام و نیز بر الزامات صاحب نسخه که بر و امات امامیه بر ایشان دارد کرده است نافذ و حجت
 علماء این زمانه که جواب این بر کرده اند سابقا از به اعتبار و نیز از جهت ائمه و شهادت کتاب صواب و محقق
 سید اسماعیل خفیه و او را ندانم که کم مدعی خواهد بود که معنی از وایستدانی اصل ماول و آن عبارت است از
 به قول بعضی محققان از مضاف شش من و امثالها که در حدیث شان در احادیث کبریه کلماتی کلی و اقصی است باین
 نماید و از و نیز آنچه صحیح الظاهر و اگر جواب تدریب و استنباط از احادیث بسیار مخالف در حدیث اهل
 نیاید و به تو چه دانش میسر و از و و بعضی حدیث را با وجود سنن محقق نیابند و و یا او را
 اعماد و جماع امامیه بر حدیث این ترک میکنند بمر آن بجای خواهد شد و اگر شکی نالی اختیار بود پس و اما
 اثبات نماید که قوال نزول کریمه کور و در امر نه صلاحیت استند الی این است و از به جهت شایسته
 و باینه حال که آنجا که بعضی بیان آمد که این قوال مرجوح و شاید قوال اقل بمقابل اکثر نزد قوالی که
 چنین باشند با ائمه اهل علم و ائمه صلاحیت استند الی مخالف و لیاقت انجامه امر این برضا
 در حجب ندارد و نیز جوابی که به صاحب بطور خواهد بود است که این قوال مخالف نظم قرآنی اند
 بر قوالی که در تفسیر قرآن مخالف نظم قرآنی واقع باشد سموع و مقبول نیست پس این احوال
 این سنت سموع و مقبول باشد و بعد بگویم که اگر این قوال را بسمند با فرض کم پس چون در همه
 توضیح واقعت منتهی شود بعد از او و بین حال سید را و از این قوال که امام مقام است لایزال و اما
 را که صاحب رساله دال بر عدم سمع کما حق کرده در فاعده فائده ذکر کرده است عدم دلالت این
 از به تمام بطور خواهد بود و است فاعطه بجه و چون از جواب اجمالی دلیل مدکور فراموش حاصل کرده
 محکم و معصی بر مقتضای آن که صاحب رساله برای این ابرام دلیل مدکور و ذکر کرده است باینکه در اصل از
 در مقصود است و نم آنچه از ترجمه کریمه مدکور فرموده است که محصل مضمون وایت سخن آن است
 الخ و بر اینست که باینکه صاحب رساله تسامح و توفیق شده و باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه

تسلیح کنند میر و اول آنکه در ترجمه لفظ در لفظ گفته که آن در لفظ نیست و درین ترجمه تسلیح ظاهر است
بر این کلام ترجمه لفظ از لفظ بالرفعت و در قرآن شریف لفظ بالصعب است و چون صاحب رساله
اگر کساف در صفا و تفسیر کسر در مقام تعلیم آورده پس موجب که بر کسب لفظ و لفظ چگونه در آن
بیشتر رسیده امام را در تفسیر کسر اقل من الکساف فرموده فی قوله لفظ صفا و صفا
از حال من الاجور یعنی معروضه و تاها انما و صحت موضع انباران الانبار معروضه و تاها انما
معروضه بود که ای فرض دلک و لفظ استی و دیم آنکه در معنی لا ضاح علیکم هاترا انیمیم به گفته است
و چیزی نیست بر شما انچه با هم راضی شوند حال آنکه حاصل سعی جدی مذکور و مطابق فهم مجربین بود که
کما نهیت بر شما و چیزی که راضی شدند بر آن به زیادت اعلی و مکرر که فی التفسیر المشهوره و
اعل منها صاحب الزمیه الاثنا عشریه و اگر چه از صاحب رساله چنین قسم و اگر تراجم احادیث
و بعضی اسناد الرجال لغزتها افتاده لیکن بنا بر قلت جدوی و ظهور آن به مبره من و دیگر چه از
اندام و کتب در هر ترجمه غرض نموده شده مکرر مبادی به بحث از تسامحات ترجمه کرده بود
بعضی را بطریق نموده و اگر کرده تا ناظر وقت ملاحظه تراجم را بصیرت باشد که فی التفسیر
بکثیر از عمران بن حصین بکلمه الخ جواب این کلام در وجهی هم از فایده نالیده که در اینجا صاحب رساله اجازه
این روایت نموده است به تحصیل فایده از این روایت در سند احمد حسن خیر مکرر است و در لفظ
علی باصل غلط الخ کلام این نقل غیر مطابق باصل است چه در سند امام احمد هر کس لفظ تسار باللفظ مع
قرین نیست نقل اول لفظ تسار از طرف خود آورده صاحب رساله کتاب مذکور را از مقام سند
بن چنین رسمی اللفظ به بند تا حال نقل این باطل دریافت نماید و احتیاج به یاد ساز به تحفه
او العباس سبک که در کتاب مذکور سه روایت متعارف اللفظ دارد و اشقی که صاحب رساله مذکور
است به فایده رسیده اول از عن ابی رباح بن عمران بن حصین قال قلت لارسله فی کتابه

مبارک تعالی و علیها با مع رسول الله صلی الله علیه وسلم علم منزل این سجده و لم یسجدوا علیها بعد رسول الله
 علیه وسلم حتی مات اسی و انما این روایت اقرب است بر دینی که صحت دارد فعل بالاسم بود
 و ترجمه تا بعد از حدیث عقیق قالوا ما یام عن قتاده عن مطرف قال قال عمران بن حصین ما
 مع رسول الله صلی الله علیه وسلم انزل فیها القرآن قال نعمان و نزل فی القرآن فمات رسول الله
 صلی الله علیه وسلم و لم یسجدوا علیها و لم یسجدوا شی قال یعل بریه ما یام عن عمران بن حصین
 قال سجد علی محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم علم منزل این سجده و لم یسجدوا علیها بعد رسول الله
 صلی الله علیه وسلم حتی مات اسی و انما این روایت اقرب است بر دینی که صحت دارد فعل بالاسم بود
 است چنانکه بنیان آن غنق است بدو چون در جمیع اصاح عدم مطاعب لغوی اصل مطرود و بعد از آن
 آن کفایت است و اما در تفسیر کشاف و تفسیر شری و تفسیر شری و تفسیر شری و تفسیر شری و تفسیر شری
 کوم و اقی این عبارت در تفسیر مسطور و تفسیر شری و تفسیر شری و تفسیر شری و تفسیر شری و تفسیر شری
 و معلوم است که سج فرع ثبوت شری است که کوم حال دلالت بر برابرت سیه لغوی معلوم شده
 اما حال سج پس مقرب و توافقه طایفه خواندند و هم ضمن معاصره و از آن تفسیر شری
 که گویند اری صاحب مدارک نیز تفسیر شری و تفسیر شری و تفسیر شری و تفسیر شری و تفسیر شری
 اولاً بصیغه حرم و کلاجه و اگر کرده و توافقه طایفه خواندند و هم ضمن معاصره و از آن تفسیر شری
 تفسیر شری و تفسیر شری و تفسیر شری و تفسیر شری و تفسیر شری و تفسیر شری و تفسیر شری
 منهن قالون بعد از این خبر بن الی این قال بعد از اسطر و اصل این قول ما سمعنا نزل القرآن
 الی کانت علیه ایام من فیج الله که علی رسول الله صلی الله علیه وسلم نزلت اسی و از آن است
 بوضوح پیوسته که درین قسم روایات هر یکی تمام تثبیت شده است و بعضی و تفسیر شری
 این آیه گفته قال متاعل یعنی به انفسه کوم ای المعانی کانت عده امام هم حق الا که گفته
 تشیع علم و امام را بعد از شری و امام را بعد از شری و امام را بعد از شری و امام را بعد از شری

[illegible]

و لکن این معنی الهی را که در حدیث فاکسون باون الهی و القوس اوجین دارد و الهی که میسر
 در کلام حبس می نماید و تر بیکلام و یکو منسبت مانند قول آن است به حجتی که ترجمه
 صاحب معنی نوی آن اول و معنی جمیع آثار و بیان دلیل اوده کماح از آن و در این
 معنی هم و در کار او و معنی بعضی از روایات آن که در ترجمه نقل نموده و در عبارت
 که بطور تفسیر ذکر کرده و درین حال استدلال صاحب رساله تکمله عبارت تفسیر را که خود
 تفسیر و کوران را بعد چند سطر و نموده و رعایت اشعار و در تفسیر و تفسیر سیوطی از جمله
 و این جمیع و این محراب محراب روایت نموده و ما اسمعیم به منهن قال یعنی نکاح المعراج
 که هم ای المعراجی بهجت هم سحت کما غیر مره فلیس فی امثال و روایات هم که من
 بعد از آنکه المعراجی قیام الساعه فخر الدین زاری بود و در وجوه استدلال باین که و کما
 بسیار تر بخود داده و بصیفت اقوال بالعین دلالت آیه بر دانه ای که کلام صاحب رساله
 محل استعجاب است به و وجه اول آنکه تفسیر اقوال دیگران به بیان ضعف و قوت آن و در خصوص
 و بیان کلام سدید از طرف خود و اب علمای اعلام و و طبع اهل کلام است مطابق بهمن
 امام زاری حج ثلثه از طرف جمهور بر حرمت معبود ذکر کرده و حجت اول را کلام حسن عهد و حجت
 دوم را تجا به اید و نموده از آن جواب داده و حجت سوم را نه من گفت و نه بزان است
 و در ذکر و بعد از آن حج ثانیین به اباحت معبود ذکر کرده و در حد و بیان جواب آن شده و در
 آخر آن فرموده به اما قال ابو بکر الزاری و هو صوفی و الذی یحب ان یمد علی فی الدار
 الی آخر العبارة الی لعل عند صاحب الرساله پس از صاحب رساله میسر که یا شیخ التفتی قول
 دیگران و ذکر قول متقی علیه از طرف خود میسر که در نقل عبارت خطای ظاهر
 واقعست برایش آنکه صاحب رساله حرف نه بر از عبارت امام زاری و علی مد الله تعالی

والله اعلم بما يشيرونه ولكن ذلك قسما على عرضنا الهى حذف کرده حال اگر در تفسیر کبر جمله مذکوره
شرط است باین طرز و علی بن القدریه گویند که این عبارت علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب
بنی عرضنا الهی ظاهر با صاحب رساله باینکه کلام امام بر بشر و عیت جبری است آن
بجای حذف شرط فعل نموده یا دیگر عبارت امام باین چنین تفسیر کرده است که
رساله فعل او را مقدر است در رساله خود و فعل کرده باشد و اگر چه تفسیر کبر که گفت
نقل بیش از شرط تفسیرش جایز است لیکن چون لفظ لم یکن که در عبارت امام و عیت
ظاهر است که جری کلام شرط است کمالا محلی علی بن ابی طالب و باینکه کلام سر عیت است
از مجموع ظاهر سخن معقول غنما و ترجمه کردن همان عبارت تفسیر و بنا بر رفع اختلاف از کلام که عیت
حرف شرط لازم آمده ترجمه لفظ دارد که در عبارت امام یعنی اسم فاعل و عیت لفظ دلالت
یعنی مصدر نموده است قال بنی دلالت بر بشر و عیت متوجه محل غرض ما خواهد بود الهی
استجابات و الله دلالت بر ان و است ابی عن کتب و عبد الله بن عباس و ما اسمهم
الی اصل ضعیفی الخ کونم جوابش در تفسیر کبر که صاحب رساله این عبارت را از ان جا آورده این
طریق بنی تزلزل مذکور است که نه الهی علی بن القدریه بنی تزلزل لا علی بن الموهب کانت سرود
و سخن لا تارفع فیه انما الهی نقول ان المسیح طر علی الهی و امام نووی شرح صحیح مسلم
در جواب ان خیال افاده فرموده و علوه الخ کما هما اسمهم به منین فالهین اخرون و فی قرا
این مسود قما اسمهم به منین فی اصل و قرا و این مسود به شاده لا یصح به قرا
ولا خیر اولایه لم العمل بها الهی و یولا ما عیفت الدین حسنی در رساله خود که در ترم
متوالیف کرده است جواب این قرا و خیال تفصیل داده و الجواب عن ان لا یسلم
ان من الهی قد شاع فی الصدور ان من الصحابة و التابعین و ما شاع منهم من القراء

این کلام فاروقی است برین که در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مسجود شده و
 این کتاب نشان بود و اندوه خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و انسا و آن طرف خودی
 پس لایق که این است کلام امام خود بعد از آن تصدیق نماید و این کلام را جمع کثیر و غیر
 ایشان عبارات متفرد و تفاوت بسیار و کتب خود که در ساحه و انکار آن نموده در صد اول
 انکشته اند مانند محمد بن زبیدی و در بیان انفعول و تعبیر کسر و قاضی عبد الجبار معری و نجفی و
 المحمدر شریح خود و فصل بن زبیدی و در بیان در ابطال الباطل و جوابه بعد از کمالی و مباحث خود
 عبد العزیز دهلوی در تحفه مشروده و خود و غیر ایشان و به بعضی الفرائد نسبت کمال بخشید
 از کتاب تاویل بعد و لوجه غیر رسیده چاره یافته اند و هر چند جمیع خود اصلاح آن کلام خوانند
 لکن معتقدان آن نقل الخطار را اوله الله بن خایه از آن عاید کمال قابل آن کرده و چه تاویل آن
 باین نحو نموده که معنی آن است اما احصا است که من مبین و موکد کرم محمد است
 از من تحريم از آن حضرت بود و ظاهر است که این تاویل است غلیل و بوجهی است غایت کذب و بی
 دلیل چه احدی از مساندین کلام با معنی را که مصداق المعنی فی البطلان است از کلام خود
 نمیتواند فهمید و معجزات انصاف دارد و ادبای آنکه که غرض از تصحیح و ترمیم کتب ایشان
 از قلم می آید استحقاق قادر بر حق جان اعمال عباد است کلام حق را بی اراده صاحب سار ملکه
 اراده شافی آن بر زبانش جاری کرده که کلام حضرت محمد را که دال بر حرمت مسجود است صدق
 نظام گفته و الحی این کلام صدق نظام که صاحب رساله در موصی استدلال بر بشر و عیت شده
 و عدم منوخیست آن ذکر کرده و تحت شرعیه قطعیت بر آن که شارع علیه السلام تنه از حرام
 فرموده و ما اوله بقول حضرت عمر اقامت استدلال بر حرمت مسجود نظام و تحت صاحب رساله
 را و او منقلب میسازد آن را بسجود و انصاف از خود و توانستای قدرت الهی باید نمود و خدا

جواب سه صاحب سال که از الطریق بسیار ذکر نموده است تحریر خواهم نمود پس در توضیح بحث خود می
گویم که حضرت عمر در وقت قتل بر سر میز علی رویش را نهاد و ارشاد کرده بودند پس اگر حالت آن بود
بیان ایشان از جمله با تدریج است و سبب سکوت بیع صحابه از جواب آن خلاف دعوت این است
و وجه در آن وقت به صحابی بر سماعت کلمه که خلاف معلوم او میبود بی صحابه بر هم نشسته و در آن میبود
خصوصاً حضرت امیر المومنین علیه السلام یعنی رضی الله عنه که موجب تعجبات علمای فریقین و مسائل بسیار
و غیب و حضور بر قول عمر و نموده اند و ایشان سلیم آن کرده اند بلکه بعضی عوام در روز حضرت
عمرانی را که مایه ساسا که بطنی داشت خوانده اند و ایشان بلا حاطه جلالت شان در آن مبتذل
امر شایع که در باب عدم مبارزه بعضی آیات به بعضی دیگر وارد است از جواب آن سکوت فرمود
اند و اگر چه در بناطرات و مسلمات و عقائد صحابه جماعه هم و اجتماع یکی بر دیگری مثل کما
اصحاب در طریق شده و کتب بسیار در طریق اهل سنت مولف شده اند لهذا این مطلب را در اولی الاصل
کاشش فی رابعه النهار و غایتاً شهابی که میگویند بنا بر خوف انکار میگردند که خد شایه در باب محال است
امیر و صحابه کبار دیگر بلکه بعضی عوام نیز با حضرت عمر در آن میبود پس این حدیث است از شیخ الطائفه ابو حنیفه
در ترمذی و در ابواب الایات فی انصافاً را روایت کرده عن انس بن مالک عن النبی صلی الله علیه و آله
فقال ان امرأه یزیدة فقلت له ما بعد فقال لها ان کان سعد بنی طائی فقال عمر ان کنت من النصار
و تبشی فی غیر حاجه و نالی ابواب السلطان فقلت ما کنت فقال له امیر المومنین علیه السلام بئس حکمت
ای قال له عمر انه فاسع ما لفتک فاناه فقال له امیر المومنین علیه السلام ان کنت یابی یا
ما قبل کک فانت سفیه و ان فاشی علیک و ان ان جلد است منع حضرت مدینه علیه السلام
و رضی الله عنه را از رحم حایه زانده میباید که علامه علی و شیخ الخی در مطاع عن حضرت عمر میفرماید
و منها انه امر عمر حم امراه حاطه فقال له امیر المومنین کان لک علی سبیل فلس لک علی ما فی الطریق

[illegible]

[illegible]

21
84
4

و در هر یک از اینها که در این اسکو و در هر یک از اینها که در این اسکو
 علیه قول و هر یک از اینها که در این اسکو و در هر یک از اینها که در این اسکو
 مساندت با امام من داشته فقال که کما هست که ما با قاضی سیهالی و از او در این قضایا
 نمائند که شیخ آن را در سماع حضرت عمر ذکر کرده اند به عیسی سرحدی و در هر یک از اینها
 در هر یک از اینها که در این اسکو و در هر یک از اینها که در این اسکو
 در هر یک از اینها که در این اسکو و در هر یک از اینها که در این اسکو
 توفیق این نموده شده و چون تمهید می نمودند گوئیم به مع عاقل پوشیده نیست که اگر احدی را
 بحال کام و در هر یک از اینها که در این اسکو و در هر یک از اینها که در این اسکو
 و لا اقل اگر کسی در این اسکو و در هر یک از اینها که در این اسکو
 شده است و بعد از آن ساکت باشد و تمام صحبت که بکشد برده نشین و در هر یک از اینها که در این اسکو
 آن باشد که بعد از حضرت عمر عطف بایستد برای کرده ایشان را ساکت نماید و عاقل و صاحب این
 حضرت صاحب حدیث را که بکرات و مراتب در هر یک از اینها که در این اسکو و در هر یک از اینها که در این اسکو
 بنص و با بر خیزد که لا علی الملک محمد علی با صرح به العاصی فی الخلق ما وجود موجود و بدون این
 و احادیث در هر یک از اینها که در این اسکو و در هر یک از اینها که در این اسکو
 و اصل این استدلال با خود است از تفسیر کسیر که فقیران را به کسیر و ذکر سورهات بسیار خوانده
 و بر تفسیر ماسما صاحب سنا که در نایده با بعد بر تفسیر نام را در و در هر یک از اینها که در این اسکو
 بیان عدم در و در این بر تفسیر نام در جواب نایده را به تفسیر نام در و در هر یک از اینها که در این اسکو
 خود بقول لازم بقول حضرت عمر عیسی که کما هست که ما با قاضی سیهالی و از او در این قضایا
 در هر یک از اینها که در این اسکو و در هر یک از اینها که در این اسکو

که پنجم در ادقنی بسیار که تعرض جواب آن خارج از این علم است و خود کتاب این
دین خود که معنی نا اسی غنایمانا از هر چه است که من پسین و نو که حکیم خود استم و اصل این حکیم
از آن حضرت بود و ظاهر است که این با و علی است علی و ده صی است بجا به رنگ دلی و سلح
قابل است با علی الالباب است زیرا که استعمال لفظ هم نشی معنی من حرمت و اخیر غنایمانا و حکم بنا و که انطباع
نشی یعنی این با و اخیر غنایمانا و حکم بنا و است شایع کما یقال حرم الشافعی البیضاء و اما و علی و حریم
اصطلاح است معنی شریفه الی غنایمانا و الی کما یقال حریم است صاحب رسال هم در وجه و هم
در آن طایفه ای و یک گفته در شرح تفصیل در باب مطاعن حضرت عمر سعید با معنی او من احکم
او من و اعتقاد که تصایم الدلیل کما یقال حرم الثالث الشافعی و اما و علی و حریم است
اما و علی و حریم است که از این عبارت است در صفوات خود میفرماید و قوله الله حکم بحکم ما اصل
الله حکم ای هم حکم و حکم است معنی قاصی معناه ای در تفسیر کرمه الادی جعل لکم الارض و انشا
میفرماید انتم کون بالفضل ثمة و بالقول و العقد و احرى است و قوله لا بعد لکم و عا
تعداد به ایام میفرماید قوله و التمسید کون بالفضل ثمة و بالقول و العقد و احرى است و قوله لا بعد لکم و عا
قوله عا و جعلوا الملک الدین هم عبد الرحمن انا الخ و جعلی محشان ان کتاب شال
قوله و نزلت ان جعلت زید ابراهیم ایت فلت فی شأنه که لک و در مثال بصره عا و نزلت ان جعلت
زید اعلما ای اصفیه که لک است و در احادیث عوید علی معصوم و بالصلوة و الاصله شریفه اعلوا
در مواضعی متواصل الا شهاد و در منها و اقصیه که لک شایع جلال الدین سوطی و در جمع الموضع بط
از این خبر روایت کرده اما لک من لک الایم فیکم شیخ و خوان علی و بالصلوة و الاصله شریفه اعلوا
بعض ما کان من جلال و اقصیه و ما کان من حرام مجروده و ما کان من شایع فاموا
استی و شیوع لفظ انا و نشی یعنی این با و اخیر غنایمانا و حکم بنا و است شایع کما یقال حرم الثالث الشافعی و اما و علی و حریم است

مانند ما ب فی عرفه او بهایم و التوبه علیهم السلام و ششصد به بیان ما و چنانچه در حدیث
جو و نازل است که محمد را یعنی الخیر عن الخیر و الحکم و الحکمه اند و هم چنین باینکه هر که عطا
و قول حضرت عمر یعنی انا انا عن حرمهاست پس بوسی که مطابق عرف عام و خاص و احادیث
و موافق نصیحتات است باشد انرا دلیل و برکتی بی دلیل و مصداق المعنی فی نظر نیست
و غیر غیوم اگر دستمالی کلام عرب کفین خود و فرماید که نزد مستأثربین کلام عرب و فقه
شعائر عالم بود چه دستبرد مقام محبت باقیاید کلام در فرموده صورتی قول حضرت عمر را است
بیان حرمت و امثال آن را عطا احرار پس گوئیم اولاً آنکه الفا توضیح میسبب در لغت است
و حکم بهاء و خبرها باینست متعارف بل متبادر است پس در اینجا یا خفیف خواهد بود یا مجاریه
و برای این برد و نصب قریب به صحیح و کار نیست و اما اگر بگویند در قرینه که مثل قرینه معصوم
و حدیث سخن المخلون محلا مفروض شده الطینان خاطر مخاطب نشود گوئیم حالاً این را در
قول حضرت عمر از لفظ انا انا این حرمتها را است باید شنید پس از آنکه است آنچه را که
در خانه حدیث طویلی از آن کرده و آنکه و الله الله الی لا اهل لهم شأنا حرمت علیهم و الله اعلم
سنا اطلعه و از آنجه است آنچه امام احمد و حدیث طویلی که ششم خنده حضرت عمر است از آن کرده
خطب عمر الخطاب فقال یا ایها الناس الا انما کنتم اولکم ابی من ظهرها انبی صلی الله علیه و سلم و انزل
الوحی اذ معنا الیدس اخبارکم الا و ان انبی صلی الله علیه و سلم و انزل و الطلع الوحی انی اوحی
که فی قره العین و الخیر علی اوی از آنجه است آنچه که صاحب تفسیر شرح الصادقین و تفسیر
که بیه قضا سمعتم به من الخیر و اما می ذکر احادیث اهل سنت بر حرمت متعه ماعلا عن
که عرفان المقدود و او کرده و بده لفظ روایت دیگر مروی است از عمر بن الخطاب که
رسول الله صلی الله علیه و سلم را و ان داود و تفسیر در بعد از آن حرمت کرده و حدیث

[illegible]

در اصل میگوید که قول صحیح صبره حق باشد از این جهت که اصل کتاب اهل اسلام را علم رساند
چنین تفسیر این طریق بگویند که در هر قرآن منزلی و احادیث خاتم الانبیا صفت وین
نماست پس با قبول در هر کوی قرآن و احادیث رسول شهادت بر حقیقت وین خود قول
داریم نسخ آن با این و چه دریم زو جیت عبد الله بن عمر بن الخطاب را که خلیفه تالی است که در سینه
در صحیح خود آورده عن ابن عمر و قد قال بطل من اهل الشام عن توماس فقال بی حلال
فقال ان الیابک قد نبی عنها فقال ابن عمر راست گمان الی بدنبی عنها و صحیح رسول الله ترک
رساند و نسخ الی و این روایت نبایچه صحیح است و در یکجا صحیح حباب علف و نسکباد بوده
هم چنین و اینست که در بیان تالی که برای آنها جرمها نقل کرده اند و اولاد اعراف بکنان
من غیر او و این روایت را علامه علی در کشف الخفا در مطاعن حضرت عمر علیه السلام بین الفاظ
اثر مدعی نقل کرده و صاحب رساله معصا حسن ظن نقل آورده صحیح و اینست بدون اشعار
در سینه احوال از نقل غیرست خود مقصدی نقل آن نموده و این قد بخمال شرفش رسیده که
در نقل بجزر مشاده خود اعتقاد نماید که در حصه تالی نقل مثل حدیث علی و تالی نو را به سوسه
که ازین بررگان اکثر در نقل خود واقع نشود و این نقل هم داخل در همین کتبست خلافاش
باینست که در مطاعن تالی نه وین روایت ذکر شده است و نه در این حدیث در این کتاب
در ابواب نکاح که در ابواب الحج و باب ما جاز فی الشیخ مردی است و در آن روایت
نسخ صحیح و منتهی الحج سوجه و بدو الفاظها عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابراهیم بن حنبل
عن اهل الشام و مویس بن عبد الله بن عمر عن النضر بن النضر عن النضر بن عبد الله بن عمر
حلال فقال تالی ن کتابی عنی عنها فقال عبد الله بن عمر راست گمان الی بدنبی عنها
و صحیح رسول الله نه الی انصح ام عمر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال اهل الشام

این رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فقال لقد صنعوا رسول الله ما حدثت من صحيح اسحق و جابر
 روایت در فایده عادی بیشتر کرده و اینجا این حدیث بنقاشش را گوشت خوابد فاسط و در میان
 جامع معلوم خواهد شد که این روایت منقطع باوینی که برای زیاده از حد نقل کرده اند بوجهی نیست
 مستند اگر چه بگونه اباحت شود از این عمر متوسم شود و حال که آثار بعد و دال بر حرمت آن
 از موجود و در کتب حدیث سوره واه سبها ما اخرج الامام محمد بن مسعود عن عبد الرحمن بن عجم
 الاعمی قال سأل رجل ابن عمر عن المصنفين فقال ما كان علي عهد محمد صلی الله
 علیه و آله وسلم يا ابن واهما فحين و منها ما اخرج الامام محمد صاحب الجعفی کتاب الآثار
 عن جامع عن ابن عمر قال سأل رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عام خيبر عن قوم التمر انهم قد
 شربوا و انما سألنا نحن منها ما اخرج الترمذی عنه انه قال لا بأس بل ارجع بكم امره الا انكم لا تسلم
 مهر و در نهاده ترشیه الح و این روایت را ابن شیه در جامع الاصول در باب جمع جمع
 آورده و باریم در اثبات مطلوب الکافی است بنابر این که احدی قابل تفصل در باب محرم
 بعد احد المتعین را نشانه و این ذکر صاحب جامع الاصول این حدیث را در باب حج
 منع و دلیل شرح است بر خطای ناقص چه اگر در روایت مذکوره فقط متوجه السامع می بود
 چگونه صاحب جامع الاصول آن را در باب منع الحج ذکر می نمود و آنچه صاحب سار الکافی باین
 این روایت در انما مطلوب او بر تقدیر در و آن در منع الحج افاده فرموده مدفع
 است این وجه اولی که صاحب رساله در این مقام کسان خود بهیشت میکند و احوال
 و از بر و از مشهور و عیت منع السامع فرموده اند مع منع الحج نه در احوال و این و آله
 بر و از مشهور السامع منع فرموده پس ذکر حدیث جامع الاصول که دال بر مشهور و عیت منع
 الحج با افراد است و در این مقام خارج از بحث ماست و دوم آنکه دستمال عدم

این حدیث من جامع بن ابی شیبہ
 این حدیث من جامع بن ابی شیبہ

فصل در بیان مطلق حدیث جامع الاصول نسبت به این است که لایحه است به اجماع مرکب
و صاحب رساله در حدیث مطلق به مطلق حدیث است پس این است که لایحه عدم
نسب احکام ثابت شود که قول عدم بعضی درین مقام متوجه است چه تمامی
این است قایل ام باین که در سب حضرت عمر حرمت متعین است بود و حرمت متعین
نیز چنانکه بین این در جواب سؤالات که در بحث متعلق است در فایده عادی مسر
مفضل خواهد آمد ملاحظه فرمایید و چه سوم روایتی است که شارح اصحابی و علامه توحیدی در
شرح تخرید و علامه نصاب الی و شرح مقاصد و باب مطالعین نوشته اند عمر صلی الله علیه و آله
ایمانش پشت کن علی عهد رسول الله علیه و آله و سلم و اما ای همین و آخر همین و اقیست
علین من بعد النصار و متعلق و حی علی خیر العمل و این کلام جایزه بی معنی ظاهر است در یکجا
این احکام میان خلقی نالی بوده و علامه نصاب الی و غیره از علامه ادبیه تنصیف فرموده اند
با یک تقدیم مسند الیه یا برای تخصیص است بجهت قصه او و با قدر غالب یا برای تقوی حکم
و تقدیم او در کلام عمر و اما ای همین لغو سیاق و سیاق برای قصه او و یا طلب
است و بر هدیه نزل اگر برای تقوی حکم هم باشد چون مطلق یا از محض حکم و رساند
محریم بخودش ثابت است در تقوی این نوعیت مطلق است کمالا محلی نوری چون در حدیث
شرح اصحابی شرح طوابع اصحاب است بعد از آن کتاب بنموده شد و این ازین روایت
بلکه در باب مطالعین را سنا یعنی و اثری موجود نیست ازین در شرح تخرید و علامه توحیدی موجود است
باین طریق که تحقق طوسی چنانکه در مطالعین حضرت عمر گفته و منها اینص الصحن عباد کور در
شرح این فرموده و فایده المکر و قال الخ و ازین کلام علامه توحیدی لازم می آید که این حدیث
مجمیع الفاظ و کتب الی سنت به طریق بر روی و نیز که احتیاج باین بر این است و مجموع شرح

متواتر حضرت محمد بن ابی طالب خدا و رسول صحیح است کما لا یخفی و علامه فی الزاد شرح
 با معانی از طرف فاضل خلافت حضرت عمر که شنبه باشند نقل کرده است که در شنبه
 پیش از این است بحری این روایت مطروقه علامه فی الزاد بدون استناد برین نقل آن از طرف علامه
 خود نموده و از طرف مخالفین خود در جواب آورده است عالی از تقویم در نقل منبت الحجة علامه
 بعد نقل روایت مذکوره جواب آن با بیضا بر مکرر فرموده است و در جواب آن در مسائل اخلاص
 قد ثبت لیح الماحقه النساء بالانوار المسبوره اجماعا من الصحابة علی ما روی بحری عن النصفه عن علی
 رضی الله عنه ان سنادی رسول الله ما روی یوم حیدر الا ان الله ورسوله ینهاکم عن المنه قال جاء
 من زید ما خرج ابن عباس من دنیا می جمع عن جولی في العرفه والمنه وخصهم علی انه انما
 باجها موقته الله ایام و معنی احرمیت احکم مکرهین و مقصد آنکه قیام الدلیل کما نقه حرم نشأت
 اشاعی ربه و ابا الوصف به امی و آنچه صاحب رساله گفته است در این کلام خیال می بینی
 ظاهر است و درین تاسیح این احکام همان حلیه نالی بود می گویم از جواب علامه فی الزاد که بگویند
 این روایت نوشته است خیال می بینی ظاهر است که تاسیح حکم سوانس را عادت مشهوره
 و این احتجاج که کاشف از وجوب دلیل شرعی است و انباء و اما جفت ایام منین علی مرصی است
 و حدیث عمر بن مسین حرمت آن قیام الدلیل الشرعی علی حرمتها و در علامه فی الزاد
 از حلیه او به تصریح فرموده که ما ملکه الله مستدبره باینکه بعضی است الخ گویند چون علامه فی الزاد
 در بیان از علمای او به گفته پس خدا و اندک از این علامه مذکور در بیان معنی اما از هر کاهه است
 که در احکام مکرهین و مقصد آنکه چرا انقال الزاد وجه اول این فایده با و یل علمای او به
 که کما فی دلیل و غیر مفهوم نزد متناشین کلام عرب و در فصل المعنی فی نظم اشعار و در
 و مقصد کمال شریف است که در حق با و یل المینون او به و اساطیر علوم شرعیه که ظم

ستودا و ایل و عارف علی محمد بن قوافین دلیل بود که چو حرفهای سواد ب معنی معنی
نصیب در سبب بر زبان آورده و آن نامناسب گران اسماعیل بن محمد خاکی فاسد است
و جو. انصاف و مانند آنرا که از حدی از عوام اهل سنت چنانکه نصیب در حق که آدم و حوا
کو از اید این فن بود که به که تو جیش با دین علی و نهایت رکیک با دین و سایر نوین
حکمت است عقلا و دینی این شخص چه خواهند گفت بالجواب این معنی اما احقر من از بیان چنانچه
تقداری که صاحب رساله کلام او در مقام استنباط کرده است معلوم شد پس قصه او را با قصه
طلب نسبت بهی معانی که از بیان برست معنی ساکت بود و نه مجامعی ندارد و اما آنچه معانی
و که صاحب رساله از این چند سطر نوشته است که بر بعد بر سر اگر برای تقوی حکم باشد
چون نمایی از شخص حکم استنباط کردیم خودش ثابت است و تقوی آن تقوی مطلق است و
خیال نفرموده که چون احتمال تقوی حکم درین مقام داریم باشد پس مطلق قاعده مشهوره او را
تفوق الاحمال بطلان استلال چگونه او را اقامت استلال بر قصه او را با قصه طلب نخواهد بود
صاحب رساله او را بر معنی آن نشأت عصرین مذکورین در جملات الهی معنی فرموده و اما با سطر
سرل احتمال تقویت ذکر نموده بالجواب معنی اما احقر من بیان علامه انصاری که شرح مفاد
فرموده معلوم شد پس آنچه صاحب رساله در صورت خود بخوان کرده تخیل خالی از تحصیل باشد
نه تقویت مطلق و دلیل تقوی آن وجه چهارم رواست که شاه ولی الله محدث دهمی را
فانسل حاضر شاه عبدالعزیز دهلوی در کتاب ازاد انصاف آورده و نه عباد علی و انصاف
انشات اخیرین جیل عن حاکمین عبدالرحمن صاحب رساله و معانی که در میان
انسان فعال این عنوان هو القوان و ان به رسول الله و رسولی که انصاف علی محمد
رسول الله و انصاف محمد و انصاف محمد و انصاف محمد و انصاف محمد و انصاف محمد

می گویند و رسول ستم کن ای من منتفی بحکم نبوت و ظاهر این کلام هیچ قول او
 و بیست و نه حدیث که در بیان حضرت شیخ است و این کلام صاحب رسالت
 در بیان این دو است و کتاب سنیاب که در زنده خودی سطور و بیان مفاد و اگر چه
 عمر ابان عدم نهایی حکم از سنیاب سطور و در این معنی بحجت طاعت شیوع آن در وقت
 رسم وقوع تحریر این کتاب و در این کتاب و در این فوهم الله تعالی مقدمه و نمودن و
 این عنوان بر عنوان الحسینی اقران یکیم یکیم احکام قرآن پایدار و بشیریت رسول
 برقرار باد و آن که حکم بر شیخ خود از سنیاب سطور و در این کتاب و در این فوهم
 آن را اول از خود سلب نموده و نوشتن را با حق قرآن و رسول قرار داده ام پس در آن
 القرآن او در نه جلد است بر یک حضرت حکم بر شیخ خود از سنیاب سطور و در این کتاب
 نموده و در نه جلد از جانب خود تحریر کرده و در نه جلدی را اگر مفاد و در نه
 صادر از اراده و شیخ خودی است دلیل ساختن بر یک مسیح آن در وقت حضرت
 صلی الله علیه و سلم می نماید بلکه حاج آن حضرت عمر بود و تمام استجاب است و محبت
 صاحب رسالت خود و در هر جدول حضرت گفته که من مکر قرآن و رسول میستم و بعد از آن در
 ترجمه حدیث سنیاب و افاده فرموده که عین رایی من منتفی بحکم نبوت است و این ترجمه سنیاب
 نافع و بهافت در کدام است و در کدام کلام اول عدم انکار قرآن و رسول است و تخم
 سنیاب سنیاب رایی خودی اگر چه در اول حرام کرده باشد و ادعای نصب شیخ
 برای خود و آن سنیاب سنیاب قرآن منزل و تمام از سنیاب است پس ترجمه که صاحب رسالت
 بیان نموده و سنیاب سنیاب نافع و بهافت در کدام عامل در نظر اولی الا بعد سنیاب
 در بعد از سنیاب معنی قول حضرت عزیزی که ما ناسخان علی عهد رسول الله الحسینی است

کرد و فیکه از اوقات عید کرامت عند انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مجوز شده و این است
 بانی مآذ و ظاهر است که حکم بر جوی در عهد بعضی مسلم حکم با استیفاء بود و پیغمبر و جمیع اهل
 شخص تبعات شد و مجوز بود و این است که انی وقت من اوقات الرسول علیه الصلوٰه و السلام
 مسلم اهل سنت است لیکن رفع آن نیز نزد ایشان از روی روایات صحیح و در انحضرت امیر
 اولاد و مجاز ایشان که علمای فروعین بر اخراج سنن آن شیخ از چنانکه نقل آن در جواب فایده
 ادلی از تهذیب استنبه کرده اند و روایات دیگر از صحابه که با کرامت قدری از آن در جواب
 فایده عاشره جواب آمده از انحضرت صلی الله علیه و سلم صورت نبینه پس توهم تسبیح آن از طرف
 حضرت عمر و انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر غم جمیع صحابه بر طرف عند انحضرت نه بر طرف
 و از شد چنانکه انصافین شده و محمل راجع بود و آن در عامی بدان حضرت صلی الله علیه و
 آله و سلم از منقول روایت مکرره با آنکه داللی بر آن ندارد و اعراض منظر نمودن از جمله
 القرآن و آنرا آن که حاسم فادد و توهم تشریح است و توهم تسبیح آن از طرف حضرت عمر
 بعد زمان انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بخاطر که را نیند و بقیه کتابیه و آوردن تعبیر از
 شان فضلی کرام و علمای اعلام و جواب فروع شود و وقت حضرت ابو بکر صدیق رضی الله
 عنه که روایت از انحضرت بر آن دالی است از جواب و شبهه شفا و قال و بعد هم روایت
 عمر بن الخطاب قال قلت لابی الدرداء فی کتاب الله و لم یزل بعد از انحضرت و اعراض انحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم و استقامت و مات و لم یه غیابم قال رجل یزید ما شاء و این روایت را
 جاسوس باقی که ثبت مجرای و تفسیر کسر نوشته و کعبه که قول ما باحتیاط است از ابن عباس
 ابن بن حصین روایت نموده نموده و نیز این روایت را غیب پوری و انحضرت است
 در کتب و احادیث منحل در سندش باطل منحل منحل و فی کتاب الحدیث ابراهیم و انحضرت

[illegible]

رازنی ازین در جواب جواب خدا نقل کرده لیکن تفصیل آن باید شنید پس باید دانست
امام در تفسیر مکرر در محبت متوجه شده و ولایت ازین عباس نقل نموده یکی از این سخن خواهد بود
ازین مشهور استماع پس بمقتضای حدیثی علیها بن العباس یعنی بعدیم حرمت شماست
وقت جمع آن بر دو روایات مخرم هر دو ایات خواهد بود و بر تقدیر منزل در
قادر من شده است پس بهارض سابق خواهد شد این است حال روایات متقول در جواب
ازین عباس ایدم بربان حال و واقعی که در جواب از عمر بن العباس نقل نموده پس اگر
آن است در تفسیر کسری معارض متقول است لیکن از احوال امام را از این فزون عطیه بود
در این حدیث از اخبار چون اخبار حدیث مسلم که از این فزون تقلید است به شوق
که این روایت در مقدمه متحد الح نفس صریح است و علامه معتزلی نیز در این قول امام را ازین
ما و جو مخالفت آن با قول ایه حدیث بلکه مخالف آن بنفس روایت که در طریق مسلم مندرست
قابل اصحاب بر اهل سنت نباشد و لهذا عقیف الدین حسینی که طایفه از محدثان و محدثان
مستفاد میشود که معاصر امام رازی با قریب العصر ما بود در رساله مذکوره با اینکه تالیف آن
نخستین باشد کلام امام که در محبت متوجه در تفسیر کسری گفته است نقل آورده و در مقام سفاریده و مما عظیم
و الله ساجده عمران عن هذا و کسرم من سبب ذلك الامر ما رواه ابن ابی شیبة
مسلم عن عمران بن الحصین قال نهلت ارسود فی کتاب الله الی اخر الحدیث الذی یقوله
انما عن صحیح المسلم و بعد از آن میفرماید فیه اما نضع محل النزاع و هذا ظهر لطلان قول من سبب
اخره السوادیه و کسرم انه استدلال بهدا علی حواله المتوجه اما حجتا انتهی و صمیمه و مقام امام
رازنی عطفی واقع شده پس آن را بخار بر علایمی شود که نزد ایشان رتبه شان از
رتبه امام رازی نیز و اهل سنت است عطفی باین بسیار واقع شده است از آنکه سبب آن

و شیخ الخلیل عن داجیب کلن الجواد علیه السلام قد فتواوا اگر چه این قسم غلط باشد
علی بن کبار اما بسیار واضح شده و کلن از آنجا که خطای کبر انوشتن نسبت
بجود نشان نشان باعتبار اراعات علوم خالی از سومی ادب نیست لهذا حکم
بغیر است و اما بعد بر سر حدیثی که گذشت پس هرگاه مقتضای شریعت
از منسحق طوسی مطابق تصریح او و علوم و دانش شیخ الطایفه ابو جعفر طوسی است
تخصیص شیخ عاملی غفلت می فرماید و واقع شده پس اگر چه امام زاری را نیز در دست
شده است و ربی عمران بن حصین بعد ظهور بر اوست و تحقیق ازین دو هم نفی
واقع شده که ام محل استنباط و در مجموع غفلت ظاهره عقلا را که امام مقام استنباط
خود و نیز این روایت را میثابوری در تفسیر شیخ و ابوالعزم در حله و احمد بن حنبل
در مسند بس ملاحظه فرمایند و فی کتاب الیه الحدیث ایراد نموده استی که هم در
تفسیر میثابوری سر کافطاب بالخط مشهور نیست و عبارتش این است و اما علم
بن الحصین فانه قال رب ان الله قد فی کتاب البدر لم سرل انفسها الی اخر الحدیث
و آنچه زیادت لفظ دیگر را از حله ابوالعزم فعل کرده و حالش نیز از حال نقل عبارت بسیار
و واضح شده و حال این نقل که از مسند امام احمد نموده و در جواب فایده ثانیه دیگر
ظاهره و صاحب رساله ازین کتب نقل نموده بلکه بمقتضا حسن ظن بر بعضی نقل عثمانی و
خود اعتماد کرده خود متکفل عبده فعل شده بهر حال بر او لازم است که بذات خود و طرف
کتابهای که اخذ العباد و تحلیله او در نقل اگر کتب مرده است مراجعت فرماید و نه بی طرف
علیه ابوالعزم و مسند امام احمد رجوع کنند تا حقیقت حال بر او مشکف گردد و بعد از آن اگر
رنت در خواست جواب این روایت را خواهد دانست لا تأمل استفسار خواهد فرمود و اگر

4751

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or a note, located at the bottom of the page.

و اگر کلام ناقص این بین عبادات است ذکر عدد از طرف او خواهد داشت علی بن ابی طالب
از طرف او در پیش خواهد نمود و نیز این روایت در صحیح بخاری موجود است لیکن در با
حج صحیح او که در جواب این کلام در او اخرج دویم این فایده که صاحب رساله دانه عام هم نام
شکل این کلام نموده است مرقوم است فاطر نظم بحصل گفت در جمله فایده و چشم که دلالت
بر عدم منسوخ بودن دارد و آنچه حمیدی در مجمع بین یحیی در سنه عبدالله بن عباس که
قال ابو نصره کان ابن عباس یا عمرانند و کان ابن البربر سنی عنها قال فکرت ذکب طاهر بن
عبد الله فقال علی بن ابی طالب و از حدیث متصاع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علما عامه قال ان
سکین کل رسول ما شان ان العوان تدل ساله فاعلم الخ و الله که اگر کلام در سواد کلام
در النساء فان اولی بر محل کجاء ائمه الی ابن رجمه بالحجاره سنی تالیف این روایت
در کتاب مذکور موجود لیکن چه خاطر این ظاهر است که حدیث در متع الخ و از دست الی حدیث
که بشبه النساء نقلی دارد و لیکن دلالت آن بر مطلوب صاحب رساله که عدم نهضت بعد
انحضرت و وقوع نسخ آن از طرف حضرت عمر است بخاطر غیر سهو یا نسیان بلکه بعد از حدیث
عمر از جمله اخباری که مخالفت از شیه النساء است یا خافیت از برای نورشید و بر یکسان بحیث
حضرت شریعین از ایشان و این احادیث بخوبی دلالت ندارد بر نسخ حضرت عمر شیه النساء از طرف
خود و این کلام ایشان منشاء آنست که شیه حاکم شاهی گوید که اگر احدی مرکب نه شیه شیه
بر او اجری نورشید یا در بر شیه نه خوریم نموده پس چنانکه از هیچ عاقل نظر برین احادیث که حاکم
در مسند مختلف میبایست اعتبار را برای خود بر حمت شیه حاکم اوله شیه نموده توهم شیه کریم
بطرف او محمل نیست همچنین توهم شیه نسخ شود و کلام حضرت زید علی که کجایش ندارد و چگونه کلام
حضرت عطاء هم شیه نسخ بخاطر احدی حاکم و عاقل که در حدیث جردان النعمان مدحزل ندارد و

و قد علمت ان
 هذا الكتاب
 هو الذي
 كتبه
 في سنة
 ١٢٠٠
 في شهر
 ربيع
 الثاني
 في يوم
 الاثنين
 في سنة
 ١٢٠٠
 في شهر
 ربيع
 الثاني
 في يوم
 الاثنين

[illegible]

در تمام این سبک شده و در هر کتاب آن کرده ایم از طایعات بود پس متوجهی حال سالی
 این را بر این طایعات آن خدای بکنند و برای دفع همین قسم توهم کردیم ما گمان از بیضی این یکم از
 شده و کما یطهر نار و جوع انی انما سیر و اجدی از اول اسلام اعتقاد جنایت متوجه و وقت طاعت آن
 فیدار و در آن سبک کم که مفاوین و ایت حکم متوجه است در تمامی عهد که است مبداء حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم پس این بقای سبک این هم این مسود و غایب بود و در واقع و در قول اول و صوح
 نسخ بعضی از جهت قرب عهد نسخ بعضی از خاص صورت غنی است چنانکه نسخ نفس من بعد این در
 رکوع بعضی صحابه را معلوم بود پس اگر بر این مسود و نسخ حکم متوجه تا در این کلام و نسخ شده باشد مقام
 استعاضه نیست و معذرت که بر کما به نزد اهل سنت و شیعیه از حضرت امیر المومنین علی مرتضی و
 اهل سنت اجماع و عهد به نسبت متوجه از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در ای باشد پس حال
 بودن این مسود بقای آن مسود و سبک کس که از خلاف خواهد بود از اختلاف پس متعارف است
 صحیح کرده و اجماع صحابه که جناب امیر را بر این اید آن انیار بود و قول این مسود و سبک
 قائل و چه ششم که دلالت میکند بر عدم مشوخ بودن و از متعذر آنچه جمیع این صحیح را جابر روایت
 نموده قال کما تمتع من التمر و الدقیق ایا ما علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ابی بکر
 بنی عمر بن الخطاب لاجل عمر بن الحریث لما استخ داین روایت نیز تقریب با تقدم و اولت و در سبک
 کما لا یحیی انما فی دلاله این روایت نیز بر بقاء مشوخ و بیعت متوجه در تمامی عهد از حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم ممنوع بلکه بکار کان که علی الاکثر منقطع معاشه دال بر انقطاع حکم متوجه است و وقوع این عمل
 از بعضی اشخاص و اید به نسبت آن جابر عدم از سنه هجری بود پس حضرت عمر که در وقت
 عمر و بن ریش بی از این فرمودند لا بد بطور بیان حکم شایع خواهد بود و مثل بنی مطلقه از
 مکه است نه به بطور تشیع از طرف خود و کما در مشروحات و اقال و چه فهم که دلالت میکند بر عدم

بودن جواز سنان است که مسلم در صحیح خود در باب منکر روایت کرده قال علی بن محمد بن عمار بن محمد
منه اخبرنا في هذا القول عن ابي اسحاق ثم ذكره في الاستبصار فقال نعم استغناء عن عبد رسول الله صلى الله
وسلم والي كبره وارضه في الوجود في قول سمعت جابر بن عبد الله يقول كنا نسمع ما يقصه من نعم
والله فوق الامام علي بن عبد الله صلى الله عليه وآله وسلم والي بكر حتى هي عمر في شان عمر بن حنبل
انتهى في باب من روایت مثل وایت هشتم است جوازش مثل جواب ثانی وجه دوم کذا
بر عدم منسوخیت جواز تعدد دارد است که جامع الأصول ازین روایت کرده قال ابو حمزه
سمعت ابن عباس یقال عن متوجه النساء و فرخص فیها قال الله لی لا انا و ملک فی الحال الشدة
فی الک و فله فقال ثم و ازین روایت مطلوب است که عدم نسخ ایه باشد عاصیه است اگر چه از
تجدید بوقت ضرورت کرده زیرا که دالالت دارد بر یکدگر گاه ضرورت باشد متوجه حال است
اسهی ال این روایت دلیل محیین منسوخ است زیرا که در آن تصریح است تخصیص جواز تعدد
حالت ضرورت پس استدلال بان بر عدم منسوخیت جواز از آن از عجایب استدلال است
چون منسوخیت حکمی منافات بخوار از در حالت ضرورت ندارد وجه حالت ضرورت در جمیع اقسام
تعدد مستثنی میباشد و لهذا قاعده فقیه سلو مثل تسامع شده است که انفراد است تیج المحظورات
پس نسخ جواز تعدد در حالت توسعه منافات ندارد بخوار ازین نزد ابن عباس در حالت ضرورت
نوار و ازین روایت مطلوب است که عدم نسخ ایه باشد حاصل الخ کوم اگر مفسود استدل از ذکر
این روایت اثبات جواز تعدد در حالت ضرورت است چنانکه امام دارقطنی در
تفسیر نقل نموده ان الناس لما ذکره الاشعار فی المنع قال ابن عباس فانهم الله
انی ما اثبت با باخها علی الاطلاق لکنی قلت انها یحل للمضطر كما یحل المشیه الدم
لحم الخمر و امی پس این قسم جواز بر دین عباس تمامین صده و برابر است

مسلم است لیکن از آن عدم نسخ مستند که بحث نموده است غیر لازم چه اکثر محرمات باین قسم حرام
 جایز اند و محرم بودن آنها ازین قسم حرام سابق نیست و اگر مطلقا ایستاد حرام آن مطلقا بجای
 حرام آن در حالت ضرورت است و ازین قسم حرام عدم نسخ آن ثابت میشود پس آن حرام
 ظاهر الشیخ است چه ثبوت حرام مطلقا در روایات حرام عقیده بقید ضرورت نزد عقلا غیر معقول
 و چه باینکه دلالت بر عدم منسوخیت حرام شده در آن است که در جامع الاصول تأمل
 صحیح مسلم عن سیرة بن معبد قال مرده بن الرضا خاد عبد الله قام بکافه قال ان ناشا اعلمی الله
 فله هم کما اعلمی ابصارهم عنون بالسنه بوم من رجل فناداه اناک لجلت عاف فلهی نقد کما
 السنه فعمل علی عبد امام المسقین یرید رسول الله فقال له ابن الرضا فخرجت نبک و الله یمن
 لا رجسک باجمارک قال ابن شهاب فاجری خالید بن مهران بن سید الله ینا هو باس عن
 رجل جاءه رجل فاستفاه فی السنه فامر به فقال له ابن ابی عمره الا انک صارتا قال یانی
 والعدله فعلت فی عبد امام المسقین اسی قال جواش محمد و به است اول الکه کوم خیاک
 روایات حرام متواتر ابن عباس منقول است بخبان روایات کثیره و ان بر حکیم آن نیز
 از آن است که در سنن ترمذی است در جمله است الکه امام رازی در تفسیر کبیر
 نقل کرده عن ابن عباس فی قوله فما استقم به من قال و بارت انه
 بده الیه منسوخ فی بعضی ادا خاعتم النساء فطلقوس بعد من و روی ابی صاله
 عند مونه اللهم الی من قول فی الصرف و السنه اسی و الله استلال سنحت
 کریمه یا ایها النبی انما سار الی جبرک و ما استقم الی الکه لفظ است و در قول او و ما اذا
 طلقتم النساء جمع صرف است پس عام باشد و حق جمع او را و ادع علی ما قدر فی اصول
 الفقه و عدلی را که مضاف بسوی او ادع است حق کافیه طلاق ساسه پس مغایرت هرگز در

از او صدق از او اجماع حاصل باشد بطریق و مقید باشد به حدیث اجماع و حال آنکه عارف است
بما اطلعت به و مقید است به حدیث اجماع پس مستمع به اجماع باشد را سقا بوزنها و بظن
است که در ملک بین مندرج نیست پس در حرمت داخل باشد و هو المطلوب و روایات بحکم عام
قاعده داد انفع المبیح و المحرم قدم المحرم علی المبیح که متفق علیهاست بین اهل السنه و اهل
باید و اما به جوار که از این قاعده قطع نظر کنیم پس سبب تعارض ساقط خواهد شد و احادیث
صحیده دیگر که در این بر حمت اندوهی ترین آن احادیث مرویه است از حضرت امیر المومنین
علی مرتضی بحال خود باقی داریم اگر این روایت مطلوب که طرمان نسخ بر نه در عهد انحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم است ساقطی نماند و چه سبب که از روی احادیث صححه مرفوعه مرویه از حضرت
علی مرتضی رضی الله عنه نسخ آن در عهد انحصار صحت ثابت شد در صورتی که این کار این
عباس رضی الله عنه نافذ است عدم علم ایشان بیاچ و اولاد برگاه حضرت امیر المومنین علی مرتضی
علیه السلام ایشان باشد از فتوی جوارحه منع فرمودند و بهی انحضرت صلی الله علیه و آله
و این بیان خود را که صحیح است مسلم علیهاست و بهی صریح این معنی موجود است نه با و
استناد به ابن سباب عن ابن عباس عن محمد بن ابی حمزه عن محمد بن ابی حمزه عن محمد بن ابی حمزه عن محمد بن ابی حمزه
عنها اربعه این عباس بن علی بن ابی طالب فی تنوینها فقال مهلا و علی بن ابی حمزه
بنی عنه یوم حدره عن یوم الاموال انسدها و ظاهر بعد از آنکه علی بن ابی حمزه
را اعتقاد اجماع مطلقه آن رجوع نمود پس اهل سنت و جماعت شریعه مرفوعه را
که روای آن مثل حضرت امیر ایاره که صحابه کبار باشند و احادیث در کتب صححه
سی و شصت موجود باشد بقول ابن عباس ترک نمایند و در روایت جوع
ابن عباس نیز در کتب ایشان موجود باشد سوم آنکه صاحب سال عبارتی را که بعد بلفظ جعلت فی عهد
نعمان

عبدالمؤمنین در صحیح مسلم از ابن ابی عمره انصاری مروی است ساقط کرده و آن نیست قال
ابن ابی عمره انها كانت رخصتي اول الاسلام لمن اضطر اليها كالحمية والدم والحمية ثم احكام
الدين والهي عنها النبي و چون ابن ابی عمره كه ذكر من در روایات متواتر صاحب رساله دافع
از اندامه ابن عباس بفرموده حاكم حنيف الدين حسيبي در رساله خود پيغمبر مايد و كه از مسلم في صحيحه عن
ابن ابی عمره الانصاري و حسن علامه ابن عباس انها كانت الخ پس قول او در حكم تفسير قول ابن
عباس متواتر شد لهذا صاحب رساله آن ساقط نموده و بعد ملاحظه قول ديكر كه بجای تفسير
ابن عباس است صاحب درين روایت محل تشبیه باقی نماند قال وجه داروهم كه دلالت
سيكده بر عدم منسوخ بودن جواز رتبه آنست كه در صحیح مسلم ما شاهد خود را بوجه روايت
كرده قال كنت عند جابر بن عبد الله فامهات فقال ابن عباس والله ما احتجنا في المنظر
فقال جابر بن عبد الله فظننا ما مع رسول الله صلعم ثم بنا ما عنهما عمر فلم نعد لهما و اين مبرمج است
در سكه مالمع آن عمر بود خدا و رسول خدا صلعم و بسبب خوف عمر و دم ترك متوجه كرده است
اقول جواب فتوي ابن عباس بخوار رتبه لغادر وجه ياروهم غصص و ديكر وجه محمل مرقوم شده
و جواب لفظها ما عنهما عمر و جواب چه هشتم و غير آن مسطور است طباطبائي و چه ياروهم
كه دلالت بر عدم منسوخيت جواز رتبه دارد البته كه در تفسير كتاب روايت نموده عن ابن عباس
بي محكمه اي يا رسول الله لم ينج و كان يفر فما استعجم بهنن الي اهل مسمى و قريب آنست آنچه
مشش الدين نموني و در تفسير معالم السمرل در دليل تفسيريه كه كوره نوشته كان ابن عباس
الي ان الاله محكمه و يرخص في كالح المنة اهي قول اگر چه بعضي از كلام متعلق باين بحث
در جواب قاعده نايه كذاست و بعضي از آن در جواب قاعده سابعه و اما ليكن تا اتمام
ديكر اوجوه احضر كوشم كه چنانكه روايات است متعلقه بلكه قاعده بان مير از ابن عباس و

مردی است چنان روایات رجوع کنی نبود بطریق ایشان موجود است و میگوید که من حاکم و قاضی و غیره
فما استخبر روایات و از صد نفر از این عباس و هشتاد و پنج نفر از این روایات اراده نکاح و ایمنی و غیره
از این عباس مرد است نه تنها از این عباس و نه از این محمد و این ابی عامر و این الحاس فی ما یمن
این عباس هم فی قول ما استخبر من غایب و این ابی عامر و این ابی عامر و این ابی عامر و این ابی عامر
و احدی فقد وجب صد انما کله و الاستماع به الکلیح و اخرج ابو داود و فی تاج و این ابی عامر و این ابی عامر
طبق عطا عن ابی عباس ما استخبر من غایب و این ابی عامر و این ابی عامر و این ابی عامر و این ابی عامر
مطلقین بدین و المطلقات نیز بعضی بالنفس و بعضی بالطلاق و بعضی بالنکاح و بعضی بالنکاح و بعضی بالنکاح
معه تنه شکر کردانی رساله عقیق الدین الحسینی و بعضی روایات بسیار در بیاب و در سار و در کوره
مقول است خوف طالت الکتاب بر همین قدر رفت و باعتبار روایت روایات رجوع و غیره و بعضی
دال بر نقای این عباس بر اعتقاد اجماع است مرجع است چه روایات رجوع مثبت زیادت
و ناشی از او است و اکثر روایات بقای این تحمل است که بطریق استصحاب و ظن را از این
ماکان علی ما کان مردی و غیر روایات اجماع مثبت بحلیل و روایات رجوع مثبت بخیریم پس
روایات رجوع ارجح باشد از روایات بقا بر اجماع و این ابی عامر و این ابی عامر و این ابی عامر
الا ما عهدت اجماعا و چه چهاردهم در بیان قول علی باطل علیه السلام از این عباس نقل کرده
قال ما کانت المسند الا رحمه رحم الله و لای ابی ابن الخطاب عنها ما رلی الا شقی و این ابی عامر
در بیان چنین روایت کرده از این عباس ما کانت المسند الا رحمه رحم الله و لای ابی ابن الخطاب عنها ما رلی الا شقی
و لا شقی عنها ما رلی الا شقی امی الا قلیل و معلوم است که مراد از خبر تنه عشر است و منظر سحر
بودن عمره پس آن بدون مسبق و کذا و غیره و بعضی گفته اند که شقی است و لا بد
من حدیثی سقیم است و خصوصا شریک است ابی عباس که قایل بحدیثی بوده

شده بوده پس بی راجحه نه صرف خدا یا رسول خدا استثناء خواهد کرد و در روایات دیگر سابق
 بر این حدیث نیز آمده است آن است و در تفسیر محمد بن جریر الطبری و تفسیر طبری و تفسیر یحیی
 بن حمز الثمالی من عبد السلام روایت نموده اند مال ثمالی غیر المتصله فی الاشقی و
 شوارب علی بن حسین است عبد الرزاق و ابو داود و فی نسخة دین حرر عن ابا الحسن عن ابی
 السموه قال قال علی بن ولید عن غریبی عن السموه ماری الاشقی و بر وایت دیگرین نوشته است
 عبد الرزاق و ابن السموه من طریق عطاء عن ابن عباس قال رحم الله عمر ما كانت المسنة الی رحمه
 رحم الله بها الله محمد صلی الله علیه و سلم یوم انه عنهما ما احتاج الی الیها الاشقی قال یحیی بن
 العقیل و فی نسخة دیگرین الی یوم که او که از من الاجل علی که او که مال بیس منها و رانه فان العا
 ان بر اصحابه الاجل فیم و ان فخر ما فیم و بیس منها نکاح و احواء سمع ابن عباس انه یروا
 الان جلاله ای یوم این فصل از حدیث صحیح بخاری و در مسند جامع الامول و عود این روایت نماید
 و میفان ان که کتاب نکاح از حرف نون نسخه مذکور و در شرح غریب الککاح باشد شرح
 شده یعنی و اثری ازین روایت در آن یافته نشد و کتاب الککاح که کتاب مالی حرف نون
 در باب مالی آن که در نکاح است و در فرع اول فصل اول آن باب که آن فرع و یکجای
 احادیث مسنده شده چاکه در صحاح سته وارد است مذکور و در شرح غریب الککاح همین
 سطر است گفته نکاح هو الککاح الی اجل سعید و در این اسر و رهاه همین روایت کرد
 از ابن عباس ما كانت المسنة الی الله محمد صلی الله علیه و سلم و لولاه نه عنهما
 الا شفا ای کوم اری ابن اشیر و رهاه روایت مذکور و رهاه رهاه این الفاظ ذکر کرده که ما كانت
 المسنة الی الله محمد صلی الله علیه و سلم و لولاه نه عنهما ما احتاج الی الیها الاشقی فلیل من الککاح
 ای بی مرجع فمیر نیس اسم مبارک انحضرت صلی الله علیه و سلم بحیث قربان و در

در بحث بیست و نهم از بعضی احکام شرعی از قبیل غسل و خیار که شریعت حکم کرده
و مقابل و کفار واجب بود و از این جمله در آن تفسیر فرموده مقابل و کفار ای که در شریعت
در این نظام فی الشریع و بعضی از امور متعلق به خیار و ایستادگی و کلام و کلام
عالت ملوک و باریک و بعد از آن مجموع شده و کمالات این طایفه عرض این
از این جهت که اگر حکم و ایستادگی تفسیر شود معنی ظاهر شارع بعد از اینست که
آن که در تفسیر است محتاج را مسکنه که اندکی و سون ایستادگی برای اظهار
عدم نسخ است پس ایستادگی از این عباس مثل روایات دیگر بعد از رجوع ایشان از این
منه صادر شده باشد و در حدیث روایت مکرر و دلیل بر این است که دلیل بر اینست که
در تفسیر بعضی آن نیست که نسخ آن خلاف رحمت باشد بلکه نسخ آن هم نوعی از رحمت است
و در دنیا اعتبار عدم ضیاع اولاد و قهر شدن بر او و اسال آن حکمیه بر جواب داده ساد
شروع و عاود آمد و در عزت باعتبار رفیع درجات انجام بخت گفت نفس از این پس نسخ
آن تبدیل رحمتی باشد بر رحمت دیگر و هرگاه رحمت معنی روایت رتبه رجوع ضمیر بود
سقوط التخصیص صلی الله علیه و آله و سلم و عدم منافاة آن بدین رجوع از این عباس
شد پس آنچه صاحب رساله صریحاً مکرر را بر خلاف قوانین متعارفه خود بر طرف حضرت عمر و
عدم حق رجوع نموده است حال خود درست کرده است از عجایب استدلالات باشد
و اگر تسلیم کنیم که ضمیر مورد رجوع بر طرف حضرت عمر است گوئیم این کلام از ابن عباس
روایات سابقه قبل از رجوع از این بحث منه صادر شده و محامراً و لا تمسک فی القول المروء
نعمه توبه و بعید محمد بن حریر طبری و تفسیر ساجد از حضرت امیر المومنین علیه السلام
روایت نموده اند مال لولای عمر عن المومنین الا شتی الخ گوئیم این روایت در طریق

این است بشاگرد مخالف و روایات کثیره صحیح است که در صحاح اهل سنت و تواتر حضرت ائمه
علیه السلام مروی است کما مر که روایات شاذه که مخالف بچهار روایت صحیح مشهوره بل
شهریه باشد صلاحیت آن ندارد که بآن بر اهل تدبیر اعتراض کرده شود و بر دعوی
استقامت روایات شاذه از درجه اعتبار بخواهد روایات صحیح کثیره تدبیر و استنباط شایسته
عادلین کافی و نه آنی که شیخ الطائفه در آن سرود کتاب جابجا بحضرت علت شد و دو لغت
بار روایات کثیره صحیح استقامت اکثر روایات کرده و در اینجا بطریق نمونه اکتفا بر فضایی مرده و کمال
در جود و ترتیب ارجح روایت کرده و حال حالت ابا عبد الله علیه السلام عن ابراهیم
علی شهادت عم اسلام بعد از شهادت اهل لا و بعد از آن صحیح کوفی بود و در آخر شاذ و ضعیف و لا یستند
من آنجا بکثیره و لا بد بعضی باید احکام علی ما تقدم من الروایات لما قد بین فی غیره صریح است
عافیه الدین حسینی و بسا و متوجه است این روایت چنان تفصیل نموده اما جایز
علی ابن ابیطالب هم لم یصل ما رواه النسابة ثبت غصبه فی النجاری و مسلم و موطنه و غیره ازین صحاح
۱۱ حدیث عن محمد بن الحنفیه سمع ابن عباس یقولین فی شجرة النساء فقال مهلبا بن
عباس و فی روایتی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن شجرة النساء یوم خبر عن کل شیء
المراسله و قد تعد طرق هذا الحدیث عن عبد الله بن الحسن بن محمد بن الحنفیه عن علی بن ابراهیم
رضی الله عنهم حتی صارت مستفیفة کلفت بقا و مر و ابی محمد بن حریر الطبری النخعی اجتمعوا علی
شد و زام و رد و اوالی تعارض الاخبار التي انفقت الایمة علی صحتها و قبولها و قد اجمع المحدثان علی
ان محمد بن الحریر و ذی الفت و الثمن و الضعیف و البقیع و کثیران یقبلون روايته و اکابر
خالد عن العارض طیف او اقا و مرشد النعمانی و النماقص يعرفان سیدنا علی و مرشد
من ذلک هو عرف الحی و عرف الخلق و لیس من دیدنه ان یسکت علی الساطل بل شانه اظهار

واما الجاهل الكائن الامر على ما عزمون انه بكونه من النبوة ويري عليه محبت عليه السلام في كل
 موضع الجاهل به بانه يتاني او ان خلافه واما ان دولته وبقوت الحق واصحابه وسعيه ولاق
 من ان اعلم اولاده وخواص اصحابه كالي تفضل عنده السلالي والي الحارث الا عور وفسر بن
 سعد والاشتر وغيرهم من اصحابه والبايعين وكيف خفي بالامر على والده وظهر لمحمد بن حمرسي
 مختصه او جالي وديكار ورويت حضرت امير واد ايل فايده عاشره مذكوره او اشد فاسطه
 وجهه بانه دهم كدالات بر عدم منته خبيت جوارسته دارد آنت كه عني شارح صحيح كمار
 ودر محله هشتم در باب غره و خمر از ابی سعيد مدري وجابر بن عبد الله روایت نموده قال انما غنما
 الى نصف زمن خلافه عمر بن حبيبي عمر الناس في شان عمر بن الحرث اشبه جوابا
 هشتم وديكار وجه مذكور است فاسطه ثمة قال وجهه شار دهم كدالات ميكنه بر عدم منته بودن
 شمه آنت كه در بعضي جاشي ميفادوي اقلبي شقواست از شبه بن الحكم بن عبد قال سالت عن
 الابه فيما استعظم الخ امسوم هي قال لا قال الحكم قال علي ابن ابي طالب ع لولا هي عمر عن النعمه
 كاري الاستي انتهى انما كره بعضي تحتان مصابو شعبان انه حاكمه عاشيه صادق ملوكا
 بر مصاوي مشهور پس بدون در ايت حال باطل تسليم آن بر با غير لازم ليكن بر تدبير تسليم
 كويم جواب ان الفا و روجه چهار دهم مذكور شده و در اد ايل جواب فايده عاشره خواهد آمد
 قال وجهه هفتم كه دالات بر مطلوب دارد آنت كه در تاريخ الخلفاء تصنيف شيخ جلال الدين
 سيوطي كه ارا عالم محدثين اين طائفه است مسطور است فانه قال في فصل اوليات عمر قال
 العسكري هو اول من سمي امير المؤمنين واول من كتب التاريخ من الهجرة واول من
 المال واول من من قيايم شهر رمضان واول من عس الليل واول من عاقب علي النبي
 واول من ضرب علي الحمر فامس واول من حرم المنه واول من هي عن سجع اصحاب الاول

اولاً و ثانیاً این کتاب در اثبات صریح دارد بر اینکه پیش از تجویم عمر منور کسی در امر کرده و میگوید
 که او هیچ وجهی که با اربع از مخرعات و نسبت پس هم برین سوال شده میخواند و این
 صاحب رساله در چهاردهم و زاید از جامع صمدی و لا اله الا الله حضرت عزرائیل
 است که بعد از صاحب این کتاب که قابل بخواند بود و این را چگونه لطیف خداوند
 در اسناد خواند که واهی و در صاحب رساله در کتاب حسام بحجاب عقیده و هم محمد در رد
 فروعین امر تخیل و محرم بطرف این اظهار که ظاهر احادیث کشیده اما در دلالت بر آن دارد بر صاحب
 تحفه نوبت از نشانی که از اینده بخش گوئی ساییده است و ما انهم یستعانت جواب آن
 احادیث که در اظهارش سطر الی اعتقاد امامیه بیان کرده و چون نقل آن قسم تحتات در
 رساله انساب است بعد از عرف آن گوید که با و بعد نقل آن کسیت فله حواله کند و سطر افغان
 شود و کلام این انجام دهد که آن نموده بر اشاره که کفار کرده پس خداوند که صاحب رساله
 در بنمایان بر خلاف تصریح خود و تصریح والد بر زود اعتقاد شیخ جلال الدین سوطی را که درین
 وجه او را از اعلاطم محمد بن ابل سنت نوشته و اعتقاد عسکری را که او هم از علمای اهل سنت است
 نقض کرده برینا آورده پس که علمای اهل سنت و بموجب عرف قدیم و جدید یعنی حرم حکم بحرمه بر او
 و هرگاه که از وی سوطی و عسکری ظاهر شد پس استدلال صاحب رساله که انوار استدلالات
 او را در القابل و محسن حاصل باشد بلان وجه محمد که در اول بر حدیث منسوخ بدون حواش و در حدیث
 که علی بن طاووس در کتاب طلائع ارجاعی از آنها روایت نموده از عبد الرزاق از ابن مسعود
 عطا بن ابی رباح از صفوان بن علی و از ابی هريرة روایت کرده که آن حدیث است صحیح است
 و در این حدیث که در اول کتاب منضم هم خدمت علیا حارث بن عبد الله عمرانی میخواند و
 المنع علی بن عوف بن رسول الله صلی الله علیه و سلم و عبد الله بن مسعود و صحابی

در چه نوزدهم

خداوند استماع عمر بن حریث را برافساند و عمر بن اشهدت فعال ای و احباب او قال اما افعال
فعلیهما اخشی این سخن را که گفتند و نهی آنها و مدعیان و ان و ابس روجه ششم مذکور
از و که روجه ششم پس بطول مقال در بیجا ام از و که کلام حال و چه بود و ششم که دلالت بر
منقول مذکور دارد و این است که در کتاب جامع الاصول مذکور است قال سالت عن
عن المسند للبخاری و حسن و ما کان ابن الزبیر یخبر عنی عن افعال بده ام ابن الزبیر کذا ان رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم خفض فیهما فطوا علیها فاسالوا فاعلموا علیها فادعی امرأه فیهما و کذا
قد رخص رسول صلعم فیهما و فی روایه عن المسند لم یقل صلعم و فی اخری ما ادعی متعجج او صلعم
اخرجه مسلم نیز بخبر راجع به بی در جمع بین الصحیحین ذکر کرده و بعد از نقل حدیث مذکور
که در حدیث عبد الرحمن بن مهدی لفظ متعجج است و متعجج نیست و محمد بن جعفر اسود
گفته که مسلم گفت من نمیدانم که متعجج است یا نه الفاست بالکسر را در بیان با هم اختلاف دارد
که مرخص فیهما متعجج است یا صلعم زبان و بیح متعجج و صلعم نموده اند و مخفی نیست که فرموده رسول
ما در این بر سر دالت و طبعه دارد و یک را در صلعم و در چه این بر سر خاک غریب مذکور خواهد
شمار داده بود پس راجع بین است که در متعجج بود خصوص تقریبه بعضی از روایات است که
هم ابن عباس امر رسول آن را ما در ابن الزبیر کرده بین متعجج است و بر روی سخن
نشان آن ساقه است و استدلایل این حدیث بر خواص و انسا را عجایب است
چه در همین حدیث که امام مسلم بن الحجاج در صحیح خود از محمد بن حاتم از روح بن عباده از
مسلم فری از ابن عباس روایت کرده است و هم لفظ صلعم و دفع است آری و در طریق دیگر
این روایت که امام مذکور در بخاری سند از ابن سبی و ابن سار از محمد بن جعفر از شیخ روایت کرده
و جعفر مذکور از بنی نقل نموده که مسلم فری گفته که ما در بی متعجج او متعجج است و ما در آن است که هم لا یخبر

روایت را که در این عبارت قطع الحج دارد دست و کرده و بعد از آن جمله که میفرماید نقل نموده پس
دو دست کرده و این قدر خیال کرده که دوایی که در آن عبارت قطع الحج دارد دست نموده و نمی
شد که در آن عبارت قطع الحج باشد و اگر نمیکردند شاید در روایت خبری بسبب آن می
و یک بعضی را در واقع شده و یکوز قوی را خواهد یافت بالجمله این حدیث در سند الحج نفس صحیح است
و مسلم صحیح خود را در کتاب الحج ذکر کرده پس استدلال بان در مقام محامد بالجمله و این باجماع
دارند که در حص فیما تنوع الحج است با تنوع زمان و معنی و معنی نمودن اندامی که کرم العاصم
باین آیه که در اصل روایت تنوع الحج صریح است خواهد بود و تحویل سند عدم ذکر حسن بدو و بر ظاهر
که از عدم حسن بعضی را در تحویل خطی و حسن اصل سند دافع نیست و بالجمله اگر راویان درین باب
صحیح منع نموده اند پس صاحب رساله احکام استدلال بان بر سند معتبر است باشد عایشه
در قریه که صاحب سائر طرف خود را شنید و عایشه در تحویل ای محله و در روایت بیستم بحجاب حکایت لطیفه
مفصلاً معلوم خواهد شد و همچنین نیست که قریه سوال را ما در این الزم و دلالت مطبوعه دارد
مراد تنوع النساء و آنکه کرم چون در اصل سند بحث قطع تنوع الحج دارد دست و در آن حدیث
ابن عباس مسلم قری برای سوال حال تنوع الحج را ما در این الزم و دافع پس مقابل تصحیح مسبوک الحج
که در بین روایت موجود است قریه را در تنوع النساء و اگر در آن الزم و دافع پس مقابل تصحیح مسبوک الحج
تنوع را در بودن این الزم را در تنوع است پس عقیق و در حدیثی بحجاب حکایت لطیفه که در
ذکر کرده را در بودن این الزم کرده است لطیف این قریه قطع بطوریکه موجب استراخا و سامع و ما
معلوم خواهد شد فائز منتهی و چه بسا که دلالت بر عدم تنوع بان جوار تنوع دارد و این سبب این
بالی حدیثی و شرح سجع الطلائع نقل کرده خطب ابن الزمر که علی المنبر و ابن عباس عایشه مع النساء
المرغفان ههنا جل العلی الله فلهما العلی بصره خبر عن ابن مسعود النساء حلال من الله و رسول الله فی المحله

وقد حصل من مال الجبلة بالاسم ترك المسلمين بها تصون النوى وكيف التوسل في ذلك قد عايناهم
 وجازني رسول الله صلى الله عليه وسلم من قناه بعبدة فقال ابن عباس نقادته سعد بن حمر بن تميم مولى بني
 بن حمره استقبلني الى دونه ابن الرسو ورفع من صدره وكان ابن عباس قد كف بصره فاستقبلني قائدا
 وجه بن الرسو فامام محرم عن ذابيه ثم قال بعد ان شاد شعوب بن النسر اما العجمي فان الله كماله
 فاما العجمي الا بصار ولكن نعمي القلوب التي في البهرو واما العجمي في القلوب والعلم فان فيها حكيم لا يعلمها
 ولا اصحابك ما حصل المال فان كان ما احسنه فابناه كل ذي حق حقه ونقصت نفسي دون حقها في كتاب
 اليه فاعدا بحفنا واما المسنة فاسال انك ساء او ازلت عن برود عوخته واما فاندنا ام المؤمنين فبنيت
 ام المؤمنين لا يكف ولا يكف الا بك والخلق انك خالك الى حجاب هذه اليه عليها فتسكاه عنهام اخذنا فقهنا
 وبنينا قصدا ما خلا منها في سوتها فما احسن اليه ولا محمد من النفسها ان ابرز روجه بنده وصانا ما خلا منها
 ما لا اياكم فاما الضياعكم فحقا فان كنتم اذ فقهكم فمباركم مناد ان كنتم مؤمنين فكم فمباركم فاما انا و
 لو ان مكان هذه فكم وكان قد من الما تركت لسي اسد من عبد العوي عظمها الا كسرة فلما عاد ابن الرسو
 الى ابيه ساءها عن روي عوخته فقالت الم انك عن ابن عباس وعن بني النسر فانهم كرم اسحو ان ايد
 فقال علي وعصك فقالت باني لهذره الا العجمي الذي ما الا ولا من النحر اعلم ان هذه فصاح ورسو
 محاربا ما سرا فايك اباه اخر الدهر هي ابن ابن الى الجدي مغربي شهيد منهم شمع علي باصرح حيا
 اتوجه في الكبد الثالث والعشرين من باب الكايد ودر كتب كاتبة متعارفة من سنت غابت
 ما بغيره وراصول عقايد مسطور من الله تعالى الى در شرح عقايد متغيره وبعظم خلافته مع العرف
 الا ستانده خصوصا المعزلة لانهم اول دره اسسند لقواعد الخلاف لما ورد في طائفة من جري عكس
 الصحابه رضي في باب العقائد الى اخر ما قال بين وايبي كراين الى الجدي مغربي منهم شمع ودر شرح
 شرح البلاء كراين راجع في موضع فمؤشدة بكذا كراعت وسمي طول واداء سنت في سنة ودره

انتساب بغیر احدی از کتب معتبره حدیث و سیر و کبری کرده و ظاهر آن روایت باعتبار جوفان
 کلام ائمه کون نموده که ضاده این کتاب در حدیث معتبره کلام ائمه کون نموده و در حدیث معتبره کلام
 و کلام ائمه کون نموده و ضاده این کتاب در حدیث معتبره کلام ائمه کون نموده و در حدیث معتبره کلام
 خصوصاً و کلام ائمه کون نموده و ضاده این کتاب در حدیث معتبره کلام ائمه کون نموده و در حدیث معتبره کلام
 و کلام ائمه کون نموده و ضاده این کتاب در حدیث معتبره کلام ائمه کون نموده و در حدیث معتبره کلام
 شیهه نزد این عباس است و ظاهر این ایشان این بار رجوع از آن بر دامن سنت است و کلام
 رساله ملا محمد مصباح الرسالیه فی بیهوده الودیه طایفه کلامیه طبعه مشتمل بر کلام عبدالعزیز الزمر که در کلام
 نهالین است شیهه از او و در قبیل کان و میرزا فوج سما کلام شیهه و کان و کلام طایفه کلامیه کلام
 من و کلام فی الاسلام کلام المصنف عبدالعزیز الزمر که در کلام طایفه کلامیه کلام
 سکی نیست کلام کون نموده و ضاده این کتاب در حدیث معتبره کلام ائمه کون نموده و در حدیث معتبره کلام
 احکامات ائمه کون نموده و ضاده این کتاب در حدیث معتبره کلام ائمه کون نموده و در حدیث معتبره کلام
 غلبه بر زبان آورده است بر کلام طایفه کلامیه کلام طایفه کلامیه کلام طایفه کلامیه کلام
 طبری از آن کتاب ترجمه است و در مواضع عدیده از احقاق الی فی اعتبار و در ادب و کلام
 در کتاب کلام و طبع در چهار مجلد از بن سید از مطاع حضرت عمر رضی الله عنه کلام در احقاق الی فی اعتبار
 از کلام طایفه کلامیه کلام طایفه کلامیه کلام طایفه کلامیه کلام طایفه کلامیه کلام
 المندل المشهور من الناس تارخ الطبری و کلام طایفه کلامیه کلام طایفه کلامیه کلام
 المجلد و تارخ طایفه کلامیه کلام طایفه کلامیه کلام طایفه کلامیه کلام طایفه کلامیه کلام
 و تارخ طایفه کلامیه کلام طایفه کلامیه کلام طایفه کلامیه کلام طایفه کلامیه کلام
 و تارخ طایفه کلامیه کلام طایفه کلامیه کلام طایفه کلامیه کلام طایفه کلامیه کلام
 و تارخ طایفه کلامیه کلام طایفه کلامیه کلام طایفه کلامیه کلام طایفه کلامیه کلام

و ملا احمد در سیر و کبری
 و تارخ طایفه کلامیه کلام
 و تارخ طایفه کلامیه کلام

نیز در غیر این صورت نیز طبعی متعارف نموده است تا که نقل آن نموده از این است کلام عالم علیا بشود در
بیان حال طبعی متعارف که کتاب معروف طبعی فارسی ترجمه همان کتاب است حال آنکه این کتاب
این نیست و نیاید به پیشینه این باید دانست که صاحب کمال و کتاب مذکور جایگاه این کتاب
بیان بسیار و در تمام این کتاب روایات این محدث و مؤلف از آنجا است که در باب سکا و در کتب نگاه
میفرماید این کتاب یعنی تاریخ طبعی بسیار و از او جوهر است که کسی را فسخ او بسیار آمده و آنچه نزد
مشهور است نموده است که در محرفات مساطی سی است و همچنین بنا را بر این است که در کتب مشهور و غیره
مستفی زایات موافق و حسب خود از تاریخ علی بن محمد و وی الوالحس مساطی سی که تاریخ طبعی را محقق
و در وی هیچ خبر از فرزند و حسب است عبارت بهر و در تاریخ گشته لعل نمایند و گویند که این روایات و تاریخ
بسیار است حال آنکه در اصل تاریخ از آن روایت نام و نشانی ندارد است و این محقق که حاصل می شود
بسیار از مؤلفین این نیست هم زده است زیرا که هر چه از آن محقق است باطل باشد و این روایات
ما قرآن قاضی و راجع به سوری و بیان صاحب کمال و غیره واضح شده که تاریخ طبعی نامی که در
مستشرق است هیچ آن در بلاد علم نرسیده و نهایت ما از او جوهر است و مختصری که طبعی است بسیار و از غیر
است پس روایت این کتاب برای الامام این نیست آوردن و بان تشیع بر مقبول است ایشان که در
عالی از لطافت نیست و در این روایت و تاریخ طبعی که این سیر طبعی جامع است که اصل
در آن محل تشیع بر این زمین نیست باینکه آن که مصنف آن کتاب به او بعد از الهی و الهی و الهی و الهی
روجه بودن اسما و بر آن سر که در حالت اطلاق در عرف تمام عالم مشغول بطرف زوجه و این
و خود صاحب رساله هم در فایده نامه و در وجه و شرح ابی اکلام صاحب کمال و تصحیح تصانیف
نمودن تکلیف دائمی که نشر و رجعت است از مطلق آن نموده است حال در کلام معروف
اطلاق تکلیف مطلق بر فرد تعداد آن شده است و نیز مصنف آن کتاب او را عالم و این

بودن تا حال از او و بدین مطالب روایات مشهوره در کتب سواد السواد الرجال بصیرت حرم ذکر کرده
 حدیث قال و اسما و جده سیر بن العوام کانت حامله فولدت ثامنه من ابنها عبد الله بن الراسه بعد ان حسمه
 روایت تروج ان در بدین و عامل شدن او در نجاشی مودع حدیث قال و حمل لایق بر وجهه المذکر
 منه سواد بعد چنده سطر این روایتی که صاحب رساله نقل نموده بصیرت برین مکرر کرده پس تشبیه بر دایمی که
 برین متعادل روایت مشهوره مکرر بصیرت حرم نقل کرده باشد نیک لطافت دارد خصوصاً در صورتیکه
 سیح الطایفه ابو جعفر لایسی در تهذیب عیال حکم با سقاخ مجوز روایات شایسته معینه از وجه اعتبار متعادل
 روایات مشهوره قویه فرموده باشد تیوم اگر این روایت در کتب شیعه مذکور است حالیکه صاحب رساله
 بعد ذکر این حکایت لطیفه نقل آن از مهناج الفاضلین که اگر کتب کلامیه شیعه مذکور است فرموده پس صاحب
 طبری بصیرت برین اشاره بطرف مردی بودن این روایت در کتب شیعه کرده و بصیرت انکار غیر
 روایت برای تشیع بر بعضی متولین اهل سنت تحریف لطافت معایت چهارم لطافی که نقل شده
 است که خود صاحب طبری بنابر رفع شذاعت از سر و لب او و اثنای ذکر این روایت محرم گفته
 و کان ذلک خلافاً فی ذلک الوقت خیا که صاحب رساله هم نقل آن نموده پس تشیع نموندن بر شخصی با لقا
 امری قبل از تسبیح شدن آن یا با امریکه بر حکم سنوح قبل از تسبیح ان مترتب شده باشد بر تسبیح
 همچو تشبیهات مساعی داشته باشد قطع نسب عام عالم تشیع بر کافیه یعنی آدم نام بود بر کمال نوع بشر
 سوامی اولاد بی واسطه حضرت آدم از کاح برادر یا خواهر که در شریعت ابو العشره جاری بوده پذیرفته اند
 کاح هر که را خواهر مودع شدن آن بر حکمان بیان پس تشیع برین امر سبب است و او را تشیع
 حرمت تشیع بر کل نوع بشر باشد و فی من بطا و لا کفی فمن الفوا یلا کفعی و منهاج الفاضلین
 که در نقل صحیح است که در عبد الله بن زید مسجد سخن میگفت عبد الله بن عباس سید داود و آخر عمر مکفوف شده
 عبد الله بن زید میگفت خاندان اعمی اعمی الله قلبه کل المسلمه ای الزنا المحکم عبد الله بن عباس بن حن در آن

[illegible]

جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم فی نفسه مقید بطلوب است کوهالات بر نسخ داشته باشد شرط
 ذکر این خبر درین مقام مناسب نموده و چون استیجاب اخبار یک درین باب وارد شده و بعد از
 بعد از استعمال و اخبار اختصار بر ذکر این مدار اخبار اقتضای نموده شد و العاقل کیفیه الاثر
 و الجا مل لا یغنیه الف کتاب عنایت استی قوی این استدلال بچند وجه مقام استیجاب است اول آنکه درین
 حدیث بر آنکه صاحب سالک ذکر وقوع شده در بعضی اوقات صحیح است و آن خود مسلم است
 اثبات آن از قبیل اصحاح و اشکالات مقصود صاحب سالک ذکر و رد و همین فایده صریح به آن کرده
 ذکر و ایات مرید در طریق اهل سنت و اهل بر جوار و هم بر عدم منسوخیت متوجه است و این بطلان
 روایت غیر ثابت و آنچه بجهت فایده ظهور یعنی خود بر این شبهه شده فرموده است اگر چه صریح بعدم
 نسخ درین حدیث نیست لیکن نصیحه اصحاح اصل عدم نسخ دلالت این خبر هم بر مطلوب است هر چه
 استیجابش به خاطر غیر سزاوار که مطلوب صاحب سالک ذکر احادیث و اهل بر جوار متوجه بر عدم
 منسوخیت آن است چنانکه کلمات خود همین قسم احادیث درین مقام ذکر کرده است و درین حد
 قدری که از آن قطع کرده لعل نموده و در آن مطابق بحواله هم صریح بعدم نسخ نیست و متوجه
 استصحاب بآن عدم کرده عدم منسوخیت از آن فهمیدن صریحا استدلال باصحاب است شرط
 صریح حدیث و صاحب سالک مدعی ذکر احادیث و اهل بران شده مدعی اول و دیگر مثل استصحاب
 غیر آن پس ذکر این حدیث درین مقام مطابق تصریح او مناسب نباشد و آنچه صاحب سالک ثبوت
 عدم منسوخیت متوجه از این حدیث ظاهر بطلان دیده بالاخره خود قابل بکار اسطرادی آن درین
 مقام شده حال آن در جواب و کم می آید و افسوس خواهد شد و جواب استصحاب که درین حدیث
 باز متبیین شده است اگر چه در جواب فایده اوئی گذشته لیکن در مقام مختصر اگر چه کم
 استصحاب نزد فاعلین به آن بوقت عدم ظهور حکم مخالف میباشد و در پاسخ فی سطر صریح

همین حدیث صحیح متواتر است با صحاح و معجم بعد از اولی البیاب و در حدیث
صاحب رساله و نقل این روایت خطا کرده که عبارتی را که بعضی صحیح در محرم از آن حضرت
صلی الله علیه و سلم آورده اند این روایت در صحیح مسلم موجود است بکنظم ساقط کرده و انسانی
او که نسبت به کرم آن بطرف حضرت عمر است بر زبان علم او جاری نشود و اما عبارات مطبوعه و صحاح
رساله باید شنید که در صحیح مسلم در بلفظ گفت معلمان که صاحب رساله حدیث مذکور از آن صحیح
کرده این عبارت موجود است ثم ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من كان عنده شيء
من النساء التي تمنع فلفل سبيلها فهي ليس حبات حديث مثل كتاب صحيح مسلم را که شهره افوق
حدیث است ساقط نموده لکن در متن مناسب به حال صاحب رساله و بعد از آن در صحیح مسلم
همین سیره بر حدیثی در روایت بطریق مسنده و آن بر تخریم حدیث از آن حضرت است
این روایت او را در باب عدم منو حجت توبی برای الزام اهل سنت ذکر کرده و معانی است
و عجب تر آنکه صاحب رساله عبارات و ادب تخریم متواتر از حدیث صحیح مسلم ساقط کرده و نقل
آن را از در نشو نقل نموده حدیث قال و این حدیث را صاحب منشی نیز ذکر کرده است
و این حدیث را ذکر کرده است که معاویه از کعبه میردن نباید قبل از کرم آن است و
این کلام اگر عرفا مشاعر صحیح دارد و بر سر کتب زیادت مذکور و حدیث صحیح مسلم نسبت علامه
انفا معلوم شده که زیادت مذکور و در صحیح مسلم مفصل تر از زیادت و در حدیث صحیح مسلم
که در اسقاط آن از حدیث صحیح مسلم و نقل آن از در نشو کدام مصلحت اندیشانه باشد
فرموده است که این نوشتن بر ما حجت مساوی باشد معادش نیز بخاطر غیره زیرا که اگر احدی بر ما
باین حدیث حجت گرفته تا معاد دفع حجت او از خود افاده این جواب بمفومانده بلکه انجاب بر
اهل سنت حجت بکنزد پس سرگاد و حدیث صحیح مسلم که معنی حدیث زیادت که از معنی محرم صحاح

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم استماع بود باشد استدلال شمار بر این نیست باین حدیث بر حواصنه
 دست نخواهد شد جواب این اسکاال علمی و باید دانچه در نموده اند که معنی اصل عمل و شیوع و وقوع
 این در همه کتاب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم فی نفسه مفید مطلب است که دلالت بر نسخ شدن
 باشد انتہی این کلام هم مقام خبر نیست چه در کتب و چه در روایات و محکم است و ثبوت این بدعا اعم
 شیوع و وقوع امری متحول نمیشود و جمیع احکام منسوخ قبل از نسخ واقع و آن احکام قبل از این
 شیاع هم بود پس اگر محض شیوع و وقوع مستلزم عدم نسخ باشد لازم آید که هیچ حکم شیاع منسوخ
 نشده باشد در مقام ذکر اول عدم نسخ در کار و اثبات آن به محض وقوع و شیوع خوب
 استنباط اولی انبصار و آنچه در عامه همین عبارت منسوخ فیها کفایت است که دلالت بر
 نسخ داشته باشد ظاهر الفاظ عدم در این عبارت از کتب ساقط شده و حق عبارت
 این بود که می گفت که دلالت بر عدم نسخ داشته باشد نه اینکه حاصل لی فی الحقیقت منسوخ
 بوده اخبار و انکشاف عمایع من الغفله و ما شایعها بعد از رساله و غیره من الاخبار و ان نص
 لا استقصا ما کان مملوح بالبال انما الکلام لی الاطلاق و العاطل لتقصیر من المقال لاقتضا و دل
 ماقول منه و افسا و ظاهر تنبیه بدان که از ملاحظه اخباری که در این فایده بعضی ترقیم شده به ثبوت
 پیوست که جماعتی در عابیه عظام قائل بعدم نسخ آید میو بوده اند که سید و سر و ایشان ایر
 مومنان جناب علی بن ابیطالب است و آنحضرت بمعصا حدیث منقول علیه علی بن ابیطالب
 الحسن مع علی بن ابیطالب است و در مورد صلی الله علیه و آله وسلم و قصاکم علی و دیگر احباب
 بسیار مطاع واجب الاتباع است چنانچه سابق روایت نبوی و سید علی و محمدری در ترمذ
 الاخبار از آنحضرت مذکور است که فرمود لولا هوی این خطاب عازلی است و خصمه صارا با کس
 از این که از این عباس بن محمد مدعی است و آنحضرت او مانع حضرت و صرف بود

او مشرف علیه السلام و انشاء الله تعالی و قول بخاری و غیره
 از کتب معتبره احادیث معتبره و این حدیث از کتب معتبره
 سابقه معلوم شد که عمر بن الخطاب بن نفیل که از عطاء صحابه در راه صحاح سنیان است قابل
 اعتماد نسخ آن بود و همچنین عبد الله بن عباس و غیره از صحابه و تابعین که در حدیث و تفسیر و روایت
 بن عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود و غیر ایشان سیاه علی بن طاووس و طریف
 از محمد بن حنفی از کتب معتبره نقل فرموده که آن سینه از صحابه رسته
 من القابعین کأنهم یفتنون اما بعد من النصار و ابو علی حسن بن علی بن زید که از کبار
 جان بدایب اربعه است آورده که شش کس از صحابه و شش کس از تابعین که نامهای این
 را ذکر کرده فتوی با محبت متون آورده و اینها فی باب نهی النبی در اخره فتح الباری
 شرح منہج الصحابه که علی بعض الجمعه عن مالک الخوار و قد اختلف السلف فی المسند
 فان ابن المسد جاز عن الاولین الراجح اسی و قریب باین در منادی نوشته و
 معلوم شد که بعضی حدیث سنیان مثل صحابی کالجزم ما هم اقدم هم اقدم هم اقدم
 هر یکی از صحابه مذکورین در باب عدم نسخ موجب امتدای دانسته است اسی از کتب معتبره
 صاحب رساله را به تفسیر سیر باب او معطوب سازیم و بگویم بدینکه از ملاحظه اخبار که در
 فایده و در فایده اولی از جناب یعسوب المومنین علی ابن امطالب به روایه متفق علیها
 من اهل السند و الشیخ و سلطان این اربیره بن محمد حتی معروض ترغیم آمده و از کلام
 علامه نصایبی که در شرح مفاد کتب معتبره من انه قد ثبت لاجابا منه الف فایده مار
 اجماعاً من الصحابه علی ما روی محمد بن الحنفیه عن علی رضی الله عنه فی امر العبادۃ التي نقلت
 فی جواب الوجه الثالث من العائده السالیه ثلثه ثلثه ثلثه

مجاوب عظام رنجی بایده غنیمت قابل تسبیح و تکریم بود و اندک سبب و سبب و ایشان امیر المومنان نباشد
 این اصطلاح است و آنحضرت بمقتضای حدیث تنقیح علی بن ابی طالب و الحی مع علی بن ابی طالب
 و امیر المومنان علیه السلام افضلکم علی و دیگر اخبار با مطاع و امیر المومنان است و آنجا که در
 فایده فائده خواهد آمد که حدیث اول است و این خطاب است که در کافی از آن حضرت است
 و آنجا که در حدیث آمده و در خصوص آنکه در حدیث است و این عبارت است که هر مردی است
 چنانکه در حدیث آمده و در حدیث است و این عبارت است که هر مردی است
 با حضرت و در حدیث است و این عبارت است که هر مردی است
 امیر المومنان با در حدیث است و این عبارت است که هر مردی است
 از خطاب است و این عبارت است که هر مردی است
 که در حدیث است و این عبارت است که هر مردی است
 که خطاب است و این عبارت است که هر مردی است
 از احادیث است و این عبارت است که هر مردی است
 در حدیث است و این عبارت است که هر مردی است
 چنانکه در حدیث است و این عبارت است که هر مردی است
 زنده شش شش کس بجهت عدم علم نسخ کامل بجز آن باشد پس مخالفت ایشان با امیر المومنان
 خواهد بود و اختلاف و حال حکم امام مالک بخوبی آن در جواب فایده خامه خواهد آمد و معلوم است که
 بمقتضای حدیث اصحابی کالنجوم حاجت افتد الصحابی بوقت موجود بودن حکم مخصوص می
 و چون حکم است بمقتضای حدیث است و این عبارت است که هر مردی است

خارج

اما اینان و جابر صحابه باشد پس این است در انبیاء چهار حکم حدیث علیکم السلام و السلام و السلام
بطرف و چهار کس که از صحابه که سبب عدم اطلاق بر ناسخ یا معذرت است و در حدیث
در زید و اندک حاجت احمد و در هر قول ایشان تصور است که فایده در احادیث است
حکم منه به تقریر آن و در این دلیل نیاوردی که خود را می و تفسیر کثیر نوشته این سبب که از ناسخ
می بود البته تا در معلوم شده با طریق احادیث بر تقدیر اول لازم می آید که علی بن ابیطالب علیه
و عبید بن عباس و عمران بن حصین میگویند که نوشته تو را زید بن مسعود علی علیه السلام
و سلم علیه السلام و در کتب کثیر هم و هو باطل قطعی و بر تقدیر ثانی اغنی ثبوت ناسخ بطریق
لازم می آید که مضمون واضح مطلق باشد چه اصل ثبوت بر اصل متوجه باجماع قطعی و تواتر است
شده و این باطل است که مضمون رفع حکم قطعی ناید نیست محصل آنچه عبارت عربی نوشته
و بعد از آن در عدد جواب آن شد بمقتضا از این مثبت کمال حشیش و جوی صعیف مثبت
شده که معلوم ناسخ اما آن کون متواتر و احادیثی که بعضی هم سبب است و این حکم
و است بر عوارض جواب دارد و غلطت او را روایات بدست خود چه احادیث سابقه است
میکنند که جماعه ماکورین همی غیر استنبه اند از جانب او سبب است از جانب خدا
رسول و همین او را هم متاخر و مشاخر میبندد و اقرار بر قول خود می در زید و حاکم گفت که
که در نصاب در مسان ابن عباس بن زبیر و قوی که تفصیل گذشت پس معلوم نیست که خود را
این احادیث را دیده و بر قول خود که سمعتم سبب باشد عمل کرده و علم بجائی و فاعل او را
یا در ضعف این همه تجرد و احاطه بر این احادیث و اخبار اصلا اطلاع نداشته این بدو است
اسمی کلام صاحب الرساله از حاصل کلام امام را در منع است بر جابر ناسخ و در متواتر
اما و که از کلام استدلال استناد شده و مانع آن که انفساء اخبار شرعی طرف متواتر و احادیث

واما در نسبت بناطین خبر رسول است زیرا ساین آن از زبان رسول اگر چه اقلین آن در کثرت
 می باشد رسیده باشند که اتفاق شان بر کذب یا وقوع کذب از ایشان اتفاقا عاده محال باشد
 پس خبر موثر است و الا خبر امان و بعد از وقوع این قصه بر عقلای عظامی نذار و گاه امام منع خضر که
 با ابداع شق ثالث بیکه یا بطریق که خضر ناسخ از متواتر و اما در مسلم نیست چه جایز است که ناسخ
 مسوع ضمایه باشد از زبان رسول و هر گاه برین احتمال متوجه میشد که در صورت احتمال
 سماع ناسخ از زبان رسول باز انکار بعضی صحابه چگونه مقصود میشد و در آنست اینطور بیان فرمود
 که جایز است که این بعضی ناسخ را سماع کرده سهو نموده باشند و چون امام زاری فعل
 اسلام منجوش فیه ثابت کرده آمده سبب که سکوت کل صحابه بوقت نبی حضرت عمر رضی الله عنه
 از متوجه علم آنها بمتوخیست آن بوده است و درین مقام قول حضرت عمر و تسلیم سکوتی که
 را شاید بزرگ و تسلیم این بعضی ناسخ منسی را قرار داده سهو و نسیان بعضی صحابه است و ناسخ آن
 که امام در مقام ابداع احتمال ذکر کرده است بحکم انسان ایستاد و در نسیان استبعاد
 دارد و بنابراین محمد بن فریقین در بعضی مواضع تصریح بسبب و خطای رواه نموده و مانند
 چنانکه نقل آن از محمد بن فریقین در همین فایده در جواب وجه سوم شده مذکور خواهد
 پس احتمالی که امام را ذکر کرده غیر مستبعد و واقع و مسلم وقوع آن از علمای اهل
 شیع و ابداع این قسم احتمال برای صحت منع کافی و دانی در استبعاد منع امام متوجه
 از خاطر ساین زوال نه بدیده که هم از فاسدوم شده که هم نام و در مقام بطرانی
 منع است بر خضر خبر در متواتر و عاده به ابداع احتمال سماع هم نسیان و از قواعد مقرر
 علم مناظره است که از طرق الاحمال لطل استلال و نا بگستردن این به صحیح است
 تمام استبعاد آن که از نسیان و شیوع از منع بعضی علمای اهل سنت به ابداع احتمال بدیع

[illegible]

و چون که بزرگواران و عظامای سنی و شیعه در غایت شوق است که هم مقام ایشان را
 از حد احادیث سابقه و آلات حکیمه بر یک جا بیاورند و کدین بنی الامر را بشنوند و از سر جانب استند
 و حج گویند و هم در این سلسله بر کلام امام قدس سره صورت نمی دهند و آنکه استغفار و کاشف است
 بر پیر است که معنی صحیح و از حد گذشته باشد و به کتب شریعت گفته شود و باشند و با هم هرگاه
 حضرت محمد در حد است آن در جمع عظیم فرموده و باه ایشان آمده و بنا بر سکوت شان و
 این در کتب دین کلام و دلائل ندارد و هر یک یکی مجامع ممکن هیچ که فریب و و جان است
 و هیچ از ایشان جناب و سالها به شنیده و امیوس کرده بودند و بعد از حضرت عمر بن الخطاب
 آمد بلکه جایز است که معین علی انکار هیچ صاحب را را سازانان حضرت علی علیه السلام
 و مسلم شنیده باشند یا اگر شنیده باشند بعد از کبریا دشان نموده باشند و بعد از
 بر انکار و شنیده پس است و اد ممکن هیچ بر قول خود و مع امام که احمال صاحب هیچ
 است معنی غیر سانه و ظاهر است که آن قدس سره احتمال هیچ کل معنی با معنی شود و در
 نشان را از آن به دیگر حضرت عمر را نداده اما امر بعضی بر قول اباحت ان امرای مع امام فایده
 گویم در جواب صد و دهم و بیستم فایده ماله علوم شده که عبد الله بن عمر و عمر بن حسن هر یک
 باب است نه تنها نبود و روایاتی که از آنها متقوسست و روایان در متعلق منطوق صریح است
 حکام و یا و حار بن عبد الله در وقت روایت حکم اباحت آن نموده بلکه نقل جواران در
 اوقات سابقه کرده و آن دلالتی بر قابل بودن و بی منطوق روایت بوقت روایت
 و این عباس از قوا به اباحت خود روح نموده بودند و علی الروایات التي مر بعضها و سلم
 بعضا و اگر القرض به بیان عباس ثابت نشود و تصور است و ایات جواره و نام
 به قاض سابقه اند و در حد مشکوک فایده مایه و اگر به تها قطع هم قابل نه شنیدیم این

عباس بن علی که در کس و دیگر که بخواهند تا این بود که شریک بنام شدند و گفتند که
کشته بود که فاطمین بنسج باشند خلاف خواهد بود و اختلاف و آن بجهت غیر عمد بود و در صورتی
امام بنی ساند همان گفت و گو می کرد بین باب و میان ابن عباس و این زبیر و وقوع آن
تفصیل که شدت گویم در قول سابق لا ینوح می رسد که این قسم خلاف ضرری ینسج امام بنی ساند
و بعد گویم تفصیل گفت و گو می کرد در میان ابن زبیر و ابن عباس واقع شده و در وقیم
از ابن ابی الحدید معزلی و صاحب منهاج انصافین شیعی نقل کرده اسال این روایات نزد
امام عمر معد به است پس صحبه عدم اعتدایان نسبت تحایل و فاعل نجباب امام را
در مثل محقق طوسی قابل به فضل و کمال او است که استنادا اعل عبارات را از انچه فی اسناد حوا
اسانیه از مدعیان علم مستبعد و معهود همین کلام در حق محقق طوسی جاریست در انکار او احاد
بدر او مکتبه ابد العلوم و ارجا که نقل آن از قدس سراسر انصاف و در وجه محم فایده نالکه که
فنا بود اگر کمین جانب الحق طوسی نبود و جوانان من جانب امام الزاری قایل
اما آنچه خواهد نظر اند در مواقع و ذکر عمل مضامین کحه اثنا عشره شاه عبدالعزیز سیزده این
مواقع است نوشته و عبارت که اما ما کلمی عن عبید بن عباس فی المتوفایکان تناول
اباحیه المصطر ایضا بطول العزو و نقل النساب و الحده ثم رجع عنه و استند الحارثی من طریق
الخطابی الی سعید بن مسهر قال قلت لابن عباس لقد سارت لفضاک الکرکبان قالو فیهما سحر
ما قال و ما قالو اعلت قالوا فقلت للشیخ لما طال مجلسه یا شیخ هل لک فی فضا ابن عباس
فی شنده و بعد از آن است که بگویند متوکی حتی معده الناس فقال سبحان الله
افقیث فانی کالمسک الدم و لم الحری لا یحل الا للمصطر و روی الزدی عن ابن عباس قال اما
الشیخ فی قول سعید بن مسهر کان الرجل یقدم البلیه لیس له بها سوره و یزوج الخواهد لقد را

در این محیط الساعه و بصلح له شمس حی اذ ازلت الایه الا علی ازواجهم و اما ملک با هم
 قال ان عباس کل فرج سوا ما حرام انہی و صاحب کلمه اسراق آن مؤلف در باب سطر
 اینہ بدو ایچہ گویند کہ این عباس بخوبی مسکونہ کاش اباغ این عباس را در جمیع مائل
 و در کتب مذکور و بر او آید و قصد این عباس چنین است کہ خود بر آن تصریح کرده بگوید
 شود و اول اسلام مطلقا مباح بود و علا مفسر اباح است چنانچہ در حرر صمد بمسند
 بن طریق الخطابی الی اخر ما عرفی کلام المتوابع پس در نوعیست باینکہ ہر گاہ ہر روایات کہ
 اہل سنت ثابت شد کہ در باب این عباس قولی مثل تو است مطلوب ما یہ ثبوت رسید
 انکہا بقید کمال اصطا از بود و یلہ پس او ہی آخر است و برای ما مضر فی انکار و اگر چه از روایت
 واحدہ ثابت می تواند شد اسی بود چون کتاب متوابع بر طریقیہ و اقصیت بعد اصحاب
 تحفہ کتاب خود را بر ہنر آن مایع کردہ ترتیب کہ الواب و ذکر حج الرامہ بر ہنر آن
 بعمل آورده و در بعضی مضامین تحفہ ما بعضی مضامین متوابع مائل را حق بد کہت علی کنند
 لیکن بحسب این مائل جزئی حکم نمودن مسبر و قیودن علی مضامین تحفہ از متوابع مائل
 بدائع بہت و چند و چند اول انکہ مسند متوابع را صاحب کلمه مجاہد مصلح در الواب متعدد
 آن کتاب ذکر کردہ چنانکہ در باب فقرات و مطا عن التفصیل آن فرمودہ و در بعضی ہا
 دیگر راہ اجمال و آن فرمودہ و درین اثر و کلام صاحب کلمه درین مسند شملہ اکثر تحقیقات و در
 عانت کہ کلام صاحب متوابع از محل آن خالی کما لا یخفی علی من راجع الی الکتابین الذکورین
 و صاحب مسند کلام صاحب کلمه را درین مسند از مسند آن شیخ کردہ و آورده آن را بارہ بار
 و بعضی را کما ان خود متوابع مذکور شدہ و فرمودہ نقل نموده و بعضی دیگر را کہ این صفت الی
 را سا فطر و نموده و در بعضی از مواضع مذکور و بعضی این مسند کہ حکمت انما دفن و وصفت

مسئله شصت عبارتست که با عبارات موضوعات محال واقع شده باشد یا نه این
در مباحث محالیه موضوع را شاهد انهم سر و ساخته ذکر کرده آن را موبد حکم مسردون
بودن محل مضامین تحت این موضوع تصور نموده و این قدر دانستند که در صورت محالیت
بین عبارات الکدیس در معطیاتی است و اما در چند سطر حکم مسردون بودن محل مضامین
یک کتاب در کتاب دیگر نمودن موجب استغراب طائون هر دو کتاب است و چون اراحت
ازین بیان در یافتند که درین مسئله معرکه الاراد که در کتاب محله موضوع شده و مذکور است
طویل الدلیل و سبک الدکر بود آن در عبارات آن کتاب موضوع محلی در حد سطر شرکت
التفاق افتاده که آن را صاحب رساله غنیمت دانسته نماید باید انهم سر و ذکر
یک عبارت تحت رابر آن قیاس کرده خواهند دانست که شرکت در مضامین تحت و موضوع
در اصل موضوع برابر نهادن واقعست نه در محل آن کما در عهد صاحب الرساله و سرگاه شرکت
در محل مضامین محله و موضوع واقع باشد پس انهم سر و محل مضامین محله اصوات معهودا
باشد و در آنکه گوئیم چنانکه بعضی مضامین تحت با بعضی مضامین موضوع متماثلست همان مضامین
بعضی ادوات آن با بعضی مضامین لوافض الی واقعست و بگفت این فن که مشبهه ذکر بعضی جمع
الایه باشد متماثل است پس وجه رسم خصوصیت مسردون بودن محل مضامین آن مجموع
چه باشد نسوم آنکه گوئیم هر دو کتاب که در یک فن فرض کرده آید مثل شرح مواقف و شرح
شاهد اگر مضامین آن سر و متماثل می باشد پس می باید که هر کتاب لاغی از سابق
باشد و در صورت صحت این معنی لازم آید که کتب الیها صاحب رساله بجهت ماخوذ و بولان
محل مضامین آن اراحق الحقی و سکا الا نوار و اشباه این کتب مسردون باشد
و رساله مخاطب ازین کتب و از بعضی شرح العادقین و تقدیر الاحکام و در تفسیر

و اما در مسروق باشد زیرا که اصل مضامین رساله مخاطب ازین کتاب است و مستحکم
 و از این طریق نیز بیان بعضی عبارات با خود نموده شده چهارم آنکه گوئیم بعضی
 سید و توفیق سیده که صاحب نسخه در کتاب خود ذکر کرده مستغفار و در مضامین و اندک
 مثل زو العین و از این است چنانکه اگر مضامین رساله مخاطب با خود در موافقت و اندک
 است و بعضی از صاحب طبع و فاء صاحب نسخه و اگر کسی از این است که از این کتاب که
 علامی اهل سنت پس حکم مسروق بودن اصل مضامین نسخه و موافق حکم راست است
 بنابر آنکه گوئیم صاحب رساله اصل مضامین نسخه مسروق از موافق و صاحب نسخه اما از
 آن در در مضامین مشکوک قرار داده و اما گوئیم کتاب موافق بعد از استظهار حکما باشد
 ابصار آن که اصل مطلب است از خود به اندک رصفت نسخه خود بود و با آنکه باب
 نو و از آنکه نسخه مدعیان ابواب که با اعتبار شدت لغات تحقیقات است راست است
 موافق مذکور نیست و مضامین مشکوک نام داشته شده است پس حکم ما خود بود و این
 مضامین نسخه از خود و کتاب مقام استغراب و نصب با این کتاب شد ششم آنکه گوئیم
 صاحب نسخه و صاحب موافق و هر دو روایات رجوع این عباس را از حکم خود است و نقد
 جامع الزیدی و کتاب تاریخ الحديث و منوعه للجاری که این بر دو کتاب شده اتفاق است و از خود
 اند و با حال بد یافت رسیده که اندکی بجهت اتفاق و موافق است اگر کتب مشهوره که دیگر
 سارق قرار دهد و بنحویچه صاحب رساله در دفع کلام صاحب نسخه و صاحب موافق فرموده است
 که هرگاه نارسد روایات کسره اهل سنت ثابت شد که در سب این عباس قول محل موافق
 مطلوب باشد ثبوت سید الجا که جواب آن در وجه و هم فایده اند که گشته لیکن در مقام
 انضمام آن گوئیم به این طریق که اما مطلوب شما خود رسیده در حالت ضرورت است یا در

حالت سینه باغم این سرد و اگر مراد شق هو است پس از این برکت سبب تشیع لازم می آید و چون
تجدید جوارسل فصلت آن از کجای دایمی در حالت سینه ثابت است چنانکه احادیث امامیه
که معنی از آن در فایده عاشره مذکور خواهد شد دلالت بر آن دارد و نیز ظاهر است که بحث
عده درین مقام وارد شده در حالت سینه مثل جوار کجای و جوار شق بوقت مروره از افراد
جوار شق فالیه سینه است چه اگر سینه در علم جزیر را که در حالت محضه جایز است احدی جاری
حال ایستد بگوید و اگر مراد شق ثانی یا ثالث است پس آن خود ازین روایت ثابت نمیشود
چه ظاهر است که از ثبوت اباحت مقیده چیزی کجالت اصطلاحاً اباحت آن در حالت سینه یا
اباحت مطلقه آن ای علم من آن بکون فی حال است و حال اصطلاحاً لازم نمی آید و اگر چه
است اگر چه از روایت و زعمه ثابت نمیشود انتهای مقام است و ثابت در آن اگر از روایت
جاری که روایت واحد است و همچنین از روایت صحیح مسلم که صاحب سال از او روایت
از فایده نائمه بکر کرده مقیده بود و جواز منه بحال اصطلاحاً از این عباس ثابت میشود
و سواي این روایات بسیار از این عباس مروی و درین مجامع حدیثیه
که هر واحد از آن دلالت بر مقیده بودن جوار از آن نزد این عباس بحال مروره و اصطلاحاً
از طرف دیگر روایت بدیه خود دارد و اجماع از مای خواهد گشت اگر کتب شعبان این
روایت را نقل میکرد و در آن اگر اشیاء آن موجود است چندان مستبعد بود که هیچی غیر از الحال که از اخبار
بحسب تمنای صاحب رساله از تدریب و استنباط روایت حرمت منعه به سدا ملایطه
از حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی علیه السلام مروی است که ابی العباس که بر انتساب نویر از و اس
عباس است بمرات لعل مرده حالا از صاحب رساله استنباط میجواید می بیند که ایشان بحاجه
آن راه انصاف می بیند و با طریقی انصاف می بیند و در اینک با طریقی اصل است

المستند در اثبات اینکه مدعیان عباس حلت و جوارحه بود و ششم چنانچه در نشانی این شاه عزیمت این
میکنند و در سنگ انبیا این عباس و در عیال خود را مستقیم ساختند و در این حاصل نمایان است
اگر روایت حلت و جوارحه که صاحب از این عباس نقل نموده حاجت و ایات محمد حضرت المومنین
علی و فاطمه علیهما السلام که از سواد این عباس و امام و حبیب اتباع بودند و آن روایات و کتب شریفه و
موجود است و نقل نموده و سببی انصافی و واضح نمایی بود و نیز اگر حضرت امیر علیه السلام این
را از فتوای ابا جعفر آن رجوع نموده چنانکه در صحاح نیست موجود است و نیز اگر فتوای آن که از این
عباس مخالف جمعی بر جای که از جوارحه و نیز اگر رجوع شان از این کتاب متحمل نباشد البته صاحب تحفه
عباس میگوید و بر نقد و ظهور صورت مخالفت در میان این عباس و حضرت امیر نام و جمعی بر جای که از
مستند روایات و مخالفت این عباس و معنی این انصاف است نه در سمیت این عباس و سبب
سجده و عیال خود و سببی که در این احادیث صحیح آمده اظهار این منافاه آن با مدعیان و در عیال خود
اعتقاد و کرده و با خود آن موافقین علمای شیعه نباشد و صاحب تحفه کتب ترک روایت این عباس
بنا بر مخالفت میخواند و با روایات حضرت امیر و جمعی بر جای که از مطعون صاحب اثر است و باطل
معلوم است که از ائمه العظام علی القسم مقبول است و در این اقسام جمعی است چون این عباس مدعی خود
سلم بر سرگاه با غرات علماء و رواه نماید پس این عباس است سبب این انتخاب آنی جوارحه بود
قطعه رجوع او از آن مدعیان است و استیصال این کلام از طریقت صاحب بر کسانی که
بجواب کتاب او تکالیف کشیده اند جاری میشود و این طریق صاحب تحفه بر شیعه اخباری
در طریق ایشان موجود است و مقرر است که در این استند است که در علمای
سبب آن احادیثی که در طریق ایشان بود و در ایشان و مقرر است که صاحب تحفه
بنا بر جمعی از اخباریست و در این مطلق صاحب تحفه که در کتب شیعه روایت شده و در این

و در این حال علی بن ابی طالب معتبر و مقبول و احادیث او بر مقلوبین و کاتبان بیعت بودن آن را قیوم
و عاقل گفته و معتبر و مقبول باشد و بجهت آن هم می آید که احادیث حرمت متوکل بر خدا و سایر
از کتب مشیقه نقل کرده بجهت بودن آن از قبیل او و عاقل علی بن ابی طالب معتبر باشد و احادیث اباحت
سخت بودن آن را با او و عاقل بنی معتبر از او خبر واحد بر تقدیر بجهت مقتضای استیصار
از این روایت معلوم می شود که معاد و کلام محلی مفهوم نیست و زیرا که قول ابن عباس که خبر متوکل
باخبار اجداد ثابت شده همچنان رجوع او نیز از آن همین قسم اخباریه ثبوت رسیده پس قول او در
که مشیت جواد است و علی بن ابی طالب که معاد و غیر متواتر است فرض کردن اخبار رجوع را بجهت بودن
از احادیث آن شخص معام استعجاب است حال علاوه برین ناقص صحیح در اول کلام شد
روایت ترمذی و وجود است چه اول تصریح نموده با یکدیگر پس ابن عباس که خبر متوکل را برای مصطلح
در روایات جاری را هم می گوید یعنی آورده و در روایت بر حدیثین است که متوکل در این اسلام
بود چون ائمه علی او را هم نازل شده این عباس رجوع نموده است و این را صاحب
در روایت ترمذی صحیح ناقص نیست چه در اول کلام صاحب تصریح به موجب این اخبار
بخبر جواد متوکل بر مصطلح است و استوعاب علیه برای تعدیل است و در روایت بر حدیثین متوکل
در اول اسلام قبل از وقوع فتوح است پس بجهت اختلاف زمان و لحاظ سطح و عدم آن و قید
و عدم آن ناقص مرفوع باشد کاش بیان میکرد که وقت اباحت بر مصطلح که متوکل
این عباس بود که ام وقت بود و این قول موجب است صاحب بیان کنیم که این وقت
از زمانیکه حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنہ این عباس را از قتل اباحت منع فرموده بود
و دیگر صحابه بحرمت آن اخبار نموده بودند تا قریب وقت موت ابن عباس پس در
و ظاهر آنکه آن است پس که ائمه علی او را هم حدیثات اخبار سالها نازل شد و معلوم است

که این فتوای ابن عباس بعد از حضرت و بعد سی عمر بوده چنانچه حدیث اول بعد از آن است که
 آورده بر آن است تمام دارد و این فتوای ابن عباس بعد از حضرت بحیث عدم علم صاحب خود
 نسبت به حجت عدم ظهور صاحب اگر محاب را در بعضی احکام رد داده و بعد از حضرت عمر بن عبدالمطلب
 ابن عباس بعد از آن است که بعد از آن است که بعد از آن است که بعد از آن است که بعد از آن است که
 فتوای ابن عباس بعد از آن است که بعد از آن است که بعد از آن است که بعد از آن است که بعد از آن است که
 اول بعد از آن است که بعد از آن است که بعد از آن است که بعد از آن است که بعد از آن است که
 شده و از آن علوم میشود که این حدیث ال بر حجت متوسست نه بر اجابت آن و مضاف
 و تفسیرش گفته و نیز ابن عباس هم رجوع غده عنده و این مرجع است در یکبار ابن عباس فتوای
 اباء و ذوات موت رجوع کرده پس چگونه باز است بر جمع متواتر که اگر بگوید چنانچه صاحب
 شده پس بر دل آیه نیز مرعین واقع شده یکی در وقت میمیرد و دیگری در وقت خلیفه مالی است
 در روایت تردی و قول بر صفا و سنا مالی نیست بیانش که قول بر جمع ابن عباس چنانچه
 و اوقات کشید واقع شده باشد و آخر آن اوقات وقت قرب موت او باشد پس هر گاه
 بر ولایت آن مع قی وقت سماع ساد کرده و بر عاقل سید اندر صده و ترقی از شخص فایده و اوقات
 شده است بعد از آن که اگر تا قبلین مطابق سماع خود روایت آن تفسیر اوقات محله شود
 در آن حکمینا داد توهم میشود و بعد از آن که بگویم انما یماز قد تظرف ایضا رجوع ابن عباس نه
 منع حضرت امیر علیه السلام از هر چه از آن در حالت اوسع بوده و این مع حوزان
 در وقت اضطرار میمیرد و وقت موت رجوع از مطلق اجابت نوده و عمر آن کون جائز است
 حاکم از موطا و خلاصه ماه بین ده ایام از مدتی قول الله تعالی و آنچه صاحب رساله درین تمام
 بعضی کلمات خارج از ادب علماء زبان است و چون در این سنائی شرط این عبارت است که

[illegible]

در حقیقت تفسیر عام و نظر صاحب کشف ظاهر پس این عباس در وقت انعام بطرف قالی گریه کرد
 و یافت که چون جمیع لوازم دوست میل میراث و عده و خلاق و غیر آن استیع بهایست پس رشت
 نیز از این منفی باشد و صاحب کشف تفسیر عقد که شبیه عقد کالج است تنوع بارار و وجه قرار داده
 در این صورت از این استدلال وقت نظر این عباس ظاهر میشود بحالت ایشان و تقریر بسته لای
 که از طرف این عباس آمده اجمالی بطرف آن کرده شد مقصود مع جمع شباهت و آورده بر آن
 در جوابش آمده مانده مگر خواسته ماسطرات و بعضی مولی نزدی حنی او از لای اعلی ارواحهم شد است بلکه
 نزول این ای بعد عمل شده است و عالی آنکه این ای یکیده است و ای شده مدینه پس نزدی را از خودم
 مدینه گفت بقوان بود که مقدم را از متاع ایشان سه که توان بدین خط خوانی پس روی و بقی
 و لحدی ساری وضع و افرا از اصدای این روایت ظاهر و هوید است اینست حال صحاح و محدثین این
 فرقه که از قرآن هم خبر ندارند و باس قول خلیفه ثانی حسنا کتاب الیه نمی مانند باجماع این فرقه چه
 استی این نزدی درین مقام اعاده فرموده مقام استجاب نظرین باهرین است پس و بعد از آن که
 نزدی مکیده است که کان ابن عباس بنفشی محل المعمله لایه الوارده فی سوره النصار حنی او از لای
 ای الی اعلی ارواحهم او مالکیت باهم حال ابن عباس کل فرح سوا عارم انتهى ماز و دارد شود
 اینکه ای الی اعلی ارواحهم مکیده است و ای شده مدینه پس ای مکیده سبب تقدم آن بر مدینه مانع حکم مدینه نمیشود
 بلکه عبارت بر آنست قال ابن عباس انما المدینه فی احوال الاسلام کان الرجل یقدم البطلان
 بناسخه فزوج المرأة بقدر ما تراهم یحفظه من ساء و لصلح که شبیه حنی او از لای اعلی ارواحهم
 ای آخر اهل القالیس نزدی حنی او از لای اعلی ارواحهم را غایت حل شود که انعاده آن
 فهاستختم مفروض صاحب ساله است نسخا بلکه غایت برای جواز آن که در حدیث آمده است
 بود که دانیده است بر آن اقرار حنی سحابی غایت بر الاقی صادر دارد میشود نیز اگر از غایت

[illegible]

کرده و تامل باین درشتی داشته باشد بالجمعه بچند اسم این تفسیر مخفی نیست که این تامل
 و تامل در تفسیر است مقدم زمانی را موقوف و موقوف زمانی را مستند گفته اند و توجیهات آن در بعضی
 تفاسیر و تفسیر حدیث موجود و در علم اصول تفسیر و ادب لطیفه بر اصل این اشکال متوجه و در
 صاحب تحفه در کبیری اصول تفسیر کرده و الدین بکرون الدبب العصب الخ اگر در کتب تفسیر
 و رسایل ناخ و منسوخ بودن آن بایات رکوه میگویند چنانکه فاضل البوعبدی رحمه الله محمد بن حبابه
 بن علی اسدوسی در کتاب تاریخ و منسوخ و این میفرماید در سوره سور قیما من المنسوخ لکنه احکام فی
 قوله تعالى والذين يکرون الدبب العصب الخ هذا کما من قبل ان فی اسم السلام کان الواجب
 ان تصدق الرجل بما فضل الله مال قصاصه و اما کما میباشم نسخ بایه آنکه الخ شالی چه آن قرار دارد
 سیکو بدست است که سوره برات آخرین سوره است و این آیه یعنی والذين يکرون الدبب الخ
 قطع تراخیه است و فریبست که پیش ازین بسیار بود و اسبی کلام صاحب نفوذ اکبر و بعد ازین
 بدو باین توجیه آن متوجه شده و چون بعضی از توجیهات واقعه بین قسم اشکالات انفرادی
 منقول شده و اما للاختصار نقل آن نیز در اینجا شد من شایا لا اطلاع علیه فلیرجع الیه از همین
 است آنچه ترمذی در جامع خود در تفسیر سوره روم از مار بن مکرم سلمی روایت کرده قال لما
 انزلت الروم الایه کان فی فارس لوم نزلت به الایه فاهرب من الروم و کان المسلمون یحبون
 الروم علیهم لانهم اهل کتاب فی ذلک قال انما یأویون من یفرح المؤمنون بنصر الله من شایا
 و هو احب الیهم و کان قریب تحت طهر فارس لانهم و ایاهم یسوا باهل کتاب ایمان است فلما
 نزل به الایه خرجوا لیکم یصدق یصح فی نواحی که الم غلبت الروم فی ارضهم من بعد
 فی یضیع سنین الخ و اخرج شمس عن ابن عباس البضا و در این روایت تفسیر است بر نزل کر
 غلبت الروم الایه که مظهر حال آنکه در روایت دیگر ترمذی و جامع و دار الی سند حد

در اینست که در روزان گردیده که در جنگ که بعد از هجرت واقع شده بود و گویست و هرگاه است که
ما را شده باشد روزان آن در جنگ که بعد از هجرت می آید و در اینست که عن ابی عبد الله
علی کان یوم بدیهه ت الروم علی فارس طبع کتک المومنین فزات الم غلبت الروم الی ذل یخرج
المومنون بصره الخ و معنی نه قول درین مقام ظهور تاویل ایست فلا یلم کون الیه النار قبل
الوجه نازیده و لا انکار فی الروان کم بعد القسم من النظار معوض فی الحاضر کما فی الحاضر
و چون صاحب رساله بر علم اصول نفسیه بحث بذرت آن اطلاع ندارد اسکال مقدم بود
که بعد از علی از او هم را در قول برگزیده ما اسمعیم که از ابایه مسند تعبیر کرده است بطریق بسیار
ذکر کرده و هر یک را اثبات در حق تو ندی گفته و احدی العباد نیاید بشرط ظهور بیان زبده کلام
اینکه که نزد عیان شمع است و نقل خطی حقیقه و علیه که در فهم معانی آن از علما ایشان واقع شده
ترک نموده و با قطع نظر ازین همه گوئیم عبد الرزاق لایحی و که بر او میفرماید در میان علما
ایست و در آن عباد محمد بن ایشان را باقیم که از فضایل حضرت امیر المومنین علیه السلام
با آنکه مخالف معتقد ایشانست هیچ چنان نگردد اند و هر چه بایشان رسیده روایت
کرده اند و این از برکت ممارست من شده لایحی علم حدیث است ایسی پس بموجب تصریح
صاحب که بر هر راه لازم می آید که هر چه در باب متذکر این عباس به نزدی رسیده است
آن کرده پس با حجت منع شد و در او بر دیگر محمد بن ایست که مطابق تصریح معصنف
که بر هر راه و در آن عباد بعد از انساب و آنچه معصنف مذکور از مخالفت فضایل حضرت
امیر المومنین علیه السلام با معتقد ایشان گفته است بمقتضا عبادت با کمالی که آنها را خود دو
تاریخ گفته شود بلکه گوئیم در کتب صحیح شیعیه نیز روایات بسیار مشهور در این باب است مقدم بود
ثابت القاهره قول آنکه که در حدیث آمده که کثرت مومنانست احدی العباد و درین مقام

یا رسول الله بنی ابرهه که الی آخر روایت در نزول کرد و انوار القوی حدیث صحیح حدیث ماوالی یارین
روایت نبی کریم زنده خاک و جسد لما فتح الیه علی عهد فوک و ماوالی اولم یوحف علیه یحلی و یساک فاعزل
الیه علی نبیه و است و القوی حدیث واقع است ظاهر و باهر و در این فن تفسیر و سیر مبداء که در کتاب الله
حدیث و سوره یعنی اسرار و در دم واقع است و این دو مورد یکی اند اما جماع و در کتاب فتح مسکری و
تکلیف آخر نزول کرد که در این جمیع حدیث است یا است سال خواهد بود پس اینجاست که شد اما حال
این روایات که منقول صریح آن نزول آیه مکیه بعد از مدینه است و نزول آیه مکیه بعد از مدینه است
که در مدینه و در مدینه بود که میر جواب خواهد بود و از این روایت از ارباب ترمذی نیز منقول خواهند بود
و این حدیثی است که در جمیع کتابی شرح صحیح کتاب تصنیف و تریف این روایات و تفران
نموده و یکدیگر با این نظر است و از این حدیث که عن ابن عباس اما بعد المنة و روی عنه الی
یا سائید منیه و اما زه المنة قد اصح و هو بدین شیوه است یا سائید مکه ب قول جمیع است کلام مصلحت
در میان و الباطل الباطل حاشا قال بدین الشافعی ان نکاح المنة حرام و لیکن لما قد منیه از
و نسب الی ان کل چه تحتها عالم شیء بدین قومی و اناج الوطی باطل و ان اعهد الوطی الی غیر
و انک کالوطی فی النکاح با و لی که نسب اعهد و با شود و کتب مالک فی المنة که نسب این
عباس این کلام صاحب از رساله شرح الاسلام این محرم عطلانی صاحب جمیع اخبار نزول
اعطای فن اخبار و فوشتش نزول ایشان مقرون باخبار لیکن در صورت مخالفت دل او
با قول کسی از این فن صاحب حجت نیست چنانکه ظاهر در مقابل بعضی حدیث حسن از فاضله
صحیح لایق استدلال نباشد و چون در مقام قول صاحب فتح الباری با قول ترمذی
که از این فن حدیث است بکلی مخالف افتاد و زیرا که ترمذی خصم منه از ابن عباس
از حدیثی ترمذی که دلالت بر ضعف روایت دارد بلفظ شیء من الرخصة ذکر کرده و رجوع او را

و رجوع او از این صیغه غیر مرسوم و نه در حدیث عال فی باب ماجاء فی کفاح المسلم و انما روی عن ابن عباس
 عنی عن ابي عبد الله ثم رجوع عن فواحش الخبر عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم پس قول
 ابن حجر حقیقت روایات رجوع ابن عباس از رحمت خود جدا نیست و سند او بر اینست که از
 کاشان شیخ ابن حجر درین باب لیاقت استند لایق بر اینست که سند او بر اینست که از
 حکم لیاقت آن در سند باشد و معنی که احتراصیاد و درین مقام نیز هیچ احوال معنی علانی
 بر معنی دیگر از ایشان و دفع بابت قول رجوع برای استند لایق بر داخه است لایق است
 نیز بقا بر اینست که معنی رجوع و احوال علانی است و نه از خدا که صاحب بر اینست که از
 معنی رسائل احتراصیاد و جاسک است سند کلام شایع من لا یحضره الفقه اثبات لهذا معنی رجوع
 شیخ مدد و دفع نموده و او استند کلام شیخ ایضاً بی طرف و اول کلام شیخ مدد و دفع
 انکار لیاقت آن بر مدد و دفع نموده و او استند کلام شایع من لا یحضره الفقه اثبات لهذا معنی رجوع
 اطلاع شیخ بر اول علانیت صمد و بنی شایع است پس و قطع نظر از این اگر مسلم
 کند که ابن عباس از معنی اباحت رجوع کرده که در کتب و در اینست که از
 شیعہ معتقدند و روایات بحکم آن از حضرت امیر المومنین علی مرتضی علیه السلام در کتب معتقد
 و شیعہ رجوع و کفار غیر مرسوم و اتفاق شایع صحابه بر تحريم آن سابقاً و رجوع بعد از آن باطل است
 و اولاً باید صاحب به در قره العین فی بعضین نسخین میفرماید باید دانست که ابن عباس مدعی
 سند از علانیت مسایل است که حدیث بر آن دلالت میکند بقریح و بعضی از صحابه بسبب عدم بلوغ
 حدیث صریح با سبب تاویل این حدیث بر غیر محل او اختلاف داشتند اما صحت حدیث در آن
 پس از این حدیث که از صحابه بر او روایت کردند و در آن محل نموده پس بحاجه حضرت مرتضی علیه السلام و قد
 او در کتب و روایات مسلم و باقی کتب و صحاح و معجم شده است و در او همین حدیث بر ابن عباس نیز ثابت است

اجماع است برنجویم آن وقوع یافت استی مختصراً و در صحیح خود و باباً جاد فی کمال المعنی میفرماید
عن عبد الله الحسن امی محمد بن علی عن اسماعیل بن علی السطاب ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم فی قول
الفساد و عن قوم الجاهلیة من تنبیرو فی الدنیا عن سره لیس فی الی زبیره حدیث علی حدیث حسن
صحیح و اصل علی بن محمد امی علم من کتاب النبی صلی الله علیه و آله وسلم و غیره منتهی و محمد بن محمد بن محمد بن
شهاب الثوری عن نوح بن شیبان عن کتاب معتد فی التمسک که مشهور است بحدیثی است میفرماید و این خبر معنی است
استاد و آن بود که رسول صلی الله علیه و آله وسلم مرا می گفت و سرایا سواد لانی ان حال صیاد است و این
کتاب بر صیاد است و حضرت ادریس بی یکدیگر گفت که بدان بی فرمود و علم آن در قرآن و کتب غیبی و
اگر خدای تعالی کسی یافت شود و علم آن بود پس اجماع از جمیع صحابه و اصل شد که کتاب متوجه حرام است
انہی درین حال حال این مذهب بخوار متوجه خلاف خواهد بود اما اصل بود که مسایب اجماعیه خواهد بود که در
مس و در آن خلاف نه داشته باشند لیکن انقیض خلاف در آن غیر متوجه است و در حدیثی که
مطابق روایات شیعه و سنی متفقین مخالفت باشد از حدیث ائمه المومنین علی مرتضی و علی بن ابی طالب
عنه فان شبهه اگر کسی گوید که خیاچه عقل مستبده میداند یا بعضی را که ما وجود تواریخ این جماعه کثیر
صحابه و رواه حدیث قابل بخوار شده باشند و انکار صحیح متواتر مانده بحجین نهایت مستبده نماید که از
را خدا و رسول حلال ساخته و مسح آن نکرده باشند علیقه مالی اراد جمع عظیم از صحابه جرم سار و
بر آن انکار نماید و محارزنی و نفسیه که بر گفته نوکان بر او نه آن الله کانت مباحه فی شرح محمد
الله علیه و آله وسلم و انما انہی عنه لزوم تکفیر و تکفیر علی بن لم بخار به و باره و بعضی دلک الی تکفیر
ابن ابی سنی تحت لم بخار و لم برید دلک اتحد علیهم و کل بد باطل علم من الان لو کان و راو
ان الله کانت مباحه فی زمن الرسول و انما انہی عنه لما ثبت شد انہ مسح علی بن ابی طالب
بعبیر الکلام نه لنا الی سلاطین ما انہی و جواب گویم که این مدفع است بحدیث و اول

اول آنکه این استنباط از حدیثی از عدم اطمینان بر حال خلیفه مالی است فاما پس اول تارده کسرت فی الزمان
 و فاما برست که حصن حصین میسر از خار و تی خیابان شدید و محکم بود و در پادشاهی تخریم متواتر می در سار
 بیان آن تواند رسید چه برگاه در حال حیات سمیر خدا صلی الله علیه و سلم خباب ایشان بکرات
 و مراتب مخالفت آنحضرت نموده باشند و شکیان بان اتفاق یافته پس بعد از وفات آنحضرت مخالفت
 ایشان بطریق اولی مستند نباشد اما فی مثنی که در جمع بین صحیح در سند ابو هریره حدیثی ذکر کرده
 شد که آنکه آنحضرت ابو هریره را فرمود که در شایع ندای ایشان برت افزای من قال
 لا اله الا الله دخل الجنة و در حدیثی پس خباب پس خباب ایشان دست زد بر سینه ابو هریره
 میپار و زدند محضی که بر اینین جو داشت و گریه آغاز نمود پس برگاه ایشان قول سمیر
 که صدق بود باطلی غرض الهوی آن بود که وی یوحی بود و بجوی نشودند و ابو هریره را زود
 و این همه که از نسخ یکدیگر به بالاتر است موجب کفر ایشان نشد بسمیر خدا صلی الله علیه و سلم
 نیز کفرش نفع نمود پس تحریم منع جلوه قاصح اسلام ایشان تواند بود و حضرت امیر را
 که مخالفت کفر بود و برگاه سمیر خدا صلی الله علیه و سلم امیران قدرت نباشد و همچنین
 در حدیثی که عبد الله بن ابی سلول مرده و پسرش نزد آنحضرت آمد فقام رسول الله
 یصلی علیه و سلم مرده و خد ثبوت رسول الله صلی الله علیه و سلم و قال یا رسول الله یصلی علیه
 و سلم بیاک رکیب ان یصلی علیه فقال رسول الله اما خیر لی الله کما فکان استغفر الله و استغفر
 ان استغفر الله سبعین مره و سازید علی سبعین فقال انه یما فی یصلی علیه رسول الله صلی الله علیه
 و سلم که فی الجمع من الصحیحین فی سند عبد الله بن عمر بن الخطاب فضل بن ربه بیان گفته که حق تعالی
 تصدیق قوا غر نمود و منی دور از نما پسندید و ای و در فصل علی باه منعمات الله اول نعم علی قره
 الله تبارک که در پس برگاه در این اوقات در اسلام ایشان رخ نهضت و آحاد بران انکلا

که در مکنت اعلیٰ را نیز بر این ظاهر است و در بعضی روایات جناب کتاب حکایت نموده اند
بر جناب بکن نیز آن شده و همچنین در باب شیخ روایت و در طاس هرگاه جناب سول خدا صلی الله
علیه و آله سلم قیامت خود خلب نمودند و فرمودند که گفت حق رسول الله خلب عبد الرحمن
کتاب الله بنامید که در صحاح ایشان که در بحث و بنابر بعضی روایات این اصل علی السلام
روایت از هر چه دارد و این را آنوقت حضرت مفسرینک شده و خود و مواعنی و لا یستعمل
التنازع و هرگاه در چند وقت مکنت ایشان لازم نیاید در باب خود نمود و این را در آیه اول
پیغمبری از مال نبی و در باب تسامع کتاب و سنت و اعلان مخالفت حضرت امیر و دیگران
که گفته اند باین و در و در این فایده و هر چه تفصیل نوشته اند از روی این مصنف و بنابر واضح
است که آنچه صاحب از این مقام بنام علماء گفته است توهمات است شیخی از عدم اطلاع باین حال
از حال حضرت خود با قلع از آن که گویند خدا این کلام که بگوید امام را از رضی الله عنه ذکر کرده و هر چه
زیادتر که با امام خبا که منقول عن علی بن ابی طالب است که در حضرت عمر از لفظ امامی عن النبوة
این گفته اند و در شرح محمدی صراح بود و من نمی از این بنیام و این مدعی را نقایس است
نابت که در این بطنی که فقیه منقطع از ویه تمییز شده و بعد از آن مانی بطلان مقدم نابت کرد
پس در محبت لازم بود که مطابق داب علماء مانع از دم در میان مراد مذکور گفته قابل و مکتوب
که بافت قابل هر دو اخذ بود و در پیوسته و منع این از دم بخت داخل بودن حضرت امیر و
عمایه بنسبت سنی و شیعه و غیره و این از جمع مومن یا ممکن چه هر عالم و از بعد از که مدعی
عزم نابت حله فی الشریع کاذب است و کفر آن بر اهل اسلام لازم و محاربه سنی و سنی داخل
محاربه سنی با و واجب یا منع بطلان مانی میوز و آن اشنع از اول است و چون صاحب
رساله درین هر دو از حدیثی نموده پس و الشیخ را با سوال امام را بر بطلی نباشد و باطل است

این گوئیم اگر صاحب کمال است که کلام الهی عینا موجب کفر قابل است خود باشد
 بکفر یا معین غیر معین چه باز نیست که کفر را در سلسله عینیت خوف قابل واقع نشد
 باشد یا مساوی واقع شده باشد لیکن متقول شد که گوئیم بر افعال اول اعنی عدم کفر محبت
 خوف عامل این جواب عین جواب نالی چون که بعد از این صاحب رساله ذکر کرده بعمل خود
 و عین آنکه متوجه اند شد که در عدم کفر صحابه خوف از طایفه است و آن موجب کفر خافین نمیشود
 الخ بر احتمال نالی اعنی عدم کفر بر تقدیر وقوع آن گوئیم از محسبات عادی است که چیزی در
 جمیع عظیم مذکور شود و در آن بوقوع آید و بسبب محبت دیدها و در سلسله و احوال هر واحد معتقد
 خود و داعی بر نقل آن متوجه باشد قاطبه متقول نشود و بعد از این احتمال از عبارت جواب
 اول صاحب رساله مراحل بعد پس فهم آن از کلام او غیر شده و با قطع نظر از لطایف دیگر
 سوال و جواب گوئیم یعنی که صاحب رساله بطرف حضرت عمر از حدیث الی عریه متوجه کرده
 نوهم آن بحجت حدیث و استناد که دفع سببه داده و در حدیث بر آن موقوف باشد تا
 در سقم و در عمل نیست خلافا حدیث و بیان دفع توهم مذکور باید پس باید دانست
 که در او از حدیث واقع است فقال رسول الله علیه و آله و سلم ما عمر ما تمک علی ما فعلت
 فقال یا رسول الله بلی است می است یا ربی بخلک من نفی شهید ان لا اله الا الله شهادت
 قلبه بشهره بالحدیث نعم قال فلا تفعل فانی اخشی ان یتکلم الناس علی ما فعلت فقال
 رسول الله علیه و آله و سلم فخلیم انبی و بیان دفع توهم مذکور بود که چون سخن بمصروف عموم کردیم
 و شاه رحم فی الامر و نظر در خصوص احادیث است که در باب اول حضرت با تحریف و استناد
 بلکه نظر بعضی روایات کتب شیعه نیز حاکی در رد فایده اولی از تفسیر شرح الصواعق و در باب
 انصحت ما تخین در مقدمه سایرانی در متقول شدیم خیر حضرت بود و بعد از این

از فضل و کرم و تقید و تأخیر بعضی مورافعه برای اسلام میجوید که از سخن آن حضرت
میجوید و اینکه قبول و عدم قبول آن اختیار حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و بنا بر این در
صدت عمر بن ابی سلمه و ابی سلمه که از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجهت آن رت موسر
را شاکر و به او بدو خوف انکال بعضی عوام که سنجید سبب این باشد و نسبت هم نفی و نفی و کلام
به می بین آن بر غیر او از ایشان مستفوی می باشد از این نه و او را برای رجوع
از کلام حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سبب نیست جز آنکه او بدو نصرت حضرت عمر کلام خود را جواب
به خطاب حضرت بلفظ باقی است و می عرض عرض مصالح خود از مخالفت الی سر بره فرید علی
بیکه مخالفت حضرت عمر بن ابی سلمه انکار بر کلام سرور را باز بود چه شخصی که در حق مخاطب
تعبیه اب و ام خود نماید و از خود عرض کند باز آن شخص انکار تو را مخاطب می نماید و تسلیم
آن حضرت عرض نماید که در حدیث و افعیست و بیست و پنج است بر تصویب الی
و این باب پس در میان آن عاقل را می بین بر حضرت و نسبت تکرار که گوید حضرت عمر بن
خود به تعبیه اب و ام و بیان وجه مخالفت با او سرور را از آن حضرت تعبیه کرد و در حدیث
والد و سلم از حضرت عمر و تسلیم قول ایشان تعبیه فرموده و از افعال علمی از احکام و
سکوت و زید که صاحب کتاب حرابت بر الزام این افعال را بر آن از این جواب بسیار
بر آن و کمان سلامت اسلام بعد تسلیم بن احنان داشته است الله ازین فرماید و در
این را تا نشاناید از سبب حدیث که سبب نبوده از این علم و در مقام از جمله کلام اجمالی کاری نیست
صاف امر نماید که یا و عدم کفایت تعبیه از عمر آن قول فی نصرت تادم کفایت بود اگر شوق
کردند تا شش بعد تصریح با بر ام آن دریافت خواهند کرد و اگر شش ثانی اسلام داشته پس در
منو باشد و در همین در و فیکه بعد الله بن الی دلیل مرد الخ گویم اگر انفسا بعدت عمر و جوه

[illegible]

و این موجب کفر عظیم می شود و غرانی در احادیث معلوم در ذکر سلسله احوال نوشته عن ابن
عباس از اجداد و قات عمر بطول القول باقول فقبل له لم لم يطره و لک فی زمان عمر
فانما باب بیته او غفرت عن ورنه قول چون در باب حضرت عمر این بود که بمقابل او فرای
کوبید و غناست ظاهره داشته باشد نظر بر حدیث شان کلام الله ساکت باشد و این است
و قات عمد کتاب الله میگوید و نیز عادت صحابه جاری بود به روایتی هماییم خصوصاً حضرت امیر
مطابق روایات شیعه و سنی میس. حد و قول حضرت امیر میگردند و مع برایشان مشهور حدیث
بودند و حضرت عمر بن خطاب میگوید که از سیدل مصلحین که در پیشش می آمد و حضرت امیر در آن
مناظر می بودند و آنکه از صاحب تبحر و قدره العین فی فصل الشخین و فضایل حضرت امیر میگوید
فان عمر بن الخطاب من فضائل اهل الحبس اهل الحبس و اهل الحبس و اهل الحبس و اهل الحبس
مثل مثل مشهور و در کتب اهل تحصیل مثل صاحب التحقیق و بعضی شراح این خود بود
میگویند با قول الصحابه کما یقولون عند الامام استی و بعضی از اقوال حضرت عمر گفته اند و حضرت
عمر رقیه ساندن صحابه ایشان را به امریکه نزد آنها میگردانید و نهایت فرحاک میشد و در حدیث
بر آن بجای می آورد و در حدیثی که از حدیثی است قال قلت علی عروه فاعاد علی من غنی و اده و یقول
نسیه فنهوت منه فقلت ما الذي اهلك الله اولادك ام انك انكره فلو انك قال الله الذي
الا هو لو انهم سنی ام انك انكره فلو سمعوه فقلت والله لو انك انكره فلو انك قال فخرج
فخرجت يد او قال الحمد لله الذي جعل فيكم اصحاب محمد صلى الله عليه و آله و سلم من الله
ادارای سنی نمیکرد اینک و خوشی او به این ایی شجبه که انی قره العین چون سرور
روایات و اده بر معنی در وجه اول فایده نماند بعل آید و این مقام بر حدیث
انکه از حدیث و سرگاه حال حضرت عمر در اجماع امیر و صحابه دیگر و غایت انصاف

تنقید ایشان با حکام قرآنی چنین باشد و به صورت احتمال خوف از خلیفه بپس عدم منع
 صحابه با وجود اقتدار و قوت احتمال سه علت است: حضرت عمر با مر این ابزار موجب قوت
 تباهی است که امام بزرگوار بر آن برآورده معنی نباشد که کلام حضرت عمر بر آن لازم بوده و صاحب
 رساله بپس دفع آن فرموده و نیز و غزالی در احیاء العلوم در ذیل مسند عول نوشته عن
 ابن عباس از اطهر حدیثات عمر بطمان القول بانقول الخ گویند این قول را با عاسانی است
 به کلام در تفسیر ابائیه فی الشرح المحمدی است صلی الله علیه و آله و سلم نه در مدبب فردی افراد تمام
 پس اگر این عباس را کار آید بیان مدبب خود نیز مطالبت قدر حدیث عمر باشد از این کلام می آید
 که ایشان را در صحابه دیگر از آن حال شتر با شیر احوال شان را حضرت عمر بکایت فرستاد
 از هیچ تو ان آن کرده و این بر او به آنرا معلوم شده و بارای دیگر از آنها استمسم بهین الخ و احاط
 که ده انش بر اباحت ننموده باشد باشد با دیگر بگوید میدانستند که حضرت عمر مقید به کلام الله
 که مطابق مدعای سنن دل باشد فی التوب سبکوت می و زبانه و سیم گوید که اگر کما فعل سید
 لیکن مقید نشد و ما بشتر چنانچه بعضی افاضل تصریح نموده اند بوقوع مکرر جمعی از صحابه حتی از عبد
 که خلف خلیفه بود و که امیر بکیر زیاد و ترخا بود از آنچه در مقدمه میراث سهم خدا از حضرت عمر
 و عباس بن عبد المطلب بر چنین بوقوع آمد و مقید نشد تا اینکه بنا بر روایت صحیح مسلم
 حال علمای نو فی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قال ابو بکر انما لی رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم محضاً لطلب صرائک عن ابن اخیلک لطلب بداییر انش امرای من الله
 ابو بکر قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما ترکناه صدق و انما کاد با انما غنا غاد و الله
 یعلم انه با را شده تابع للحق ثم یوفی ابو بکر انما لی رسول الله و ولی ابی بکر و انما
 کاد با انما غنا غاد و الله یعلم انه علم فی لصلی الله علیه و آله و سلم با تابع للحق پس هرگاه این مکر

نمی دانند دیگر که اسم انکار ایشان مفید می آید شده اما اینکه حضرت امیر المومنین با او
مبارزه چرا که در پیش این سالن خود برینست که خطبه ثانی را در مجلس حدیث
سند بود و شک و تردید است بخاطر صفا و سادگی ایشان راه یافته بود باطله و تزلزل
اوقات بر اثری مختلف می باشد و باید بدین علم عالم باطن حاصل موجب ظهور است
ایهی قول اول نام تأملین و جمع کثیر از جمعی از صحابه بوقت خطبه حضرت عمر به بیان
شد که محرم است بر کار دنیا و ملامت کنیم که قول آن بعضی بتقابل امتیاع صلاحیت
استدلال بر اینست و از دایره دیگر از خلف خلیفه در شده است هر که واقع نشد و چنانکه
شهر و قاد و جواب و خبر دوم فاده نالیده که شداری و اینی که صاحب رساله
بدان آن اشاره نموده در باب شوالج از خلف خلیفه ثابت و جواب آن بحث
شوالج خواهد بود لیکن از وقوع کثیر بر شوالج وقوع کثیر متوجه است که درین مقام اثبات
آن مقصود صاحب رساله است لازم نمی آید تا مدعی او به ثبوت رسد بلکه وقوع
که بر شوالج درین مقام مناسب است لا علینا زیرا که اگر کثیر بر شوالج حضرت عمر
واقع شد مثل کثیر بر شوالج متوالی سبقت و سپس نفیس بود و که اسم کثیر زاده نبوی
بود از انچه در مقدمه میراث عمر از حضرت امیر و عباس بن عبد المطلب بر شوالج
بو وقوع آمد و مفید شد تا اینکه بنا بر روایت صحیح مسلم طایف فدا نونی رسول الله صلی الله علیه
و سلم الحج که هم مقام حریت است که این کلام را این مقام به ربط است زیرا که
بحث در آن میرود که اگر اجد و بقای اباحت شده از طرف شارع حضرت عمر می آید
میگردانی شبهه اباحت سماع آن کثیر بران از صحابه واقع شد که امر مشر و حاجت
صاحب رساله مطابق نسق این جواب که جواب سوم است لازم بود که وقوع کثیر حضرت عمر

بوقت مذکور ثابت می نمود و آنچه از ظاهر حدیث صحیح مسلم متفاد میشود وقوع منازعت در میان
 حضرت امیر و حضرت عباس و ظن کند که او که ادو انستش کن بر دو جناب شریفین را یکجا در حین
 پس متفاد ظاهر حدیث مزبور وقوع نگیرد در میان حضرت امیر و حضرت عباس است نه شریفین چون
 جناب در حق شریفین حرفی بر زبان نیاورد اندازی حضرت عمر کمان که او که ادو انستش کن است سخن را
 محسب ظن خود و اگر در اندیش خود اندک این کمان حضرت عمر بن کدائی امیر و دو جناب
 در حق شریفین با وجود عدم لغت حضرت امیر و حضرت عباس در مقام محرفی که متضمن نگیرد سخن باشد
 چگونه تسلیم نگیرد از طرف ایشان بوقت منازعت در میان این سرد و جناب که وقت بودن مذکور
 بقصد این سرد و جناب بود بر شریفین میشود و بر تقدیر دیگر بودن آن چگونه اثبات وقوع نگیرد حضرت
 عمر بوقت حکم حرکت شود که سموات غناست نماید و با قطع نظر از این همه گویم که آنچه از روایت صحیح مسلم
 زعم صاحب رساله ثابت میشود وقوع نکرد در امر مذکور غیر مفید شدن آنست و نهایت آنچه کمان را
 لازم می آید امکان وقوع نگیرد بر بیان حرمت توسست و در انقسم امور فعلیت نگیرد بلکه از امکان
 آن درین مقام کار سیکشاید و در انقسم احتمالات ثبوت روایت نگیرد علوم الاستفاد نزد حضرت
 و کبر و بالجمله از اینجا که ظاهر اصحاب رساله را از ذکر هر مقدمات غیر مناسبه مقام محک کتبها
 اظهار بعضی سلا عن خلفی را شدین که بزعم او ان مطاع عن قوتی دارد و شرط است
 بعد از احقر اصحاب و با قطع نظر از تطابق جواب با کلام امام زارزی و مع غزل الخط عن
 کون المقام بطلانی الجمله کلام در جواب این شبهه که بر شریفین توسست نموده است
 سکنه تا قدرت الهی بر بناط این عجز واضح شود پس سیکوید که سابق ازین و
 که گاه احقر کلام با علمای اعلام شریف می نموده مولوی محمد علی معنی صلوات الله علیه
 صاحب رساله بعضی مسائل از اسکاال وارد بر حدیث نزد احقر رساله شده و کمان

نمودن احوال را به حدیث بسیار قوت داده اند و غیر طلب جواب آن نموده بود چنانچه فی بعضی
آن روز از ده و بیست و نه است و در بعضی احوال جواب صاحب رساله بر مذکور شد و در بعضی از آن
و اکثری از روز از ده و بیست و نه است و در بعضی احوال جواب صاحب رساله بر مذکور شد و در بعضی از آن
سأدت محذوری که اول آنکه بنویسد قاضی که در حق شخص رضی الله عنه از هر جهت صحیح مسلم
بسته بود این در میان آنرا این در حق آنکه از اخبار شیعیه که گمان ایشان از اخبار اهل بیت
بود مسلم از راه بن احم و بکیر بن احم و سلیمان معمر بن محمد بن مسلم و بنانین از مضمومات
احادیث کافی کلینی که از اصول اربعه شیه است ثابت میشود و چون آن احادیث منضم طرد
و تشیع شیع است لهذا ذکر آن را خلاف شرط این مجاز و مستوجب طوالت تعالی و بسند
اکتفا کرده که آن احادیث در باب النبی عن الحسن بن الحسن بن محمد بن ابی طالب کافی کلینی در کتاب محتاج
طبری در مقام احتجاج الی ابراهیم موسی بن جعفر انکاظم فی اشباه و تنسیخ علی مخالفین موجود
است بعضی از آن در آنکه ابواب تحفه منقول و اول صاحب رساله در موارد مذکور جواب
عقیده ششم کلامیکه بجهت بیان بلکه استی این اشخاص ذکر کرده باره از آن نیست که اصول
مهرین شده که اگر خبری بظاهر دلالت کند بر خلاف آنچه اجماع بدان معتقد شده لابد که
اخبار یا اول باشد یا مطرح پس بنا علیه میگویم که شک نیست که شرطی از اخبار بطریق امام
دارد و نه که دلالت دارد بر یک احتمال چنین بر بکاران مقدوح نموده اند لیکن چون رو
اشال چنین اخبار اگر صحف و محدثین و معتمد چنین اخبار معارض با حدیث است
و اجماع نامه بود یا عمیر که فدا این که بر صفت آنها قایم شد چنانچه محلی از آن غریب
نماز شده و اصحاب را عنوان الله بهم جمیع آن اخبار را از معارض اعتبار ساقط
و در نتیجه فالجیه است که اصل است اهرمانی است بر گاه اشال ابو الخطاب معتبره بن

و نیز بن سید عثمان بن عیسی و نظری اینها را با وجودیکه در احوال حال خصوصیات معینی آمده
 درین رشته لیکن چون در اواخر خلافت طایفه مرصیه جناب امیر اختیار نمودند برگاه فرقه امامیه
 خلافت این واقعه گشت بجهتکند حقیقتش از امامیه را گرفتند و در آنجا محل سکونت مشایخ و پس اگر
 حال پسا من و در راه در محرابین مسلم و امثال اینها محل حال چنین کسان می بود عقل سلیم ثابت است
 که بر اصحاب جناب امیر علمای طایفه مرصیه اثنا عشر که همیشه در هر طایفه بودند و در معرفت رجال
 سینودند مخفی و محتجب نمی ماند و ایضا عقل حاکم است که با وجود اخبار جرح که در حق چنین بزرگان
 مردی گشتند برگاه در عقیده علمای مشیبه که در باب جلالت شان ایشان دارند و من
 و هیچ یک ساک ساک خلاف با وجود مشایخه که در اختلاف در هر باب گزیدند پس معلوم شد
 که این نیست بلکه جهت کمال بر ذوق ششمین کجالات و جلالت شان حضرات عالیشان است
 صواب چنان است و در اواخر جواب عقیده سیزدهم میفرماید برگاه امامیه با وجود عدم احتیاج
 طرف و مناقب شام و مومن الطاق با وجود این روایات متالیق نقل الوالخطاب و غیره
 و عثمان بن عیسی و نظری اینان ایشان را نه انگاشتنند دلیل قوی سده که این روایات
 موتهای آنکه حساد و اندامی شام و غیره ناب و قرب و منزلت که ایشان را پیش جناب امیر
 یافتند و با اینکه جناب امیر بنا بر صیانت نفس خود و محافظت ایشان مثل حضرت امامیه نسبت به
 نظر مخالفین ایشان صیانت نموده و قریب برین برده و محل اینک جل امثال چنین کسان را
 ما به باطله بطرف اینها شده با وجود اینکه اجماع امامیه بر حسن حال اینهاست از جمله مخالفین و
 و اگر کان بدست نودند و با اینکه عرض ایشان صحیح بوده و لیکن عوام منی و مردانسان را
 انهنی گاه پس نه او اند که به شکی فاعده و اصولیه مذکور و اغنی باطل حصر مخالف اجماع
 که این فاعده در اصول نیست نیز بدلیل بدین قطعیت اجماع و طبیعت خبر احوال موجود است

و حکم جامع عدم اعتداد بطریق اولی در یکجا که خاص و از آن شریک در مجلس المومنین
 و مجلس منجم اندکی نقل کرده و او را از اصحابی آورده و غیر من القواعد الکثیرة التي یطول الکلام
 بذكرها لکنه خرج صحیح مسلم و اسناد من الاخبار التي قدیم القدر فی الصحابة نزد المحدث مطرقة اول
 نواید و بلکه اول سنت بحواب حدیث صحیح مسلم و اسالی کن عیالیه صحت سال لفظ و لفظ
 معنی را به متعارف اند که گاه او را در معرض تواند کرد و با نظر کن که در اصول میر می شده که اگر
 و غیر اینها به دلالت کند بر خلاف آنچه اجماع المحدث بر آن معتقد شده از عیالیه شان صحابه
 رسول مختار و عموم و المطلق ابیات بسیار و ال بر حسن حال این اخبار و معلوم بودن آنها
 مثل مجمع النعمان و تصحیح الصادقین غیر ما از رسول ابیات فصائل و مرویات ابن ابرار و شومان
 بودن کتب نواریج و سیر شریع اسلام از ایشان در اقطار و بار و در ده اخبار بسیار
 فصائل این کبار آن خبر یا اول باشد یا مطروح پس بنا بر علیه سکه که شک نیست که شطری
 اخبار که بطریق المحدث وارد شده موم نیست که اصالی بعضی از همین بزرگان مقدوح باشد
 لیکن چون چنین اخبار حاضر است با ابیات کثیره قدسیه و احادیث و اقوال و در اجماع و قد
 سینه بسینه یا صمد قراین دیگر که بر اولی آن تا می باشد چنانچه مجلی از آن عقربیه عیالیه
 ما رضوان الله علیهم این اخبار از اصول اعتبار ساقط اند مستند بالظن و بعضا اسک اهل
 السیاسة الصرمانی السب هرگاه احتمال عیالیه این الی ابن سلول و دیگر مرتجع را که بعضی بنا
 شریف صحبت حضرت علی علیه السلام هم حاصل کرده بودند چون در او اختلاف ظاهر
 مرصیه خباب نبوت باب اختیار نمودند بر کافه فرق المحدث در کفر دارند و او را همان شک
 نمانده پس اگر حال سخن و امثالها مثل حال چنین کسان میوه عقل سلیم حکم است
 با یکدیگر اصحاب حضرت علی علیه السلام علیا علیه السلام مرصیه سینه که مرصیه در هر طایفه عقل و در

۲
 نه ضمیمه است انداخته
 بخشکی مختصر در اوقات

ایشان اسرع و اکثر جناب نیست بمانند و امام پس مطابق آن صاحب موارم که احکام
صالح خود را که در قبح انسانیت است و در دست از موضوعات اعتادی و حساب و امارت
و ادب است گویم که چون قطعی باشد پس در از باده از حد و حد کثرت و کثرت کثرت
بوده احتمال دارد که حساب و اعتادی نشان بعضی اخبار ثابت وضع کرده اند از استظهار و ادب
نیمم آنکه اگر وضع احادیث از صحابه کبار و تابعین و بعد از آن بر غایت بدیهه از باب سلف
و اهل دل محلی بودی بایست که حدیثی در طریق اهل سنت گویند ضعیف باشد و فضایل
مثل حجج و مردان و عید الملک من بعد هم نیز متوال میشد و پس فلسف چون کلام درین مقام
بی اراده احتقر طوائف سکرشید الحال کوته علمی را در بعضی استفسارات که باید موقوف
استظهار و انصاف است نه استهکیم اهل البیت ابره مانی نسب نجاب صاحب سلف و طبع اخبار
احضال عرض سیکه پس از انجمله است اگر حکم موضوع بودن احادیث قبح است این که در کافی
که یکی از اصول اربعه است موجود است و کذب روایه احادیث قبح است این که در کافی
که آن روایه از رجال کلینی اند حکمیه بر حسب دفع اعتقاد و نفی کلی و دیگر مردانست روایه
قبح است این و اما آنها میگویند و بر آنجا فطرت است پس و اما آنها که قبح ظاهر بطرف براب
شان راه یافته روایه کسر سرد دیگر برایی جهت مقدوح و مجروح و ضعیف کفایت میکند
راست نمی آید و از انجمله است اگر بنا بر صیانت نفوس مردم آید از اخبار جرحی طریق اخبار موجود
لفظ فاکه الله و دیگر لفظ که در شناعة و فطاحت هر یک از آن است از ساد و دیگر و غیر من که بعد
مراجعت بطرف کافی کلینی بعد مید که ایار و آیات قبح است این و اما آنها بعد از آن لفظ
در آن واقع است محتمل بعد در آن بقیه است باید و از انجمله است اگر حکم کبر عثمان
بن عباسی که مال نشد و ادوهای انصاع علما امامیه بر آن باشد که هیچ منفی را از امامیه

را از امامیه که خود را در بحال سنتی شبه امامه جراتی است که اکثرش بر امامیت زید را که
 عثمان بن عیسیٰ بد گویند کار علمای امامیه مثل کشی و نصیر بن اصباح و محمد بن
 ابیضا غیر منهم با کذب بود و نهایت آنچه مورث قبح در دوست اعتقاد و اقصیت است و
 بعضی از کار بشبه توبه اش از این اعتقاد نقل کرده و نهایت آنچه شیخ طایفه در حق او
 گفته توقف در روایات متعوزه او است پس در حق شخصی که نزد اکثر علمای امامیه فقط
 با کذب باشد و بعضی علمای ایشان توبه او از اقصیت به نقل کرده باشند و نهایت کار در
 روایات متعوزه او توقف باشد باین میانه حکم کرده اند که این و اجماع قطعی امامیه بر آن
 نقل در موردن پوشش از سر بر باد حالات او دعوی حق را بدست کشیده که علامه علی بن خلد
 الاقوال فی اسما الرجال میفرماید عثمان بن عیسیٰ ابو عمر ادوای العامری و انکالی بن
 ولد عبد الله بن رواس شبه الوادیه السیس المهدیه و افعال النجاسی الصحیح ابنه موسی بن
 رواس و کان شیخ الوافقه و وجهها واحد الوکلاء المنشیه بن مال موسی بن جعفر علیه السلام
 و روی عن ابی الحسن قال الکشی و کریم بن اصباح ابن عثمان بن عیسیٰ کان واقفا و کان
 و کبیل ابی الحسن موسی علیه السلام و فی یده مال فسطح علیه الرضا علیه السلام ثم مات عثمان
 و مات بالمال ابنه و کان شیخا عرسین سنه و کان روی عن ابی حمزه الثمالی و کان
 عثمان بن عیسیٰ قال المحدثه قال محمد بن عیسیٰ ابن عثمان راوی فی مسنده است
 بالخیر و قد فن بالخیر و من الکوفه و یزید و خرج الی الخیر و انتاه منه فکان راوی
 متعوزه و امامیه بعد از محمد بن عیسیٰ مات و من و صرفند انه الی انکاره و قال
 الطوسی انه کان واقفا و الوجه عندی التوقف علی ما یفرده استخراجه من سنده بن سنده
 را غیر علامه را در خلاصه الاقوال مثل مما یستلزم و در سنده است نسخ

و بعد از
 عثمان بن

و اباه

نمیشد به تصریح باجماع قطعی بر کوفه در نه او نگزیده من شاء الله تعالی علی جمیع الحال بطریق اجماع
الاخوان و از این جهت است که در حق ابو الخطاب و سید بن سعید و اکثر ایشان اگر توابع آن مردم
در امر خود در ایشان که ظاهر لغویت و شذاعت طرد در ایشان و اما آنها نخواهد بود و نیز توجیه
تقدیم جاری نماید جوابان از طرف آنها مشرب خواهد بود و از این جهت است که نه با صحبت اجماع نزد
امام و قول امام در آن است و هرگاه امام و جمیع بعضی اشخاص تسبیح شمع فرموده باشد باجماع
بر ملائمت نشان آن اشخاص چگونه مقصور میشود و از این جهت است که چون روایت قدح نشان و امثال
آنها از امامیه وارد و کلیتی نمیدانند آنها را و الله صاحب سال حساد و آید ایشان و اما آنها که سبب
بدون قبول نشان در اهل اجماع چگونه اتفاق اجماع صورت خواهد است و از این جهت است
که خاصی نورانی سوسه و دیگر عظماء شیعه اکثر عثمائی عباسیه را مثل مامون و هارون
و اما آنها را از سبب آن شمرده اند پس در صورت اگر انبی کلام امامیه اظهار را که در عهد عباسیه
و تعریف بعضی اشخاص خصوصاً مثل شام بن الحکم که با هارون رشید را بطبیکی داشت و او
جوابات شام را که در مناظرات بیان میکرد و سخن می انگاشت چنانکه قاضی نواید سوسه
در مجلس ششم از مجالس المصنفین که در ذکر ملوک بنویست در ترجمه هارون الرشید میفرماید که هارون
با این اعمال و خامت مال که بواسطه حبشه از او سرزد و در عهد و تسبیح را نسخ نمود و از حضرت امام عیسی
سرزدی بود و لاجرم بوجهی که در مجلس ششم که شد و همواره شام بن الحکم را که یکی از ملازمه حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام بود با علما اهل خلافت و مباحثه مدیبت انداختی و ایشان را
در شکنجه میانه او مالیده و ملزم ساخته بان مفتوز و مسرور بودی و شام را جواب
و عطا ماموز و نمودی امی مخول بر تقدیم کند و همچنین مثالب خلفای می نگارند را که در ملازم
امامیه روی است لفظ این خلفاء و شیعه که با خلفاء صالحین بدو و از جهت آنچه

[illegible]

را از ایشان کمتر شمارند و عظامی این است و در میان روایه مرصعین قائل به انکارند پس در اصل
 شایسته این مجموع احادیث و در هر کار که در آن مکه انکار احادیث صحیحین است که مخصوص مرتبه و درجه
 نبوده واقع است بعد از آن در حق صحابه و غیره احادیث و احادیث زنده و سنتی که بر برادران و خاندان
 ایشان است و در دویم جواب از حدیث صحیح مسلم آنکه گوئیم صاحب شافعی شرح کافی کلمی در شرح
 او در کتب التفتیایات که میگویند فی الایات که کلمه میگویند فی الایات حدیث است پس شیخ ابوسعید
 در تہذیب باب در صیغه بالنسب میفرماید اول و دوم و ثلث علیهم السلام ما بنیم فاعلموا انما
 عباسی است و غیره و الا سلام یعنی آن حکم بطلان را و اولیا علی و علی بن ابی طالب و غیره من الانبیاء و ان
 بعد علی التفضیل است و از صاحب سار و صوارم و در او وسط جواب عقیده سنی و سنی و سنی و سنی و سنی و سنی
 کم میفرماید خوانند و در بعضی از روایات بی اصل و مادل و آن نسبت است پس بنابر همین قاعده و مبدء
 جابجاء و صوارم و حساب تبادل احادیث امامیه که صاحب تحف بان مسک نموده است می رود و
 و چون بنابر قاعده و این نیست نیز موجود است پس بنابر علی در آنکه گوئیم که چون ظاهر حدیث صحیح
 مسلم شاعت قطعه طرف چهار بار عظیم المقدار یعنی شصت و حضرت امیر و حضرت عباس
 رضی الله عنہم است و آن نزد ائمت است مخالف با استغنی شریعت اسلام است و چیزی که
 این صفت باشد با اتفاق شیعه و سنی با حکم علی بطلان است بجهت و هم راوی یا مادل
 است و چون حکم بطلان یا مادل آن واجب است پس بعضی علی را اصل سنت نسبت و هم
 بطور روایه آن نموده و آن حدیث کرده اند چنانکه امام نووی در شرح صحیح مسلم و شرح
 است و نقل عن العاصی عیاض عن المارزی میفرماید و از لایست طرق ما و یلهایست
 و ما قال و قد عن هذا المعنی بعض الناس فی ان ازالن ذہن اللطیف من نسخة تواریخ
 اثبات متذکر و علیهم السلام علی روایه است و قابل شون بوجه روایه و صورت بطلان بدلول
 خبر انبیا و ی نادر و شیخ طوسی جابجاء در تہذیب صریح باین فرموده چنانکه در باب الرجوع فی

[illegible]

[illegible]

این حضرت است

بر یکی از درویشان حضرت امیر و حضرت عباس از تمام بن حکم و جواب لطیف او از آن سوال شد
 کرده و چون حضرت عباس نزد شیعه هم از مقبولان اند چنانکه علامه علی در خلاصه القوال و ترجمه شان
 سیرای العباس بن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله علیه و سلم سادات الصحابه و هم من اصحاب
 علی علیه السلام است و باید بود بلکه حضرت عباس را حضرت امیر خا صمه نموده و نسبت اصدق حق خود از
 کسیکه آنحضرت بطرف ایشان نموده و بلکه آنرا علی از طایفه حضرت عباس برای حدیث مروی
 در احتجاج و غیر آن کرده باشد پس المنته از مثل آن تاویل در حدیث صحیح مسلم و ممنوع باشد
 و چون کلام باین مضامین رسید که کتب صحاح و احادیث که باره از آن بطریق نموده و کرا فیت
 در طریق امامیه مروی باشد و بلکه ایشان تا ویلات عجیبه در آن بکار برده باشند پس ایشان را
 لعن بر المنته حدیث صحیح مسلم خیالی است بلکه المنته قدرت بر تاویل دارد و حدیث و اطلاع بر احادیث
 شیعه که مثل آن باشد از آن است نه از آن مناسب خود را بلکه حضرت امیر المومنین
 با و محارب چرا که و ندیس این جهان شده و برین است که تکلیف مالی را در صلح حدیبیه عارض شده بود
 الح که هم ظاهر حاصل این عبارت جواب است از قول امام زاکر که در اوایل سیه مذکور است باین عبارت
 و بعضی گفت که این کتب امیر المومنین است لم یجاریه الح و بعضی جواب مطابق تقریر محمل صاحب
 رساله که سزاویه و از قات هر امری مختلف می باشد و باب مدینه علم عالم باین تفصیل از آن
 حضرت امیر و محارب حضرت عثمان غنی رضی الله عنهما صلی الله علیه و سلم باشد از محارب و در
 صلح مدینه و این جواب صاحب رساله مدفوع است تا آنکه در حال مردن سوا اقتدار بر آن
 شرطی و یک ستر نیست و چون نام را از تصریح کرده باشد و در صورت عدم وقوع محارب نیز
 بر او حضرت عمر تحریم شواظ طرف خود باشد تا کسیر تانی عشر محاربین لازم می آید چیست
 مالی نوکان همراه این التماسات مباحثی شرع نموده اما نهی عنهما لزم کفر و تکفیر کل کن

در این کلام امام شامی صاحب مثال باشد بر کل مومنین انوقت که عالم ببرد و مقروض
از امام شامی حضرت امام باشد و هرگاه مثال بر کل مومنین که مانع طایفه میباشد واجب باشد و در صورت
مقتضی کل مومنین باقی میباشد بیک فرد واحد که معادل باشد و اقتدار کل مومنین بر مثال شخص واحد
بر پدر و جویان ظاهرست فضلا عن اقتدار قاطب ملک بالفضل پس امام زاری بعد از طاعت و طاعت
استدلال خود قایل کرده است و در نتیجه است جواب او ایداع او احتمال فقدان شرط غیر مرئوس و قضا
ترک محاربه حضرت امیر را رد و دیگر محاربه که بر صلح حدیبیه مع انصار است نیز بر صلح حدیبیه که با
اتفاق افتاده بود و در آنکه حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سکرگشی کرده بطرف کفار تشریف برده
بودند و اینحال امام را در صلح و جنگ اختیار است هر چه مناسب اند عمل آورد و خلاف ترک محاربه
حضرت امیر و خیمه غیر از محاربه و صورت مجتهدی که بر زعم مخالف ترک جهاد و محاربه صلح اسلام با فرد
بسیار است بحسب تحریم ما اهل الشرع از مرد و اولاد و اولاد و باندین و از غیر و در صورت ترک
جهاد و حتی زار و بلکه بنهنگام صلح حدیبیه اگر با مسکوت است و در وقت زکوة بعد از حضرت صلی الله علیه و آله
بجهاد قیام فرموده بودند و بنا بر صاحب تفسیر منہج الصادقین و در شان نزول آن گردید اما
الدین است و این بر آن مسلم است و بیه الا یہ فی نوبت آورده اند که بعد از وفات سید کانیات تمام
عرب مرتد شدند و بیکدیگر بدین معنی عهد القیس را بخریدن بعضی زد و دین ترک و از استیلاء این کلام
میفرمایند که در تاریخ مذکور است که پیروز قبیل از اسلام میزدند و از آن عهد رسول صلی الله علیه و آله
سلام و با آن صلح بودند و پس ایشان ذوالحجاء را سودایی است و شهادت و در آن عهد بودند و با آن صلح
میکنید اب و اب و چون خلافت بنیست خاندان بعد از اب و با آن صلح میفرمایند و با آن صلح
کردند و بعد از آن صلح میفرمایند و در عهد اب و بعد از آن صلح میفرمایند و با آن صلح میفرمایند
و در دست مسلمانان تفصل آید از این مختصر همچنان نهاد ما محرم ما اهل الشرع بر حضرت امیر و دیگر

استنادی جدی و محالفت با اعضاء و معتمدین و یاران آن مبارکست با الحمد للہ امامان
سومین حاضرین الوقت حکم تحریر نمودند از حضرت عرار جمیل اختلاف مجتهدین پیدا شد
اگر چه انعام عجیب است یکن نسبت بحدت عمر که مقصود امن و رست و اول و تقدم فری بر صبیحه
مطلوب بود و بعد عجب تراجم از ارجی عمن سدرج آن عمرین طاعت کتب از آن جا که شیعیان
اینها فاقص و ولا کفایت عده از ما این جان مبارک بالیس فی کتاب الیه فانظر سده رسول الیه صلعم قائم
بما فان مبارک بالیس فی کتاب الیه لم یکن سده من سده رسول الیه صلی الیه علیه و سلم فانظر
ما اجمع علیه انما س فخر به ذلک جان مبارک بالیس فی کتاب الیه لم یکن فی سده رسول الیه صلی الیه علیه
و سلم و لم حکم فی احد فلیک فخر ای الامرین شئت ان شئت ان تحدد رنگ ثم تقدم فقدم
وان شئت ان تاتر فمات و لا ادری التاخر الا خیر الک استی که ای قره عینین قال و ایضا
تمثلت بعد الیه الی حل نمودند از زمان معبره اصلی الیه علیه السلام مقید و مشروط بشی
دانت باشند که در زمان خود را محقق نمیدانستند که استحقاق باشند جای خود را
گفته اند که گفت اما اصل الیه الله الشان علی محمد رسول الیه صلی الیه علیه و سلم و انیس و اهل و باز
و متوجه الح کفایت ان رسول الیه علیها و اصحاب و لکن کست ان جمله و انما سده شئت الله الک
ثم و منون الخ تقدر و سده استی امور خدا و اید که این قسم استن حلیه مالی مبارک صلعم امر صحت
ارحامیه ایشان و افغ سنا عی که امام دار برین اعراض لازم کرده است شیواری اگر صاحب
و غیر عام مکلف که و انهم محمل است که حاضر در زمان معبره مقید و مشروط باشند الی اخر
اما الیه و سده ای اعراض که در حدیث است لیکن انقسم و انقسم صحابه و غیره و وقوع و شش
حدت عزت با حمد و بی مقام قول صاحب رساله با کلام امام مبارک که بحث و انان میرود علی صلعم
و سده ای که حاضر است بسا بر منتهات حلیه مالی مثل ایجان علم بر شش و شش و شش کلاهی

موالی در دعوات قبل مجامع میوه من و بعد مفتوح ساعین در باره که محمد را ابراسید و ساسانه
 بود و در غیر ذلک وادی بران نکار کرده است و این حال چون از او نیست حکم عدالت میسر نمی شود
 الحار و الاشد بن الصمد بن محمدی از اهل اید و مدینه غلغله را ندین که ایضا به باشته طایف
 از شایع مایه در سینه پس از صاحب ساز و دین تمام معنی و از حضرت عمر و ابی بکر المحدث
 به علت مایه و آفات آن با در سطر المحدث گفته اشاره اجمالی لطافت آن بطور خطابت و نیز
 حواله آن بر کتاب عماد الاسلام نموده و گفته شده ایم شجاعت به لیکن چون احوالات را به
 معنی مایه عمری نموده است اعتبار احوال و بهر آنکه بدون تصحیح احوالات بیانیت مایه که کور و
 اسما و کف و حضرت عمر محتاج شجاعت جواب آن نیست محض اطمینان به عمر بر شاه و حجاب
 بطور تطابق آن کتاب است و مستطیع شدن معنی در آن از قواعد شریعه و از آن معنی در آن
 مایه سبب مایه شجاعت به آنکه شجاعت را ناظر از شجاعت به کلام صاحب سال بحیرت و محبت از اطمینان
 بصیرت مخفی نیست که آنچه از حجاب برجم بر شمع گفته است در فرج است با سبک غلبه علی ایضا به شرم
 نموده که اخافت آن نور از نور و به حبت و غلبه را ایتاع نشود و در محبت شرمها و خجسته پس
 اخافت با آن طریق اولی جان بر باشد و انقیاس اخافت باشد و در اجزای بعد از شرمین شجاعت
 از حضرت عمر برتری است چنانکه صاحب از احوال فرموده آن صمد بن حاد عن عمر بن ابی لؤلؤ
 بجلل او بجلل و الا شجاعت است و چون از کلمات بجلل در شجاعت بیاید بهر ترکیب آن در احادیث
 صحیح اخافت دارد و است که اخافت عمر بر آن نموده و در عهد شرم اخافت برجم نموده و
 و همچنین شمع را اخافت برجم نموده و بهر اخافت برجم و ایتاع آن فرق نمایان و حق
 حضرت امیر را که سلاطین حضرت علی علیه و آله و سلم را در دم مسلح نموده که را عیان
 است از شرم آن را غارت کرده برده از دین برگشته و از فصل شده و در نور و حد است و له

حسن سلطان و دانشور و مالکین انکار با عین جابجاء و آنچه از وضع خارج گفته است بسیار است و چنانچه در حدیث
 در علی علیه السلام قانع شده و عمل حضرت بر آن جاری مانده و صاحب الغنائی علی علیه السلام
 ایندی فرموده و بعد از تخریج نقیضین مایه است چون نبوت سه بطوریکه امام یان مایل و انبیا
 فاسد است مخصوصا در وقت خلافت حضرت امیر پس این عذر نزد ایشان بنای فاسد
 تر فاسد باشد و مورد اجتناب تحقیق نیست بجهت مشهوره حضرت امیر در مقام حضرت عمر و انکار
 آن در وقت خلافت خود مانع باشد و آنچه از وضع نکاح عیسی و دعوات گفته است محتاج به
 نقل است زیرا که در کتب معتبره نیست بخیر و بدیج موالی یا دعوات که مخالف نقل معتاد
 رساله باشد واقع است و الله ماجد صاحب تحفه در ازاد الخفاء و از ریاض المنوره نقل کرده این حدیث
 من الموالی خلیف الی جل من فی من احد واعطاه الله طوبی القشی من روحها فقال عمر با
 ان تروا من انی سلاما قد احسن علمه اعلیک فقال القشی یا امیر المؤمنین ان لنا حسنا
 و انما کما یقول فقال عمر قد جاءک بحسب الدماء الاخرة ان حسب الدماء طمان اما حسب الاخرة
 القوی روح الارسل الکائنات المردده راضیه فرحها انما وضعت فروجهما منتهی و بر تقدیر و در
 روایت شیخ از ان بطوریکه در وقت مثل روایت جواز باشد و چه شیخ طایر است چه در میان موالی
 و دعوات کفارت شقی است و بر تقدیر وجود روایت شیخ طایر است و بی درجه اثبوت و در
 در بیان روایت جواز طایفه ای اگر جواز در صورت صلاح و فلاح روح است که عام مقام حسب میشود
 و نمی در حالت عدم آن فی الزلفاء و الکفاره فی الزوجه و نهالیها طایفه انصار فان استغفروا
 و ما به صلحت و نیز خلک محبوب مبدوب الیه اسحق و سرگرم جاریست که این حضرت طایر کلام جواز
 در عداوت طایفه ای ارشاد و بیان مسلمات رعایا باشد نه باران حدیث آن و این نیز بی
 از روح عربی با را باشد که فی الزلفاء و از ای طایفه ای این روح عربی با را حال اکثر این نیز

مفتوحین و قبل الطبع و بر ما فصل عن و به الموصول صفاً خذ کل ما فصل عن و به عن حیات
و نو فکد امران نقلناه نو کن لنا قطن و در اولی نصف الدیه بن النکله الی آخر ما حال آنچه در آ
ماله از تحویل مقام و مفتوح ساختن و می که عمره از انرا سده و ساخته بود و ذکر کرده است
پس اول تحویل مقام را بطوریکه ثبات تو به عمره بن بر حضرت عمر داشته باشد و مفتوح کردن
ایشان و ری را پس از آنکه ساخته بودند اگر کتب معتبره المبتی ثابت مایه از ان
جواب طلبه نماید و آنچه در زمان معاویه و اتباع او ظاهر شده از بد گفتن و سب کردن علی بن
ابیطالب و ابیت عمره صلی الله علیه و سلم و کسی را آن نکار کرده ظاهر معلوم است با وجود اینکه عمره
نفسی بگوید سب آنحضرت نیانید و باطله اکثر اوقات از سلاطین و سبکوت نموده اند
پس را مکن فیه هم استیسا و باشد ای چون انکار سعد بن ابی وقاص بر وانی تمام و انکار نامی
ابن مدینه منوره بر عامه و صنایع بزرگوار و انکار شد بزرگوار بن ابراهیم بن زیاد ملعون و در باره بی او
کردن او سب مبارک کسی که سر مردم را می کپای می یارند و انکار او با و انکار معاویه بن بزرگوار و انکار
بدر علی بن موسی السهلی و بر سر شیره وقت خلع خلافت و استخلاص خود از ان گفت و انکار عمر بن عبد الوہاب
ملکه بجمه زدن این رسوم ملعونه را و اجرای تعزیر بر بعضی مرتکبین آن و غیر ایشان بر و انکار او
جور و شهرت و ظهور کائنات علی شایق الطور و کتب صحاح سنن و کتب تواریخ ایشان از ان معهود
و احتیاج طبری و حضرت امام حسن علیه السلام بر و انکار و انکار من امثالها چنانست
که کثرت و شناسافت بد که پس آنچه صاحب رساله فی انکار بر شایع آمده و تا بحکم طوری سلب کلی
حیث قال کسی بر ان انکار نموده قابل تاسف ماظران وجهت او را ماهران است و انکار کتب
که باطله اکثر اوقات از سلاطین و سبکوت نموده اند الح پس بعد در بیان این در ان وجهت عمر
و انکار آن اب مردم از زمان خلیفه در دو وجه اول فاء و بیوم شرح و بسط مذکور شده تمام صحاح

استجابة بت مستحق جواب حال من سار السبيل في هذا المعام طبع الى عماد الاسلام من تصحيح
 جوابه الذي اعطاهم واهم طه الله على رؤوس الامام سبي الله است الاطلاع التفصيلي على ما كان
 ابن النجاشي الوصول اليه بالمشقة الطوارق بوقوع بعد الكلدان من الميراث او فان منج برسالة
 كرام الشريعة نظر الى ما ذكره في حق من الحقيقة بعد تدهور النظر فيها شرح حالها وتقدمي بيانها
 وما لها من فائدة خاصة ودر بيان ابيك امام مالك كذا راجع اربعة المثلثات قابل جوابه
 وانكار المثلثات انما هي اجمال غيبية واصناف من وتقدم صاحب يداد ودر استاذ
 شريعة بطرف مالك خط محض است چه او شرف ودر بيان قول مالك بخارج منه من ملكه جمع كثير
 علمي اعلام اهل تسنن تفریح آبان نموده اند ملا سعد الدين تقار الى در شرح تعاضد نموده
 ودر جواب رطاب عن الخليفة الثاني كذا او منها ان شمع شمع الكاح وحي ان يقول لامر او منسج كك
 است كذا ودر سواد شيني نكسك الينا كذا او ما يود بد الخسني وخورا مالك والشبهه في معنا او ك
 الى اهل معلوم وجزوه زفر لار استي وشرح بيان الدين خفي الدبيب به نه نوشته ككاح المعطل
 وحي ان يقول لامر او منسج كك كذا او كذا مالك راجع هو جارية ككان مباحه حتى الى ان
 بطر است وخصي اخصين به به اهل تسنن جنين نوشته ككاح السوء كور عند مالك به الطاهر
 من قول ابن عباس رضي الله عنه وسو يقول انما اتفقنا على ان كان صاحبان النبي صلى الله عليه وسلم
 اصل السوء لانه ايام من الدهر والحكم الثابت حتى يظن ان سعة ولكن قد ثبت نسوة الا ان المشهوره الى اخر
 كذا ودر استكلام من جرحه واثبت ودر بركه ديب مالك باحت نموده است شخص الدين محمد قسطنطين
 وراجع الامور شرح مختصر وقاية در كتاب الككاح كذا ودر في الهداية شرح التعاضد به باج عند
 وقاضي جان كذا كذا حتى خود ودر كتاب الككاح نوشته ولا ينفقه الككاح لفظ السوء وحي بالطلوع
 خلافا لابن عباس ما كذا قال ابو البركات في كتاب الككاح في فصل المحرمات من كتاب كذا كذا

امرت

و بعضی کما حق الله مالک صوره المسئله ان لیسوا لاداره عدسی بدو العشره لایصح کما الجاد
مال مالک رج سوجایر انبی پس باوجود تصریحات این علمای فحول اگر افعال خطا بسوی بیان
شترق سازند و برسد فتنه که بواسطه این علما نقل می کنند احتمال خطا و غلطی که جاد خواهد بود
آیا آنچه متوجه شدیم که چون در خطای مالک حدیث تحریر شود که باید پس سبب مخالفت با آن رسا
چگونه خواهد داشت پس جواب این است که روایت کردن خبری مستلزم توثیق راوی می باشد و این
نست ضایحه که روایات بحسب و تشبیه اشغال که خلاف ضروریات دین است و کتب ایشان را
و بعد از اعتقاد و عمل بر طبق آن ندانند پس چه استنباط که مالک این خبر و خطا را صالح هیچ حکم
نمیشد بر وفق اینجین حدیث حکم کرده باشد نیز امام مالک هرگز قائل نخواهد بود نسبت و احکام
برای و نقل مذکور مالک خطا واقع شده و بعضی علما را که صاحب رساله نام برده در موفات
تبعیت صاحب این بوده اند و در روشی برای و قد کتب فقه المسئله خطیه صاحب برای و روشی
موجود اگر عقل آن برداشته شود کلام بطول انجامد و رساله بر سه مرتبه باید اندازد و مالک
درین مقام کلام علامه حلی دلال بر حکم فقهایی را بر وجه المسئله که امام مالک یکی از آنهاست بر حریص
نقل نماید که بعد از ملاحظه انهم صاحب رساله خطای صاحب برای و در انساب حوازی بطرف امام
قابل خواهد شد بخطه علامه حلی بر لازم خواهد آمد و موعظه که نماز می و غیر عبارات کتب مالک و
بر تحریک آن در سبک که حکم اهل سنت ابراهیمی البیت بلکه موجب تقدیم خود صاحب رساله
قال فی القاعه و التماسه معلوم است که مدسب الوخفه را خفیه بهتر میداند و مالک مالک الخ قول
در ماباب احوی بالقبول است نسبت بقول صاحب برای و خفی المدسب بود و نیز اگر کسی
فرسختن و متفرق البیت شده است و مصنفین آن سعی و بیع و بیع مذکور بود و این
مالک تعلیمی را و بعد از ملاحظه انهم از نسبت حوازی بطرف امام مالک باز نیامدن انصاف با صاحب

باعتصاف و صاف ستم بر جان العاصف سب قال العلامة الحلبي في كشف المحجوبين الاماميه
 الامام الكاظم عليه السلام و خالف فيه الفقهاء الاربعه انتهى و قال خليل بن اسحق المالكي في كتابه المعول لم يلج
 المشي بهاني و سب ملك و ما بعد اذ او علي بن محمد بن باقر كان لا يقسم لها و لو ر عليها و انما
 الكاظم لا جل الخ و قال محمد بن محمد بن محمد بن الحسين بن احمد العسفي في المسح الوحد على شرح القصة
 الغريبه في القصة المالكي و لا يجوز كذا المسح و هو الكاظم الي اصل الاصل في تنو ما حرمه مسلم ان
 الله صلى الله عليه و آله وسلم قال يا ايها الناس قد كنت اذنت لكم في الاستماع من نفسي و ان الله
 حرم ذلك الي يوم القيمة فمن كان عنده من شي ملحق بسبيد و لا تأخذ و اما انتم ممن شئنا المار
 و تقرر الاجماع على منه و لم يخالف فيه احد الا طائفة من المستدعيين و اما ما روي عن ابن عباس
 فان رجوع عنه نهى ملكه و ملكه و بطون منه القصة بباله و ان ذكره و قد توفيت و استلزم عدم العقاد
 كذا في القصة انما في المسح الوحد و لا يعتقد بلفظ الامارة و العارية و الحسن و الوحد لا فقهاء الاولين
 التوفيت و اثالث التوفيت دون الملك الخ و بر تمتع اجرامى و واجب يكونه و ما كان
 تحفه مد طلا العالي و كيد سي و كيم تصرح بان فرموده و در حقه الاماميه في اختلاف الاماميه منفر ما يدوجو
 على ان كذا المسح باطل لا خلاف بينهم في ذلك انتهى و در كتاب افصاح كه معروف مستحق
 و منفرق سب سب ما يد و انفقوا على ان كذا المسح باطل لا خلاف بينهم في ذلك انتهى و ما قطع
 نظر از همه كونه من صاحب يد به نقل مدنب مالكيه بكتبه پس اگر نقضش صحيح باشد لابد در
 مالكيه روايت جواز منه از امام مالك منقول خواهد بود پس اگر صاحب رساله و ابني از امام مالك
 اگر كتب مالكيه مشكوك بر كذا جي كه توفيت در صلب عقد داخل باشد و ان شرط ان توفيت كذا و ما
 آتده باشد را آورده و در بعد و رايقت تحت نقل محسن تقع او خواهد بود و اگر عامل قبول
 خواهد بود و لا باطل قبول خواهد كرد و الا حاشش بيان خواهد نمود و بالجلد و كتب مالكيه حرميت

در كذا

آن معراج است می و تخرج مدایه و تحت قول مصنف و نقل مالک هو جابر میفرماید و در اسوه همان
المذکور فی کتب مالک حرمت نکاح الممنوعه هیه نزل و انکار نیست از امامی از کمال مصنف
و احسان است الح کوثر فقط علمای المذهب انکار امتساب و از متد بطرف امام مالک محمود و
بکجه علی نه در این انکار ایشان شرک است کما نقل العالیس در حق او چه خوانند فرمود
و انکار او را ناشی از چه خبر باین خوانند نموده و توضیح بر این الدین حنفی المذهب در مدایه نوشته
نکاح الممنوعه باطل و قال مالک هو جابر الح کوثر و زینت نام صاحب رساله رفع خطبه از صاحب مدایه
در امتساب حلت متد بطرف امام مالک میفرماید نیست قال و خطبه صاحب مدایه در امتساب
تحریر متد بطرف مالک تطای محض است چه او متد و در بیان قول مالک بوزار متد نیست بلکه
بسی کثیر است علما اهل تسنن تصریح باین نموده اند الح پس در تفسیر و این جماعه که با صاحب مدایه
در امتساب بوزار متد بطرف مالک با صاحب مدایه شرک است قول خود صاحب مدایه را که علما
اهل تسنن در آن قول خطبه او نموده اند برای رفع میان خطبه او ذکر کردن از کلام شمس
ماده علی المطلبه توان نصیب خطبه او را در جمعی که صاحب رساله ذکر احوال نشان بر
رفع خطبه او میکند داخل توان کرد و پس با وجود تصریحات این علما محول اگر احتمال خطا
بسی ایشان مطوق سازند الح کوثر اگر با وجود انکار مالک از فتوای بوزار متد چنانکه فاضل
نورانی در احقاق الحق میفرماید لما بالغ الخفیة و السافعة الحاد و هم ان اکثر و ن فی اشاعه
حرمت ذلک و قرر و الحد و الفصل علیها حاف المتأخرون من المالک و انکره المتأخرون علی ذلک
انتهی و با وجود تنبیحات ایشان بر حرمت متد و شهادت علامه حسلی بر برات امام مالک
از ابحاث متد و لغوی صریح است متفق و منسحق که احقر العباد نقل نموده بر ائمه کبیر
از این امتساب ثابت نیست و نقل صاحب مدایه از این مصنفات سقوط نه بر سر و لا در

که در این کتاب آمده که هرگاه بعضی علماء نسبت به بی خطا بودن مطالب مذکور خود کرده باشند و او
 نیز باین ازان ابرار کنند و بعضی علماء مذکور خود و ثقات دیگر بر ازل اهل مذکور
 ازان نسبت نقل صحیح ثابت نماید مقبول نبوده و با قطع نظر از این کلام از عدم قبول قول مالک کلمه
 علامه علی بن ابراهیم علیه السلام صاحب الرساله اشع من کل شیء و قطع من کل قطع و اگر
 ثبوت خطا از بعضی اکار در بعضی مواضع مخصوصا نقل مذکور دیگری به لامل قطع واضح شود
 در این کتاب ثبوت آن در مواضع دیگر که در آن دلیل خطیه موجود نیست چنانکه از خطیه نسخ ط
 و تاریخ کافی کلمی بعضی رواه نقاه خود را در بعضی روایات که بحواب حدیث صحیح مسلم در روایت
 را بعد از جواب و بعد سوم بنهی که در او خوان نایده ذکر کرده است نقل آن گذشته خطیه نسخ روایت
 این روایت کرده آن دلیل خطیه موجود نیست و این می آید و با این که گوئیم چون صاحب رساله
 حکم نقلی که در آن دلیل خطیه یافته میشود بر نقلی که از آن بر است جاری نمیکند پس خداوند
 که بحواب شریف طائفه که با ثبات خطا در بعضی رساله این بر جمیع رسالت مطهر میکنند
 خواهد گفت خود را اما آنچه متوجه بود که چون در خطای مالک حدیث تحریر شده که باید الح گوئیم
 هرگاه از کلام علامه علی بن ابراهیم علیه السلام در تصحیحات مالک درین سقوط و منقرض حدیث مسند از امام مالک
 با ثبات رسانیدیم باز ما را حاجت بطاعت دفع ابکلام صاحب را باقی نماند و جمع ما گوئیم یعنی در
 شرح مذکور دفع سینه که صاحب رساله از بطور جواب ذکر کرده باین طریق فرموده عا
 مالک از روی حدیثی در رساله مذکور مذکور است و در بعضی روایات بحکم و تشکیک
 آن که خلاف ضروریات دین است در کتب ایشان وارد شده الح گوئیم پس قسم روایت
 بسیار شد و بحکم در کتب معتبره نیز دفعه است این خصوصیت و اگر نیست در این مقام
 این در احصاء و تطعی بودن مقام خیر روایت از کافی کلمی و تهذیب شیخ طوسی نقل کرده می شود پس

که در این کتاب آمده

که بعضی دیگر کافی در باب او روایت کرده عن ابی حمزه ثمالی است از ائمه هدی علیه السلام
یعنی از ائمه انا جنب الله و غیره روایت کرده عن ابی حمزه اسودین سعید عن ابن جبرئیل
عن سلمان الله و نحن بعد ائمه یمن عن ابی تمام احادیث آن باب شصت و شصت است
و اطلاع علیه طبرج اید و شیخ طوسی در تهذیب و کتاب الزیارات روایت کرده عن زید السجهم
قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ما لمن زاد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال کم من زاد الله
فوق عرشه و شیخ برکویه و قابل دلائل انجیدت بر تشبیه شده است که بطریق علی البیاض
رجوعه الی التذیب باطریق نظایرین گوئیم برکت عمل و اغناء بطاهر آیات و احادیث بر عطا
اعلی السلام جایز میباشد که بعضی در تلمیح ادب صاحب رساله بیان کنند که امام مالک
که امام ضروری که از ائمه بزرگ علم بحديث صحیح است که مقبول کافی است و نزد ایشان بود
مرد با جماعت داعی شده نامقات صاحب رساله بحديث را بر احادیث شصت و شصت
نزد و مناسب است که در حکایت که علما شیخان نوشتند که از ائمه هدی و غیره
طریق از شیخان اولی الامر واجب است بود و بتوانی علماء علی مالکی و غیره
شیخ عبد القادر پیش ما اگر یاد شود در تاریخ باولی در احوال سند معتقد است نوشته
اول سید که در آن ایام رسیدند این بود که چندین اصیل را بکاخ آوردن جایز باشد گفتند
پیشتر از چهار هزاره در عقد واحد جمع توان کرد و فرمودند که چون در عنوان جوابی مقید باین
سبب بودیم انقدر که خواستیم زمان از او بنبه جمع کردیم حالا علاج آن چه توان کرد
بر کدام خبری میگفتند فرمودند روزی از شیخ عبد الله بنی شنیدیم که میگفت یکی
از مجتهدین تائید زن هم نموده کرده است معروفند استند این الی علی بر این زنده اند
و بعضی نظری بر عبارت تو که کما فاکم اما طلب لکم من النساء منی و قلت و زبایع یاف

در باغ مازده زین رو داد استنشقه اما اینهمه روایتها هر جرح است و عمل از ایشانید و چون شیخ عبدالحق
 پیرانیه را در این طریقه جواب داده که من بیان اختلاف نمیکردم نه اگر فتوی با حاجت میداد و ما ششم
 و بیستمی بطبع باد شاه کران آمد فرمود که برین تقدیر شیخ با اتفاق ورزیده بود که از زمان چربی
 و حال دیگر بتگوید که این محرم دهل جا گرفت و بعد از آن بسیار جمیع روایات متشوخ فتوی داد
 که بطریق معتمد از زمان که میرزا احمد خواستن حاجت فایز در مدینه امام مالک حمد الله علیه
 و شیعه و فرزندی را که شوه حاصل منو و همیشه از غیر این دوست میدادند بر غم المیست و عجب
 و زیجا هم سخنان خیلی گذشت و محلی از این در نجابت الرشید که بشه مطای امام القسطنطنیه
 که در اینجا مدتی تصریح بر منع شوه اسناد کرده و منشی قاضی یعقوب و حاجی ابراهیم یک و می و دیگران
 و حجه القاب ملا و ملازمت نشسته بود و شیخ ابو الفضل مبارض شامخ شده و او ایستاده و الا بعد از
 جمع کرده بود و در نظر آورد و برین اتفاق افتاد و شسته برسد که شوه و بیانات میگوید عرض
 که با آن چندین روایات مختلفه بناسب که با کون است سخن تمام منو و شوه زد که امام مالک شیعه اتفاق
 سیاح و نزدیک شافعی و امام مطهر و امام کرانکه قاضی مالکی حکم با مضامین آن بکنند از زمان بدین امام عظم
 با اتفاق سیاح منو و وزیر بنی قس و عالی و حکم محل است این سخن بسیار مستحسن افتاد و قاضی یعقوب
 و از بیانات مدعی چند و در هم میگفت با و گفتیم امیر که مختلف قید باشد قضای قاضی سیاح علیه سکرت
 شوه و این سخن دارد و برین عوی سید فرادین قاضی را عجب امام سید خنده بآید که
 بسیار از مدعی و عصبه بن شیخ مبارک الدین بکر یا به یغالی و در ابتدا و ملازمت شیخ الشیوخ بهاب
 الصمد و روی و اخذ قیادت قاضی بدین شافعی از آن بزرگوار و طعن علیا رسیده و حق اینان و
 انضامی روایات حواله بکاشخان این محل ارفقاده و بی تفصیل باز نموده معقول شده و قاضی
 یعقوب بخیر گفت پس چه میگویی مبارک است که سیاح است با و شاه فرمود که قاضی حسین

مالک را درین باب فاضل مالک الحسان ساخته و فاضل محبوب را در روز باز معزول باشد و فاضل
حسین موافق در پیش خود بنده حکم کرد فی الحال فاضل حسین را وکیل ساخته و بی قولی چون
این حکایت و دستور در آنکه پادشاه در صحت انتساب جواز آن لطیف امام مالک بنده و صلوات
انتساب آنحضرت بر عهده فاضل واقع شده پس فتوای شیخ عبد القادر دوانیقی و اشغال آنجا در آن
و بای تو بنده برای پادشاه بر آن جواز بای فاسد بر فاسد باشد لیکن در این مقام بطریق دیگر که
بنحان آمده آنرا و افعال اکثر خلفای علما پس بیرون و مأمون و غیره که بموجب تصدیقات
نورانی و مستری در مجلس سیم از محاسن المومنین از خلفای سید و متصف علم و فضل و در
سبب این تمسک کرده و از آنرا در علم مالک را پیش میبرد و چون در شریعت نبوده و فاضل
و که پادشاه که حرف در سلاطین است تا پیش از آنکه فاضل فتوای بعضی علماء و با طلب که هم
فیضی و ابو الفضل بودند و آن بعضی هم محض به اصلاح کرد و اسائن پادشاه برای خود
او پیش آمد و خود حیل بی سرو پا بنده نهاده باشند بر اینست استدلای نموده و از آن
که این است و این است که اولی از هر دو سه مذهب که در تاریخ نوشته و در حال سلطان
نوشته چون سلطان فیروز شاه بن داد و شاه و کبکی همی رعیت تمام بفرام آید و در زمان دولت
بعلاء و فضل گفت زیاد و چهار زن اصول عقد بنیوان کرد چاره این که بصیت بعضی که
در چهار زن یکی را اطلاق گفت و بگوید عقد باید آورد و بعضی را می و بگوید پیش نهاد و بگوید هم موافق
طاعت پادشاه اسلام بفرموده از و کالت پناه می فضل الله که بگوید که علاج آن چیست
جواب داد که منور در زمان حضرت رسول علیه السلام بود و در عهد خلفای بر طرف شده و
آن روز در وقت امامی که فرموده از ارباب اسلام اند صحبت اگر سلطان آنها را میگوید که بگوید
و علمای منتظر آن شده گفت و گوی بسیار واقع شد چون مسلم و شیعه و مسک و در میان

در میان آمده و معلوم شد که متوجه دوران منتهی بوده است هر چند سلطان بسیار طایفه مامیه عمل کرده
 و در کتب قدیمه مذکورین راجع به منکشف است این قول این حکایت عجیب را از حکایت اولی است بدین
 حکایت علی بن الحسن صاحب الدین تصریح است با یکدیگر در شاه مجبور و حکایت پناه بر فضل از شجاع طایفه
 مامیه عمل کرده و در کتب قدیمه مذکورین راجع به منکشف است و در کتب قدیمه مذکورین راجع به منکشف است
 خوش آمد و در کتب قدیمه مذکورین راجع به منکشف است و در کتب قدیمه مذکورین راجع به منکشف است
 اکابر برین تقدیر اگر که در شخصی که بشمار فرقه مامیه عمل کرده یا قبول کسی که موافق سبب مامیه مجبور
 شده برای او کرده مسلخ استلال باشد احوال علمای شریفین مامیه که در فتوای مامیه متوجه
 مسند منعی باجن مذکور در این حکایت اندوخته می دارد که احوال این کبار و نیکو را که اعتبار جمیع
 خود اعتقاد بصحت و جوایز شده دارند ترک کرده با احوال و افعال کسیکه ظاهر از خلاف در سبب خود
 محض با عرض احوالی نه حکم بر دلی به تحت علمای مامیه متوجهی بکار آن داده باشند و کسیکه همین
 غرض فایده را با اعتبار بصحت و دیانت از کتاب متوجه بوده باشد استنباط نموده آید فایده
 ساده در نقل بعضی شباهت مخالفین که در باب استنباط اصل مشروطیت شود از ریکه مردم
 تمیز بیان مسوده شده اند و بیان جواب با صواب آن موجوده عدیده مخفی فایده که هرگاه در باب
 واضح گردیده که اتفاق اهل اسلام با حجت شده و تجویز آن در عصر حضرت رسالت واقع
 شده و از اخبار و آثار که شرطی وانی از این مذکور شد ظاهر گردید که این امر من المسلمین شریعت
 عام و دینیه پس بعضی از متجسسان هستند که در اصل این محل مفاسد کثیره از ماضی خود باز
 و عوار و بسیارند و در نظر عوام است سبحان و سماع این امر را جلوه که نمایند و لالت بر کمال
 سخاوت آنها و در فساد حقیقت استخفاف است بشریت غرور استخفاف بکلام اخبار و عقرب واضح خواهد شد
 قول حال جواب با صواب اولی و الا با حجت می شود و کیفیت اتفاق اهل اسلام بر اجابت شود و جواب

فایده دینی و حقیقت اخبار و آثار و روایه یافته واضح گشته قسطنطین مع تقابل پس به یکدیگر تفصیل
مسئله فاضل به صاحب شاه عبدالعزیز و بلوی بحال سلامه چنین گفته اگر عاقلی و اصل متعادل کند و آنچه
درین عقد فاسد چه بعد است که بر آن منافی شرع و مفاد حکم الهی است از اینجا یضیع اولاد و اولاد
معدومی نشان ندهد اگر چون اولاد این شخص در هر شهر و برده نه تشریف شده و نزدیک این شخص غایب
نماند به سیدان این شخص نیز تشریف ندهد بر آنجا ممکن نشده و نشان اولاد و اثباتی ترمیم بر خاسته و اگر باطل
آن اعلام تفصیل نماند باشد زیاده و در سوائی است زیرا که نکاح آنها با کفار و هرگز صورت نمی پذیرد
و از آنجمله و طلی موطوره پدر و پسر متباین نکاح بلکه و طلی دختر و دختر و دختر و دختر و دختر و دختر
و غیره و آنک من المحارم در بعض صور خصوصاً در مذکر و مؤنث که در عرصه یکماه بلکه زیاده از آن نیز علم
بجمله زن حاصل نشود و خصوصاً همین شود و وقوع شود و سفر هم دراز باشد و در هر منزل اتفاق
تسویه یا عقد و در هر تنه علق و کله زود و بدو بعضی از آن علومات دختر آن تسویه شوند و همین بحکم
بعد از زده سال از آن سفر رجوع کند یا پسر او یا برادر او بر آن مبارک بگذرد و آن دختر آن
تسویه نماید با نکاح کند و از آنجمله است عدم تقسیم میراث کسی که متوفای بسیار کرده باشد زیرا که زود و
معلوم نیست و نه عدد آنها معلوم است و نه نام آنها و نه مکان آنها پس تفصیل امر میراث لازم آمد و همچنین
تفصیل میراث کسانی که از تسویه پیدا شده اند زیرا که نام آنها و اوزان آنها معلوم اند و از یکدیگر خبر
در رد و بی معلوم شود تقسیم میراث ممکن نیست و نام و یکدیگر صفات و در نه از ذکر و آن نوعی و محض حرام
معلوم نشود سهم یک و آن هم تعیین نشود اندک باشد یا جلد در ضمن تفصیل متوجه جرم زدن امر میراث
خصوصاً امر نکاح و امر میراث هیچ لازم می آید انتهی اقوال اسکندر و خاست ایام بدو حل
بجمله و بدو اولی ایکه اصل متعادل عقد فاسد نامیدن و در آن احتمال اشتباهی به مفاد متعلق بود
حقه یعنی ششصد است بر خدا و رسول چه اصل متعادل اتفاق مباح و در سبب سینه عمر خود اخبار بود

از آن

بند

بود حسن پسرش نبوت رسیده و کاشمش فی رابعه النهار و صبح در روشن گردیده بالحدود طعن بر سر
 خدا کردن و خود را با ما نیست شمرن با عقل هیچ عامل بسیار از انبی کلام الرسا که این پنج صاحب
 در جغایم زبان و از بهر کرده چون جایش خلاف شرط این عمارت است لهذا عرض در زنده عمر جواب
 مطلب سپردار و میگوید که هرگاه صاحب نسخه با ما است قرانی و بیانات برانی و عهد متواتر کرده و از
 احادیث مرید حضرت امیر علی السلام که شیعه و سنی و کتب صحیح خود روایت آن کرده اند و از روی زبان
 معتمد نیست از این اظهار و صحابه که بعضی از آن در جواب فایده ملاحظه که شده و ندی از آن در جواب
 فایده حاشیه مذکور خواهد شد منسوخ شدن آن به ثبوت رسیده و در صورت حکم فایده متعین اشیاء
 خدایی اگر در رسول سید الهی و ابوالایده و ابوبکر باشد از طعن و تشنیع بر خدا و رسول کفایت و در این
 دادن است آن و از کلام شیخ عبدالحق و بلوی ظاهر میشود که ابا جعفر محمد در زبان سید الانس و الخان
 و شیاع بوده و کلامش در کتاب تاریخ ابودیه چنین است که متعده مباح بوده و در اسلام ماعود غیر علم
 گردانیده شد و رفع که الی ان قال بعد از آن حرام گردانیده شد انشی و سابق از روی کتب کمالیه
 ثبوت پیوست که برخی از صحابه مانند عبد الله بن عمر و عمران بن الحصین و ابن مسعود و ابن عباس و غیره
 حامل کجای رسیده بوده اند پس اینها تشیقات و حق ایشان جاری خواهد بود و نیز چون عبد الله بن
 متعده او بود و جای از حوال طبری ظاهر شد و معلوم است که زبیر از عشره مبشره و ماور عبد الله بن
 اسامه و خرا بکر بود پس نسبت چنین مناسبتی زبیر و زعفر بن خلیفه نمود و ما به سنهاراه دادن
 کمال بی ادبی است و همچنین ذهب امام مالک و حکایت متعده کردن اگر بادشاه و غیر و رنسا که
 علمای سنیان و ملاحظه احادیث نشان مذکور کرده پس تشنیع بر کتاب محل تسبیح و تجویز آن
 خود را اولی الامر و غیر الی غیر کردن و این بزرگان را که پیش از این زمان بعد از این و دیانت است
 انشی اقول از کلام شیخ عبدالحق محدث بلوی قدس سره نبوت شود و بعضی اوقات سید انس جان

ظاهر شود و آن مسلم است پس اثبات آن از قبیل انصاح و اصحات ماست کلام در طرفین صحیح است
عدم طرفین است و اثبات طرفین صحیح بر آن ارجاع حضرت امیر علیه السلام و دیگر هم غیر بجا که ام
ثابت شده و آنچه گفته است که سابق از روی کتب مخالفین به ثبوت پیوست که برخی از اصحاب علم
جوابش ز فایده ماله که شده پس اعاده محالی و آنچه این متذکره داده بود بن عبد العبد بن الزهیر فاده فرمود
پس حال این خیال محال در جواب فایده ماله در دو به ششم که شش فایده و محبت نجات همه و
فایل بودن امام مالک بواجبه و شش کردن اگر پادشاه و غیره و شاه و در فایده خامه که شش
نماز و و بیستم که بیستم میزد و بیست جاری می شود در نکاح و طلاق مشکلی که اگر عاقلی در
اصل نکاح اعلی کند بداند که درین عقد فاسد چه مفید است که چه نهانی معرفت سبکسال رید
با چهار زن در عقد نکاح است و بعد از یکماه از انهار اطلاق داده به بخارا رفت و در انجام حرمین
نکاح کرد و بار بیست و علی بن القیاس و این سیاره مطلع شد که این زمان عاقل شده اند پس بیست
بسیع اول و از آن می چون در هر سه و در هر سه منتشر شده و در و یک شخص نماند پس رسید
رسید آن و در هر سه نماند شد و مثل اول و الزامی بر بیست بر جا هستند و اگر آنها از قبیل امانت باشند
زاده تر سوا می است که نکاح آنها با کفار ضرورت نمی مند و از انچه دلی موطوعه و در هر سه که در
و در و دختر و دختر و دختر و دختر و در بعضی صورتها چون نکاح و در سفر واقع شود و
سفر هم در از باشد و در هر منزل اتفاق نکاح جدید شود و بعد از آن طلاق دهد و در هر سه که در
و در و در از آن طوفا و دختران متولد شوند و همین شخص بعد از بازده سال از آن شریع
کند یا پس او یا پادشاه و بر آن منازل بگذرد و آن دختر نکاح نماید و نیز در صورت
و در می اند عدم تقسیم میراث کسی که نکاح بسیار کرده باشد زیرا که نه جدا و نه معلوم است
مکان ایشان که انقطاع به الی آخر حال و همین قیاس فاسد و استنباطات مذکوره

مذکور به بدلق اونی جاریست و صورتیکه مثلاً جاری که از شهری دیگر میفرستد باشد و در هر شهر
 بخوانی بسیار اشباع نموده بکلیسین خود در آورده بیاشارت و و علی باینجا کرده لکن اوجده الله صحت
 غیاضه باشد و یا هیچ آنها نیست بسیار صحت و دیگر نموده و بدی دیگر میفرستد باشد پس این اس و
 عین ال خلاف را اسوده باشد و در حقیقت طعن و تشنیع بر اصل اسلام و احکام شرع است
 مطلق است لیکن تشنیع عن الفیض و تحفظ عن طعن اهل حق صراحت طعن بر اسلام مذکور اهل حق را
 بر ف سیام طعن و تشنیع ساخت و در حقیقت این شکوک و شبهات مقتبس است از شکوک است
 او که در صلیح حدیث و غیره واقع شده بود و چنانچه حکایات و مواضع خلیفه ثانی بر احکام ربانی
 که بر زبان در بیان حضرت سید الانس و الجان جاری شده شاید صادق این مدعاست و مگر آن
 شرح و تفصیل جوابی که طاعت و قاعده جناب مستطاب علی القاب که دیباچه این رساله مذکور نام
 بنامش خلعت شریف پوشیده در پاسخ شبهه موهبه بعضی اهل خلاف بان اشاره فرموده و در
 تفصیل آن در فایده اول از توارید این رساله نموده بودیم و اینجاست که نام و توقیت مرام آن
 عالی مقام که بتأیید ملک ملام با فاده آن پرداخته بود و در حکایات غنی ظاهر و روشن کردید اگر متوجهی تو کم
 ناید که مفسد تشویه که علی بن ابراهیم بن المومنین بنکاح هم لازم کرده اند شده باشد بکلیسین بسیار
 چه بر عزم ایشان در مخالفت استشهاد شرط است و معین واجب است بر آنکه که بر گاه از زده اس
 مفارقت نماید اینک و صیت کند بسیار بکار خود را با ایشان حال ازین و با اینهمه خفای حال خل و
 اشتباه و قریبات صورت نمی بیند و در جواب خواهم گفت اما امر و صیت ناک و قاعده او با حیرت
 پس در اعتقاد ما مستمع را زیاده تر از این انجام و درین باب لازم است چنانچه از قدامی علمای
 جناب شیخ شریف در جواب این شبهه تصریح بآن فرموده و شرط است که متوجه باشند و مقتدر از خوان
 ایمانی خود را و یا در صورت تعدد آن قومی از اهل آن شهر از حقیقت حال آگاه سازد و در

که استخوان در این حال بنی لازم دارند و اگر نه زدی متولد شود و از مطلع سازند تا از نفقه و مالک
علیه من حقوقه فاعل نباشد پس انساب و اشتباه و اینجا هم صورتی بدیده و اما حال اشتباه
پس از اوضاع انساب و ارفع اشتباه و البته من بعضی تحمل خالی از تحصیل است چه هر دو شاید مذکور
چه لازم که اگر عرصه باز است سال زنده و باقی باشند و هرگاه در این حیات متعارف باید از وقت
مابقیال بعضی من بعضی قدم مقدم و مستفاد بودم بعد بودم حاصل نباشد تکلیف بالبعاد الی العود
المطهر و لا سنا و اکان اشبه و همین علامه اقامت شان در آن ایام و این مدت بدیدی
است صنوف حوادث و فردت فاعل سبب شست ویرا کند کی الی طبری بعدی دیگر و سکنین
بیا آید سکر و مخصوص سرگاه انشود از متوطنین آن بلده نباشند پس از آنجا که تا وقت معاودت
او بدین بلد محالهم مانده باشند تا این میجاری را که فاعل محض است آگاه سازند و لیکن برزنا
فذلک پس از آنجا که شکوحت مطلقه او و اولادی که از آنها هم رسیده بالخصوص در مسکن شان با این
متوقف باشند پس محتمل است که در شهری دیگر کی از خراسان باور جو و چون این مرد میجاری
فاعل است و شاید آن دنبال آن جمیع آن شهری شهری رفته اند آگاه شدن ناگه بسیار شوار
میجاری و صورتیکه چندین مردمان از سکنه بلده نمانده در یک شهر مجتمع شده چندین زبان و آوده
آن شهر را بشهادت شایدین معین و استکباری نموده طلاق داده تشریف شده باشند پس معین
آن و غیر با چندین زبان و اولادشان هرگز صورت نمیتواند بسته پس اگر این مفاسد
در شد لازم است در نکاح هم موجود است لا محصی عنه ولا محید فالفرق میجاری رسیده و لیکن برزنا
عن ذلک کله پس مردم این شناعات و جرایم این استیادات و خصوص موطورات ملک
پس خود ظاهر است از آنکه احتیاج چشم مطبوع و تحصیل داشته باشد و اینجا است که از سر اصل
محصل شدی و اول اگر قصد باین جواب نجه آنها عشریه در دفع بعضی جمیع اولاد و غیر این که صاحب

که صاحب عقد بر عقد تنه لازم کرده بتسلیم کلی که صاحب رساله ذکر کرده نیست فرموده الزام صاحب
 عقد و در نکاح هم جاری نموده طعن را بیشتر که آورد و داده قضی این اعضاء هسته اند و
 غیره و بعد از فهم بیشتر که طعن میرانست بچند وجه اول آنکه صاحب رساله تشیع صاحب عقد
 که بر عقد تنه وارد کرده در نکاح و طلاق هر دو جاری گفته و در بیان آن شروع از اجرای شیعیان
 در نکاح کرده است مثل آنکه اگر عاقلی در اصل نکاح مایل کند الحال که لزوم هیچ شناخت بر
 نفس نکاح و اگر در بل بر طلاق که طاری علی نکاح می باشد بیان فرموده حیث قال زیاده
 زن و در عقد نکاح است و بعد از یکماه مثلاً آنها را طلاق داده الح پس تا آنکه الزام است
 بر طلاق است مابعد عادی او که الزام آن بر نکاح است مطابق باشد و از یک سو هم این شیعیان بر
 نکاح از هیچ عاقل متصور نیست لهذا صاحب نهم بر آنجا عشره ابراد آن بر طلاق نموده در نکاح
 قال بالجمله بعض مذکور در صورت کفر فراق و یا حاکم طلاق ظاهر آورد دست پس بکین طلاق را
 میرسد که بر طبق آنچه فاضل شافعی در تنظیم افاده کرده است مانند کفری که مذکور بود بر طلاق
 جای و غیرت و باس و باسوس را که باجماع علی و کل محمود و اصداد آن مدعوم و مطرود است از هیچ
 برکندن نیست بلکه اگر عاقلی در اصل طلاق مایل نماید باید که درین عقد چه منفی باشد که نهان است
 شرع و منقاد حکم الهی است از آنجا که است تصبیح اولاد و اولاد است و نه از آنکه مثلاً هرگاه
 شخصی در شهری وارد کرده و بسبب طول غیبت او را شیعیان بجهان آمده خوف وقوع در زنا بخواهد
 نکاح نمودن عاقلی سبب لغوی واجب کرده تا بر این نکاح نموده اتفاق علق برود و داده و بعد
 پس از اسباب او را طلاق داده بشهر دیگر وارد کرده و در آنجا بر سبب طول غیبت و بیابان
 شیعیان پسین دست بر محل آمدن چنین در آنجا چون اولاد این شخص در شهر و در هر دو شهر
 و نزدیک این شخص باشد رسیدن این شخص به تربیت آنها منتهی شد پس اولاد را باقی بر دست برجا

بلی تهرمان و در هر یک کماح دایمی با نفع و اجابت یا آنکه ششصد بیست و هشت و هشتاد و هشت
بمکمل عادت ششصد که در فایده عاشره بدی از آن بدو است افضل از کماح دایمی و طلاق الغض
البیاعات کما هو مخرج فی الحدیث و اصل در آن خطر است چنانکه صاحب برادر و حق او بیفرماید
ان الاصل فی الطلاق انما هو الخطر لما فی من قطع الذی یعلق بالمصالح العنیدة و الذی یؤدی الی
مما یجب تحذیر برادر بی که بکمان ششصد افضل و اجابت یا از اعظم سنین بدی باشد باز اتم شناع
شرعی بر آن برایشان طعن میکنند بعبایه الزام بدو را در بعض البیاعات که اصل در آن
خطر باشد جاری کرده طعن را ششصد که او را در آن خبر و عقلاً مناسب سیوم که
تشیعی صاحب رساله در طلاق جاری کرده اصلاً گردان نمیکند و پس باید و در وجه رسد
و که طلاق نزد ما سه قسم است یکی احسن و دوم من سیوم بدی چنانکه در کتب و رسد ماکر
بین الطلبة است موجود قال فی شرح الوفاة فی اول کتاب الطلاق احسنه طلقه ففقط فی طلاق
فی حد و هو الشی طلقه غیر الموطورة و للموطورة تعلق التکلیف فی اظهار لا و علی فیها فبین
تخیض و بدیة ثلث اونیان بره او من فی طهر لا رجعة فیها او واحدة فی طهر و طبیعت فیها
او حیض موطورة و تجب رجعتها فی الاصح انتهى بنوع من الاختصار پس در طلاق احسن و من
بجبت وقوع آن در طهری که وظی در آن اتفاق میفاده باشد احتمال حمل و علوق نیزگاه
احتمال حمل در آن نباشد پس تولد اولاد و در قریب سنایع بر آن چه منعی دارد و در طلاق بدی
اگر چه احتمال علوق و تولد اولاد و ترتب سنایع بر آن منصوص است لیکن بر بدی صبح خصل
واجب است کما طهر الان من عبارة شرح التلخیص طلاق بدی داده رجعت
مکرده پس نزد ما سنایع بجهت بدی بودن طلاق و سوء استتات او و عدم اصلاح آن
بیشتر آمده تا از بعض طلاق بخلاف عقد منع که کو با طلاق در ضمن آن عقد مندرج است و شرط

و نوعی غیرین فی طریقه اولی فیه که واقع شایع دارد و است در این از سر معدوم پس احوال محل بعد
 و طریقی در این مایه و شایع سوره صاحب محمد بر این واقع باشد و هرگاه فرق در بیان
 بعضی طریقی در این مایه و شایع برای بر اول معلوم شده و این کثرت که از این شایع
 دارد و در شایع طلاق نکاحه بایان و نسبت پیش آن بعد از اتمام دی شان و بر مجموع مخالفات
 فاجده سلطان جبار و شایع طریقی فاجده شایع بر صاحب محمد فاجده کردن بعد از این جبار
 چون در این مایه زمان نیست بلکه شایع اعتبار دارد و بر قدر زمان را که خواسته باشد و جبار تعدیم
 هیچ کند و نیز اعلان و شود و آن نیز در نسبت چنانکه نزد ما در دم در نکاح و ای شریک است پس اگر
 متعجب در حالت سوره بر منزل به نسبت زن را بقدر طاعت و کمالش وقت که فوج شود و دوم اگر
 این قدر زمان برای مایه مبر حیا که بر واقعات حال ایران زمین اندر برین نظر رکعت است
 کثرت اول و این شخص و انتشار شان در اقطار و دیار و را نیز نسبت شان رسیدن و شواهد و کثرت
 عدم شود و انتساب اول و بطرف شخص متعدد و محض قائل که در مقام محبت که کمال سبب نزد
 کافی نیست پس بصح اولاد و املاک معنوی شان لازم آمد بخلاف نکاح و ای نزد که اولاد بابر
 معدوم و درون ملکات انقسم کثرت و اولاد که انتشار عدم تربیت و املاک معنوی شانست غیر
 تصور و بانیها رسیدن چهار زن برای نکاح و ای و هر زن و شواهد و ثانی محبت اعلان
 آن دو و شود و حصار مجلس عقد یا بشود و کمالی که در نکاح شهادت شایع نزد با جبار است
 که است باین انتساب آن اولاد و بطرف شخص جاز پس اگر با وجود ثبوت سبب طلاق اولاد
 انشخص بصح شان خواهد بود این شهادت از تصور لازم خواهد آمد نه انفس نکاح و طلاق
 خلوت خود که در آن شهادت مکرره از عدم علم به ثبوت نسب و غایت کثرت اولاد که در صورت
 مکرره از لازم شود لازم آمد و از و مبرین تمایس مفاسد و استبدادات مکرره طریقی

شایع

اولی جار است در سوره که مثلا جاری الح کوئم این الزام محب تر از الزام سالی است زیرا که ثبوت
نسب و اگر کثیر نزد ما موقوفست بر دعوت نموی چنانکه در قنادی حسابیه مکتوبه الامه و اجازت
ما ولد لا نیست السبب من المولی من غیر دعوت و فی شرح الوفا به لا نیست نسب له با ای ولد الامه
الا به دعوت سید ایس اگر نموی دعوت خواهد کرد با بنطریق که علق ولد و محالست مملو کثرت کثیر از
من است طفل مذکور ولد او خواهد بود و در پرورش او داخل پس تفسیح و الماک معنوی طفل غیر لازم
و اگر از نموی اتفاق دعوت بخواد پس با طفل کثیر ولد دیگری خواهد بود بکاح و در پرورش
او و با مولای کثیر داخل و یا این الام خواهد بود و آن خود شریعاً فیباع است در ضاع آن بطلان
لازم نمی آید و تا مع آنها دست دیگری نموده الح کوئم این الزام بدفع تر از سایر و منوف
تجملات ارشاده آن لاحق زیرا که در صورت بردن استنباط بر شش واجب است فی الجمله
من اشتری عار نه فایده با و لا تسبها و لا تعلها و لا مطالی فرجهایست و حتی سینه با و لا اصل
نیه قول علیه السلام فی سمانا و طاس الال لوطا لجلالی حتی یضع حملین و لا الهیالی حتی یسجن
محصه افاء و جواب الاستبراء علی المولی و دل علی السبب و فی المسند و هو اسماء الالملک الله
لا نه مولد و فی مورد النفس و نه الان الحکمه فی الشرف عن براتة الرحم صیانه للعیاه المخرجه عن
ان حلق و الانساب عن الاستنباه و ذلک غبه حقیقه الشغل و لو تم الشغل با و مخرم و مو ان
یکون الولد ملت السبب بحسب علی المشتري لا علی البائع لان العله فی المعصه اراده الوالی المشتري
هو الذي بریده و ان البائع محب علیه الی آخر تا قال پس اگر در اوقات اشتراک کثیر را حاصل ظاهر
بعد دعوت مایع اول از خواهد بود و الا بعد دعوت از مشتري علی ما فصل فی کتب الفقه
و راجعاً تو هم فیباع اولاد اصلا نیست فصل عن حقیقه نه پس این را من و منسب الی خلاف
یا السوره با سلو و در حقیقت طعن و تشنیع بر اصل اسلام و احکام شریعت سید الامام مملو نسب الح کوئم

الح کونم و بقیام صاحب رساله ختم از عاقبت از پیشی رسیده زبان بدست کوی گشت ده دانسته جهان کرد
 که صاحب محکم و کلام واقع است که بلو من در اول کون صاحب رساله با او پیوسته او پیوسته او پیوسته
 و کون الرسول که او که او احدی از اهلین و شیع بر اصل اسلام تویم میگوید بلکه مستند برایت
 اسلام از مجموع منابع جالبه السلام بنیاد و صاحب کتب غیر بر همین طایفه احتمالات مشتمل بر مکتوب
 کرده باطلان آن با نظر وجود است شود و بیان حرمیت آن موجب طهارت ذیل شریعت
 نیز از ادوات مجتهدان نادر و اگر ده و انظار واقع شد که شنیاع وارده بر متن اصلا بر کلام
 وارد نیست و پس متوجه از منبر علماست که در شنیعات وارده بر آن بر کلام شکی نیست
 فوج که در انرا شکی بر اصل کتب از عجایب او نام است باجمعه بطریق خبر خواهی صاحب
 رساله عرض کرده میشود که مجتهدان فقیه غیر وارده که هر واحد از جمله اهل سنت نزد کتب
 آن تا درست نمایان سان شتاب است اندکی غور فرمایند که اگر سوامی فقیه دیگری از علمای
 اهل سنت متصدی جواب مای میشد جواب مجتهدان غیر وارده چهارمین است و کلام را در
 دایمی طرافت نیست خود در حقیقت این سکوک و شنیعات تنقیص است از کلام
 اسلام او که در صلیح حدیثه و غیره واقع شده الح کونم هر چند جواب اجمالی از سبک دارد
 او از فایده رابعه گذشته لیکن بنابر مزید انعام در جماعه ثانیاً عرض کرده می آید که قصد
 حدیثه فضیلت جلیله است برای امام ما اگر صاحب رساله را در بنیاب آیه کلام بابت السلام
 پس نوی و همین میزان چیزی در بنیاب نویسد ما معلوم او شود که انهم شاهدوا الرب و اما
 فوالله بار خدای و عده تحصیل جواب آن در فایده اول از فایده این رساله نموده بودیم
 که تویم صاحب رساله این عده در خطبه رساله خود نموده است نه در فایده اول پس در بقیام
 اصلاح نسخه خود فایده اگر نویسی تویم کند که مقاصد کثیره که علی قیاس سه نسبت کلام لازم کرد

شده و باید متنبه باینست که اگر کسی بگوید که این عقد در بین ما فایده اشعار بر این عقد است
که نشاء و تقصیل آن مختص است با یک طرف و نه با هر دو که همان خود ابطال این عقد خواهد نمود و خواهد آن عقد
بنشیند و او بعد از اینست که اگر کسی بگوید که ما را حاجتی بطرف اینکدام داعی نیست چه انفا و چه
فرق در میان نکاح و با و نه مطلقه مبین شده و اما حال اشتباه پس از ارفع التباس
جامع اشتباه دانستن محض حاصلی در تحصیل نیست که کوم در وقوع است به دو وجه اول آنکه این شرط
در طلاق نزد امامیه که ایشان دو شاهد و دیدن شرط میکنند و همچنین جاریست در عامی امور که شارع
در آن ایجاب دو شاهد فرموده پس اگر کلام شافع باشد لازم آید که شارع این مال اندیشی را فرموده است
مورد ترک لطف بر یک طرف کرده باشد چه اگر نزاع باشد معنی سهین افع میشود و دعای هر دو شاهد
تا آن عرصه لازم نیست پس مساوی است در تقسیم شرع شارع حقوق مردم صنایع و اختلاط و معاشرت
واقع نمائیم و اگر بگویند که ما شاهد و اگر گویند که شارع اگر چه نصاب شهادت و کس را
فرموده لیکن زیادت در آن ممنوع نیست کوم مزوج فی اسفورا از زیادت و بشود و کلام
مانع است که زلفای سفرد بکامل اسلام واردین منزل الوجود امر شایع با اعلان
نکاح و فریاد حاجت او بطرف آن باریانجات نکاح و است له شاهد میکند و میم آنکه نکاح نزد
ما از امور دینی است که شهادت صنایع در آن جاریست قال فی الهدایه لا یجوز للشاهد ان یسئل
لم یحایه الا بالنسب الموت و الکناح الخ و استبعادات عادیست که تیره شود و معاینه و سعی میرند
یا از شهر وقوع نکاح بدین شوند و ما که کلامی زنده ماند و در بعضی شهرها عن ذلک پس از آنکه که سکوهاست
مطلقه او و اولاد که از آنها هم رسیده بصورت مساکن نشان باین وجه موقوف باشند پس غفلت که در شهری
الخ کوم و البش انما فرموده که در طلاق نمی احتمال محقق نیست پس حذر از آنکه بگوید و اگر بگوید
بوجود و اندیشاندن و بر مبادی طلاق شده است طلاق از این طبعی طرف اصل طلاق غیر شود و در این

نزن من تا آنکه کلام پس از نوم این شناسات و جویان این استعدادت و خصوص موطوات بلکه
 بر خود ظاهر ترست از آنکه استیجاب چشم سید و فضل داشته باشد الخ گویم چون حال ملک بین معلوم
 که این تسامح تناسلی بان ندارد پس ناچار و چه رسد غلط ملک با ظهور پس اگر صاحب رساله اصل حوا
 را مع نزل و کرمی بخود نهایت مناسب بود و میگویم اگر در و این شبهه بر دهنده مخالف است
 از روی و آن بر محل میبایست که هزار ری و ده یکسر نوشته این مشتری از ابرو و ماله و
 نیاک و ماله و حیفه اثبت النسب مع الطبع ماله غیر علق من ماله منی پس باین میباید شد که
 کلام باین مشرقه کند و کلام دیگر باین متوجه و همچنین باین جنوسه و سالی و بعد از مدتی از چهار
 که این کس با آنها معاشرت کرده چهار دختر مسلمانند و این چهار عاقل از آنها انعامه الاقران چهار دختر
 و شش کس و در شش و از و این سابقه و در اطلاق داده با این چهار زن که دختر آن بوده اند
 و بی شکت بدست آمده عقد نماید پس همان مجد و لازم آید باین نصیحت در سو او این مسئله است
 حکما باین است و علاوه بر آن چهار و علی دختر و خواهر و عدم مکن برادر برست اولاد و خصوص
 این مسئله هم لازم می آید علی بن عباس با قال فی المسئله که این احتمالات و در حال اقرب ادلی است که
 و در صورت نبود و علی احتمال داشت که شاید آنها عاقل شده باشند و علق و احتمال
 اشتقاق حمل او را باعث بر مراعات مزید احتیاط از مواقع شبهات کرد و محلات این مسئله که احتمال
 حمل بحال احدی سو او حیفه میکرده و علی ممکن است که بواسطه جسی این لطفه را مانند سیر شده
 غناه و در رحم آن زن رسا چیده باشد پس بصورت انزو و میجاریه عاقل از حال اهل و عیال
 ریاده تر و خوف وقوع و راد و بیلاک و ضلال بوده باشد استی ادلی این جواب طرفه ترا جمیع
 جوابات سابقه است بیانش آنکه علما اما به نیز منیل این مسئله بل اشنع از آن قایل اند
 چند و بیشان طبعی که عمر شش و ده سال باز یاده بر آن باشد اگر چه جعی با مقطوع انکر باشد

و دوم هشتم که بوقت دایمی باشد بعد از دخول در فصل با و بر پنج برابر و شش با و با و ماه از وقت
و طلی یا وقت ولادت گذشته در مقدار است با و له با طفل ناسی میشود و او را باقی دل از خود دور
علا شد این دعوی باید شنید پس باید دانست که علامه حسنی در ارشاد افادان و کتاب اشخاص
در مطلب ثالث از مقصد خامس که در لواحق نکاح است میفرماید من پنج عشر انما را و در کتاب
خصیا او میگوید با و له با عقد الدائم بعد از دخول قبل او و در او مضمی ستمه شهر من من ابوی
عشره طلی بدو لم یحزله بقیه استی ما اردنا نخله در مقام بر تمامی الفاظ این روایت خصوصاً لفظ
خصیا او میگوید با و لفظ عقد الدائم قبل او و در نظر ما بدو است و نیز در مقام مذکور مصنف
و او و طبعها از این عالیه المزوج استی حالا بفرمانید که این روایت در دینی که از تفسیر کسیر نقل
فرموده اند چه فرق است پس اگر شخص سستی یا مومنه شوکمل نکاح بکند نزد امامیه با و علم
ایمینی که بچه از لطفه زانی پیدا شده است بر آروغ خواهد بود چون در مقام خصیه دست بر آن
انامیه زده آنها را شریک غالب خود ساخته اند پس آنچه صاحب رساله در مقام شنیعات شنیده
بدیده بر خفته و آورده نموده است ایشان را حاجت جواب آن نیست صاحب رساله خود از طرف
ایشان پذیر جواب خواهد فرمود و اگر چه درین مقام فقیرا چه بسیار در جواب این تشیع محاط
لیکن بعضی را بخوف لزوم طوالت تعالی و بعضی را بسبب نقصان آن انجامه سناعت را بطرف
که خارج از شرط این محاله است ترک نموده و بابرصورت جواب متواتر خود درسی اکتفا کرده
تا آنجه تمام امکان تسبیح نمودن بر و در سینه با و یک در بعضی صورها حوا و طلی و غیره و مودود
بسر و غیران لازم می آید قطع نظر از آنکه مشیرک التور و دست نهایت تسبیح و تسبیح است اگر
از اینها قائل باشند مراعات بخوار و طلی و غیره و بعضی صورها توضیح این تعالی آنکه نزد امام
شافعی ایشان و غیره می گویند که از زمانا هم شنیده باشد و از لطفه انکسر نموده که دیده نکاح و در

پس از آنکه شاهد و دلالت خود خلاف حق در زید و کلاش اثبات کردیم و ما آنچه تشیع می‌نموده
 باید باینکه ابواسحق ابراهیم الی یوحنا و محقق طوسی قایل شده اند باینکه او محالی باشد می‌شود
 بصفات محال خود پس آنها مجبور و عوی می‌گردد اند تا کفایت محض استیفاء کرده خود بکنند آنها بجهت
 حکما استدلال کرده اند باینکه حق تعالی عالم بآیات است الی قول میرسد که در آن قطع درینها دلیل
 نصیر و تشیع باید حال احترام دلیل قول دیگران از علمای شافعیه نقل نمکنند اگر صاحب رساله قری
 در آن با اقامت استدلال بر خلاف آن میتوان کرد و عمل آید در این آیات عدم تأیید است دلیل و مطلوب
 اصرار اندوب از نصرت آن دارند و دلیل صاحب رساله هر چه خواسته باشد بر زبان آورد
 و اگر دلیل شافعی از ایشان نقص پذیر باشد و با اقامت استدلال از طرف اهل بیت شافعی
 پس تشیع بر آن چه معنی دارد و مختصری از دلیل شافعی اثبات که امام را در سایر فضایل شافعی بعد
 بسط کلام در اول این سید فرموده ثم الی علی بن النعمان حاصل احکام کثیره احد آنها آنست
 و باینکه آنست مبالوره لکما و ان کانت واحدة فلها النصف و ایضا فلوماست لارث منها
 و لک الرجل و ما ههنا لا یجب علیه بعضها و لا کسرتها و ما لثبیت له و لای الکاح علیها و لایعیا
 لایست له و لای علی مالها و ما منها فصل شهادتی فی حقها و ما منها لا یجوز له الخلو به و ما منها

من ان للعبث بنی المسکون من منی الرجل وینها عنه شرعا لا یوجب یضیاعه لان النسخ فی الشرع
هو تعلق الاحکام الشرعیة من المیراث و شبهه انتهى و یضا علامه مذکور در ارشاد الادیان در مطلب
از مقصد ثالث کتاب النکاح که در محرمات است در محرمات سسه میفرماید سوا بکان سبب عن نکاح
صحیح او شبهه و از این روایان استی شرعا انتهى و آنچه علامه مذکور از عدم نفی سبب مقصد گفته است جواز
که ام امام رازی که انفا از رساله فضایل امام شافعی منقول شده مذکور است حیث قال قالوا ما یأثم
بالاجابت فی جواز الاحکام و بالنسب فی حکم واحد فهو متاقتن و تفاوت انتهى الجواب مع کماله میرسد که
علامه حلی قائل شده به نفی بنیه شرعیة از متولده من الزنا نسبت برای نفی بودن تعلق با حکام شرعیة
از ان شل میراث و غیر این پس چگونه قول او مسلم نفی امتناع نکاح برای بان نخواهد بود و اما امتناع
نکاح در باب اخراج احکام شرعیة نیست و بر گاه علامه بصیغه عموم که جمیع سرف باللام باشد نفی احکام
شرعیة متولده من الزنا کرده باشد پس نفی امتناع نکاح نیز در ضمن آن مندرج باشد و بر گاه
امتناع نکاح منقذ از ان ثابت گشت پس دفع این شبهه وارده بر کلام علامه و اقامت دلیل
شرعی بر تخصیص نکاح از جمیع احکام چنانکه امام رازی طلب کرده و نیز در کتب تخصیص آن احکام
او که بصیغه عموم نفی علی احکام شرعیة نموده است بر صاحب رساله لازم و متوجه محکم که علامه در مقصد

شرعیه دارند به سبب تحقیق که تولد من مادر الرجل باشد و هرگاه بقدر شرعیه شرعیه از تولد من الزام
 و همچنین احکام تعلق شرعیه عموماً از این منتهی باشد پس از کلام علامه حکم تجویز نکاح زانی به نسبت بگو
 لازم می آید و طبعی که صاحب رساله لطیف شافعی عاید کرده است بطرف علامه حلی نیز راجع میشود و کلام
 محقق شیه در شرایع و الاثبات صریح بر عدم ثبوت نسب نزد ایشان است و بر وقوع اختلاف نزد علمای امامیه
 مخلوقه از زمانه ائمه اربعه در حقیقت قال فی کتاب الکناز فی الفصل الرابع علیه السلام مستلزم
 اصحیح و مع الشبهه و لا یثبت مع الزنا فلو زنا فاحلقت من بابه ولد علی الحرام لم یثبت علیه نسبه و الزنا
 علی الزانی و الاصله الوجه ای بحکم لای مخلوق من بابه و هو بسی ولد له ای محال صاحب رساله سبب
 بر شافعی زنا و او خلاصه کلام در مختصم آنکه متولد من الزنا نزد شافعی نیست بلکه از اعمات است
 چنانکه خود صاحب رساله از امام زاری نقل کرده و حقیقت قال فی کتاب الشافعی انما یثبت مع الزنا نکاح
 بان نزد او مستلزم تباهی نباشد صاحب رساله بخلاف تصریح شافعی تباهی متولد من الزنا به
 نسبت نموده بدون اثبات نیست آن زبان طعن بر امام شافعی گشاده و محدود گویند نزد امامیه
 ای قوی با خود شخصی زنا بر زانی و بر سر او همچنین ام غزلی به نسبت آن برین مختصم
 چنانکه در کلام علامه حلی در از شادان و اذان منبر مایه بحکم الزانیه علی اب الزانی و او را مطلقاً علی
 و لا یحرم الزانی با اولادها انهی و صاحب منهاج الهدایه فی بیان مسما الابه و تفسیر زکریا حرم علیکم
 انما یحکم الابه من غیره و الاظهر ان المراد من نزد جواد و طایفه نایب قصد ملک منفعه و ان الزانی به
 بنی منعم فی کل و طی و هو بعد لان الاصل فی الاطلاق المنع و لان الزانی بسبب حرمت مطلقاً و لای
 سبب و بی حامل و معنی عدتها الا شهاده الاطباء من غیر اعتبار و صدقته و در صورت این از طعن
 شافعی ساقط و نیز در تفسیر زکریا گفته قال ابو حنیفه اذا تزوج الرجل و دخل بها لم یولد له شیء و لم
 یحرم من غیره و این مسئله که ایضا آن در رد و حد توهم و علی صحت عقد را بر حرمت بودن

و ظاهرست که این توهم او واقع شمس امام را می شود پس بر خوانی که صاحب سالار طرف علمای خود
باین خواهد کرد از طرف ابو خیفه هم واقع خواهد شد حالش این دعوی باید شنیده پس دانست
که علامه حلی در ارشاد الاندازان در ادای کتاب الحمد و منعم و ما یملو لکم العقد علی المحدثات المودیه
بجای حفظ و لا یفقط الحمد بالنسبه مع العلم لعباده و لا باسما را بالله علی محمد و آله و سلم الجلس به انشی ثانی
تعمیم آنکه زود معاشه کسبیه اشاعره که سواد اعظم این سنت از حسن و قبح بشمار علی نیست و در سب
ایشان جایز نیست که اگر چه از شراب خواری و علی اموات و نبات را مباح سازد جایز است
و همچنین ابرار را در چشم امام و معاصی ساختن و فساق و فحار را در پشت غیر پشت خطه داشتن
روحی عالی رواست و همچنین جاری کردن سحر و جادو و بستن شبان کاد و تکلیف نمودن درین
نمودن بر ایشان و دیگر تکالیف مالا یطاق جایز نیست فصل بن در بیان گفته لا حسن با قبح عقل عند
الاشاعره تکالیف مالا یطاق جایز نیست الا شاعره لانه لا یجب علی المحدثی و لا یصح منه عمل پس
بنا برین سبب که شمارا با معایات چه کار کردیم در خط و این وجه قبح را در سنت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
بر آوردن و عقل خود را حاکم ساختن و اصل مذهب خود دست برداشتن و از عیوب حاکمی
خود چشم پوشیدن کدام دین و دانات است و مشهور است که لازمی الحجاره من کلان منه من الاجا
و اگر چه بجز جواب این وجه بدو وجه مناسب نمی نمود یکی اینکه این جواب را با سوالی طایفه
نیرسد و هم آنکه حاصل اینکلام بخیر توفیق و انجام بسبب دشنام و انت علمای اعلام کمال احوال است
بر خلاف مرام خیر دیگر معلوم نیست پس اگر احتیاطا بقت جواب را با سوال که اقتضای حکما فایز میکند
بکلام که درین خویش میانی بید گفتن کس یکین بر طلب هر کس که می بارد و در مقام است و
حالی اموات تعاضد امامیه مفضل که از فوات شرط این محال لازم آید و اگر مثل صاحب سالار تعداد و سوال
مستحبه اما مستغاده عدم تطابق در میان سوال و جواب لازم می آید لیکن بهر حال فی الحال بهر حال

رعایت شرط را هم دانسته بخواب تشبیهات و همین قدر عرض نماید که تشیع از معادین قیاس سر
 برکالی که تشدید اساس انقیاس قیاس از دو اصول خود قاعده العقل مقدم علی النقل و قاعده انصاف
 معتبره دارند و آیات مشابیه را بحجت عدم تطابق آن با عقل صرف از طایران صرف
 بنعاید و امام ایشان شیخ ابوالحسن اشعری ترک مذهب اعراف محض حکم و دلیل عقلی نموده نزد معتزله
 و کتب با قیاس است اول عقلیه بر داخته است و در طریق ایشان کتابها مثل کتاب حکم شرعی که از امام
 است و کتاب محمد بن ابی امامه که از والد صاحب نسخه است در حکمهای شرع حیرانام و علل احکام و
 شده باشند بعد از عقل و انصاف است آری اگر اشاعره را بحجت تقصیر ایشان و حق عقل شرط
 رسیده از ابر حجتی ماکم نمیدانند و بوجوب عقلی بایل نیستند مخالف عقل و قاصد حق او واردند
 امر آخوست و از آنجا که در اینجا صاحب رساله بچند لفظ که بحث از آن در اصول و کلام میرود
 تلفظ نموده بعد از آن اختیار خاطر بطرف تفصیل جواب آن بایل شده بود مگر نظر بر عبارت مقام
 بر لزوم طوالت در کلام کج عثمان خامه تیر و از آن نموده بر قدر ضروری که اشاره بطرف جواب
 او هم است انکار نموده و در مذهب ایشان جایز است که اگر از حد سرب خوارجی زنا اعم کوئم چون
 اشاعره در اصول خود قاعده لاحسن الا ما حسنه الشرع و لاحسن الا ما فهمه الشرع مقرر کرده و اند
 بعد از آن علی بن العاده و اظهار العاده تعالی عن ایجاب الواجبات المعهده و تحريم المحرمات
 المعهده میگویند که اگر حق تعالی اعداد و واجبات را جائز ساخت عقل را سبب آن لازم می آید
 این عقل پس حاکم علیه کمال پس بر صاحب رساله لازم بود که اولاً ابطال قاعده منفع علیه است
 بعد از آن زبان باین تشیع بکشد و چه تشیع بر تفریع مدین ابطال منفع علیه پس مانع
 و همچنین ابرار را در جهنم اندالام و معذب ساختن اعم کوئم را آنجا که نزد اشاعره و امیری رد است
 حکم عقل غیر واجب و احدی را حقی بر آنجا بمنتقمی بالذات غیر لازم و اعمال حسنه و سیئه را بهای قبول

میب و ما فرمودند اینان گفته اند که برقی خالی اعطای هستی را در او حال مساق و بر ما
غیر واجب بلکه عکس آن محض بطور بحر عقلی جابر لیکن نظیر و عده صادقه الهی صحت برای هر بین
تستین و دخول را برای مساق غیر معقولین لازم حاکم در کتب ایشان مصرح است و در نهج ما
فیه الفیه بحر عقلی دارد و بده آن با اعتبار کثیر و غیر مستعمل شود که گفته است حق تعالی ما با
بدوان مجید میفرماید بید من فیما و یقولین فیما و ینیر سفیر ما بد من ملک لکم من الیه شداون
از اوان ملک المسبح من یرید من فی الیه من یجاد و یرید محب کلا و غیر آن باین الفاظ اصل
آن واقع است که الهی بوجهی و عدل الی السموات و الارضین و بهم دانت بر عالم اهرام و ارجو
اگر موسی کامل منوشت که در سجده مکر سفیر و در ب عصبک الی و دوست و عصبک که در عصبک
سفری و دوست و عصبک که در عصبک الی و دوست و عصبک که در عصبک الی و دوست و عصبک
بر آن دراز کردن بر ما مناسب است که در محب کلا و نصبت آن گشت بقدری صحت است
عصبک معونی من احی عصبک فان ذلک غیر واجب لی استحقاق و لا انا اهل له با سحاب
از اکان خدای شک فی اول ما عصبک النار فان قدی فانت بر عالم الی خود و همچنین جاری
کردن سحر است بر دست مسلمان کاد استی کونم نسبت این بحر یطوف اشاعره مطلق محض است
بلکه ایشان قایل اند با یک ظهور عارف عادت بر دست ساد جابر است بجهت ظهور کدب اینه بر دست
نشی بار و فروع القیاس در میان منتهی و منشی علاقه نصار الی و ششیر تعاصد میفرماید و آن طهرت
ای خوارق العادات من غیره ای غیر الفنی فان کان من الاخبار فکله لک ای اراض او که در
و الا ما راض محض ظهور النور فی جنت عبدالله و اعلم که کما اذا ظهر علی و من ادعی الیه و مسد
فان الاوله القطعیه قائم علی کدبه بخلاف مدعی السوء فله احوال ظهور با علی و الهاد و دن منشی
انتهی و تکلیف نمودن زمین بطیران نمودن بر آسمان الخ کونم عروج استخاص است با حق تعالی

بجانب ملا اشعالي ار مکن مہد اہل حضرت اور میں حضرت عیسیٰ و حضرت خاتم الرسل علیہ السلام
 والسلام عروج بر آن فرمودہ اند و اگر کہ این عروج بطریق خلق عادت است لیکن در جوارق عادت
 احکام شرط است پس نظر الی انکشاف الی تکلف بان جاری و نظر الی الوعدہ است قال اللہ تعالیٰ
 لا تکلف الذنوب الا و سبھا انقسم تکلف غیر واضح علامہ اہل در شرح عقاید سید مایہ ثم عدم تکلف
 بالیس فی الوعدہ متفق علیہ لہ تعالیٰ لا تکلف الذنوب الا و سبھا انتہی تو در بیان بنابرین مسکون
 کہ شمار با عظمت است کہ کار گذاریم ربط الی کون تم نہاد این کلام کہ خلاصہ این جواب مولانا علیہ صواب
 بیخ بخاطر غیر سید زیرا کہ اگر کسی بلسان فرض و تقدیر بگوید کہ از می باشد و رہا با عقیدات کاری نیست
 لیکن چون کلام ایشان بکسانی است کہ عقل را محاکم میدانند اہل ذکر و جودہ بیخ و اصل متعطلین نمی
 اندر امید نموده اند پس جواب تحت الزامیہ مخاطب انقسم لہادہ فرمودن بسیار و حجج را منہدم نمود
 و طرہ جدید برای جواب آن طرح کردن است ہاں فادہ سابقہ و دفع شہادہ و دلالت بر اصل
 کلمہ ماوراء الذکر ان سوا الاموالکم محصین غیر مسافحین فما استقسم بینہن فادہ من اہل بن فریضہ
 و ارجاع علیہم ببار استقامت بین بعد اللہ تعالیٰ ان الکافران علیہا حکما ر حلت شد و ذکر کردہ اند و ماوراء
 بکہ کلام شاہ عبدالعزیز و بعض فقرات آن انکشافیہم قال الفاضل المعاصر الاماموی فی النہجۃ
 سلا سلفہ انہ کونہ فما استقسم بینہن فادہ من اہل بن فریضہ و رقی منہ مازل است غلط محض
 است و روایت ابن از عبد اللہ بن مسعود و دیگر صحابہ محض فقر است اگر کہ در لغت غیر مستند
 نیز نقل کنند زیرا کہ خلاف نظم قرانی است و ہر تفسیر کہ خلاف نظم قرانی باشد کہ روایت از صحابی است
 بقبول نیست زیرا کہ حق تعالیٰ احوال محرمات را بیان فرمودہ است قولہ تعالیٰ حضرت علیکم احکام الی قولہ
 و المحصنات من النساء الا ما ملک ابائکم یا ما یفر ما و ابل لکم ما و ابل لکم یعنی ما و ابل این محرمات
 بر شما حلال کردہ شد اگر این شرط کہ ان سوا الاموالکم یعنی مال خود را خرج نکنید و ہر و نقدہ پس

فادہ من اہل بن فریضہ

تجلیل خروج و اعاده آن ازین شرط باطل شد زیرا که آن سودای مخت است باز فرمود و محسن غیر محسّر
یعنی در انکسالت که از این را خاص کشیده و ای خود محافظت کشیده تا به یکدیگر و باید بداند که کشیده را که
محسن و محسّر است منظور دارد و آب و درخت و او و عینی غالی کردن قصد نماید پس متعارفین نظر
باشد زیرا که بنده احتیاط و احتیاط اصل منظور میباشد زن متعارفین معمول است که هرگاه باری بر
سال و کناری باری نکاح منقوع میگرداند استتم بهین الیه یعنی چون در نکاح مهر و مهر و مهر و مهر
اگر منع شده بود و محول و در طی این نام مهر لازم میشود و بنهاد الا نصف مهر و این آیه را از ماقبل خود قطع
کردن و بر ابتدای کلام محل بخودن صریح باعتبار درست مطلق است زیرا که حرف مانع میکند از قطع
و مربوط بسیار و مابعد را ماقبل دانند روایت کشید که عبدالله بن مسعود این آیه را این لفظ خوانده است
بهین الی اصل مسی پس اول و صحبت این روایت خوف است زیرا که در کتب معتبره یافت نمیشود و در کتب
اگر روایت ثابت شود و در آن متنوخ خواهد بود و در آن متنوخ در اثبات احکام کار نمی آید زیرا که در آن
مانده خبر است علی الخصوص که آیات دیگر صریح مخالف این فرات شده متنوخ است تبوم آنکه اگر در غیر
در گذشته باز هم بر محل منته دلائل نمیکند زیرا که الی اصل مسی متعلق با شتماع است نه عقد و در سیم در
متعلق بنفس عقد میشود با شتماع پس معنی آیه چنین شد پس اگر منع یافتند از زبان مکتوبات معین
پس عام مهر و او نماید و فایده افزودن این عبارت آنست که کسی توهم نکند که وجوب مهر متعلق است
بیکه شستن نام مدت نکاح چنانچه در عرف مشهور است که تلفت مهر را محمل میکنند و تلفس محمل میدارند
الی تعاد نکاح پس این محمل سبب صرف زن و اختیار او حاصل میشود و لا در حکم شرع بعد از آنکه الی اگر
خواند نام مهر را سلطان نماید برسد و اگر الی اصل مسی عقد باشد مادام که نزد سیده و الی مدام و اید و است
نموده حال آنکه اجماع شیعه درست است و سابق این آیه و هو لا نکاح من لم یطع منکم طولا الا ینیر مدینه
است یعنی اگر انچه نالی ندارد که مهر و نفقه قرار نگیرد و پس نکاح کشید کثیران بر او روان و عینی

و می خواند و بیان قطع کلام کردن و عبارت مباهلی را بر منوع حمل نمودن صریح تحریف کلام است بلکه اگر
 کسی در سباق این آیه باطل کند حرمیت منوع صریح و در می باید زیرا که درین آیه کسفاً تکلیف کسرگان
 فرموده اند اگر متعذر بود کلام سابق تحلیل می نمودند پس چرا استثنای کسفاً که من لم یطع مسلک طواغیر را که در
 صورت عدم استطاع تکلیف حرمه در بعضی حاجت جماع منوع چه نمی داشت بلکه حکم کلی جدیدی که بهر دو
 نوشته می نموده و تکلیف کسرگان را با این تعلیه داشته و در ارام شروط و فیه و علاج کردن چه در کلام
 بود انتہی و اما قول خود علی بن الحنفی است الخ ما شیء ارجل یا تجمل یا سیرید سبب خود غریب و انتہی
 احتمال نزول آیه که در باب منوع جمع کسر و جمع غنی ذکر کرده اند چنانچه کلام صاحب کشف التام
 و محمداً بنی و دیگر مفسران دلالت تمام بر آن دارد و در فایده نایه بعضی بیان آن را از نحو سبب
 محمداً بنی در تفسیر کسر بعد بحرف افعال محمداً بنی قبول عمر و اما الهی علیها بر عدم نسخ حکم منوع در زمان
 جناب رسالت چنانچه در سابق هم که شسته نوشته اند ابو الحنفی مسکب بها علمان بن
 الحنفی حجت قال ان الدائر فی الموعود و ما نمانعها ثم قال رجل برایه ما شاء بعد ان عمر
 بنی علیها انتہی و بعضی مفسران پیشا بوری و تفسیر خود نوشته و معلوم است که عوایز از جمله صحاح
 رواه صحاح ایشانست پس منقوه شدن ناصب بلکه روایت شده از صحابه بعضی اقراست از علی
 صدق و راستی مولا اما آنچه فرموده که اگر چه در تفسیر غیر خیر و المصنوع نیز نقل کنند نهام عجیب
 غریب است زیرا که سرگام داشته تفسیر کسر و نیست بوری و کشف و بعضی دیگر غیر معتبر باشد پس در
 معتبر را از کجا خواهند آورد که اعمال بر آن در تفسیر کلام ملک علام نمایند و این در حقیقت معصیت
 مدعی خود علمای خود است که پیش داشته اند ان بابت قبیح و مستحق انتہی و آنچه بیان
 احتمال نزول کرده اند فما استمعتم الا یہ را در باب منوع نقل عن الکشاف و الرازی و التفسیر الکبیر و غیر
 حواله بر فایده نایه نموده پس عاشر در اینجا که در عاده آن درین مقام چه ضرورت دارد و معلوم است

که عریان از خود صحرای عظیم روایت صحاح ایشان است پس منقوه شدن با صلب با یکدیگر روایت نموده از
صحرای محض اوقات است الح کونم و در روایات ثانیه محصل هر چه تاثر گذشت که روایت خود بر بنیاد
بر جرمان بن الحسین کنس افزاست از بی روایتی که از مسوولست در متوالج وارد است و جوابش
در شرح حال فایده حادی عشر عالی را می آید ب نظر خواهد شد و آنچه صاحب سلاورین عبارت
اطلاق لفظ ماضی بر جناب صاحب نسخه کرده اگر شرط سابق در میان نبوده و احقر العباد
از کتب شیعه ثابت نموده که شیعی حقیقی کیست و ماضی کدام لیکن حالا معنی سازد و انصاف این
را بر طبع و فایده او میگذارد و مکرر در مقام انقدر اشعار میگذرد که احترام عباد پاره از مطلب سیر
و مصب واقعی سالهاست که در رساله غرة الراشدین ذوال الصالحین خدمت صاحب رساله ثانی عشر
نوشته چون نقول از بناد نزد اکثر احباب موجود است هر کسی که خواست باشد بداند آن رجوع
آنچه فرموده که اگر چه در لغت سیر غیر معتبره نیست نیز نقل کنند نهایت عجیب بلکه گناه باشد
که بر پیش پوری و کشف و بیضا و غیر معتبر باشد پس دیگر تفسیر معتبر از کجا خواهد آورد و الح کونم این
استصحاب صاحب رساله نزد هر مایه بیت عجیب و غریب است زیرا که مراد از لفظ تفسیر که در
کلام صاحب نسخه مدلوله انعالی واقع است کتب تفسیر نیست بلکه اقوال تفسیرین کردن ماضیه است که
در بیان معانی آیات قرآنی منقولست و این اطلاق بجای شایع است چه علمای نقل معانی آیات
جایجا میگویند یا تفسیری بن کتب یا تفسیر این سوره و غیر میگویند علی تفسیر فلان کون مفاد الایه
بلکه الی غیر و لک من الشواهد الیهی کا دال شخصی و اگر چه مراد در مقام ذکر احوال صحیح است بحدیث لیکن بطرف
شرح گویم دلیل ظاهر برین مراده آنکه صاحب نسخه در مقام شکل اول ترتیب داده و حجت قال زیرا که از
تفسیر خلاف نظم قرآنی است و هر تفسیر یک خلاف نظم قرآنی باشد که روایت از صحابی کنند مسووع و معیون
انتهی و مثل این نیاس از کتاب تهذیب شیخ طوسی در قول آتی می آید و ظاهر است که در

است که در کسری مراد از تفسیر بیان معنی آیه است که کتاب تفسیر حدیث بر تفسیر مراد از کتاب تفسیر معنی عبارت از همین است
 که هر کتاب تفسیر که مخالف نظم قرآنی باشد که روایت از صحابی کنند سموع و مختصر نیست و مخالف این معنی
 اگر چه بر مراد کلام علماء معنی نیست لیکن بنا بر مراد مراد که در این معنی باطلست بجهت آنکه کتاب تفسیر عبارت از
 الفاظ مطلق بیان آن با معانی آن الفاظ یا هر کس که در این معنی است من اولها الی آخرها بعضی بعضی کتاب
 تفسیر من اولها الی آخره مخالف نظم قرآنی نیست و همچنین عامه کتب تفسیر یا چهار روایت از صحابی و ائمه است
 پس ثابت شد که مراد از الفاظ تفسیر و کسری بیان معنی آیه است که کتاب تفسیر و سیرگاه و کسری معنی مراد
 باشد و معنی هم همین معنی و چون مراد خواهد بود و الا لم یکرر الا وسط پس معنی کلام صاحب تحفه
 باشد که روایت بر دل آیت در حق معنی از عبد الله بن مسعود و دیگر صحابه بعضی آنرا است
 اگر چه آن روایات در آسان بیان معنی آیت که آن بیانات نزد ائمت است غیر معتبر است نقل کنند و بزرگ
 آن بیانات خلاف نظم قرآنی است ظاهر جای که چنین باشد که روایت از صحابی کنند سموع و مختصر
 و چون مراد صاحب تحفه در یافت رسید پس شنبه غیر معتبر بودن تفسیر کسری و غیره از عبارات صاحب تحفه
 که صاحب سار بجست عدم الفاظ بطرف معنی ظاهر آن یادیده و دانسته دارد کرده است متوجه باشد
 به از ذکر بعضی اقوال لا سارا که اکتان بصیرة القریین و اللفاظ الاله علی تصنیف الروایة و در این غیر مراد
 تفسیر که مشتمل است بر این معنی آیه اگر چنین باشد پس چون و الله بزرگوار صاحب سار روایات قدح شام
 را و اما آنها که در کافی کلمنی و احتیاج واقع است ضعیف گفته از آن ضعیف و غیر معتبر بودن کلمنی و احتیاج
 لازم از حدیثان عجیب است که فاضل صاحب این فصلی که دارد نظم قرآنی را یاداند و صاحب معبر مثل عبد الله
 بن عباس و عثمان بن الحصین و ابن مسعود و انرا بفهمند و مفسران ایشان مانند حمز زاری
 و میثاق پوری و سیوطی و امام را بدی که سابقا کلام ایشان مذکور کردید و از آن خبر نداشته باشند
 این و انشی عجایب استی قول حال قایل بودن آن کسرا لعدو الله و قسمی که مفسرین مذکور

و در ظاهر خود که گویان کرده اند سابق ازین مکرر مرقوم شده فالظننه و معبد اکوتم کلام صاحب
 معارض است با آنچه صاحب تهذیب و دیاب من اجل الله نگاه بعد ذکر حدیث جمیل بن دراج
 و جمال بن عثمان و حدیث منصور بن عازم از ابی عبد الله علیه السلام گفته اند ان الحسن بن
 اشاد بن مخالفین لطیف کتاب در غرض و کل حدیث ورود و المور و فانه لا یجوز العمل علیه من
 صاحب رساله ستوان گفت که صاحب تهذیب طبرستان را بداند و اصحاب ائمه میل میل بن دراج و
 بن عثمان و منصور بن عازم از الفضل بن عیاض و آن که چون ناظم نظم دانی خلیفه است از اصحاب
 بآن شیعیان راست میخواندند استی از مطالب تصدیحات علمای کبار شیعه که اکثری از آنها
 مقرب است و علم الهدی و بعد الاسلام از اصحاب بآن شیعیان راست میخواندند استی
 بعضی از خصوص این اکابر باید شنیده پس باید دانست که ثقة الاسلام ابو علی طبرسی در مجمع البحار
 زمره و ذکرا السید فاضل المرتضی علم الهدی و ذکرا المجتهد ابو القاسم علی بن الحسین الموسوی از
 القوان کان علی محمد رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم محمودا موافقا علی ما به علیه الان و بعد از
 علی ذکرا بان القوان کان در سنین و حفظ جمیع فی ذلک الزمان حتی عن علی جماعه من الصحابه
 فی حفظهم فانه کان یعرض علی النبی صلی الله علیه و اله و سلم عدّه حداث و کل ذلک ما دانی
 تأمل علی ان کان محمودا غیر منشور و لا منشور و ذکر آن من عارف من الامامه الخ
 لا یعدّه بخلافهم فان الخلاف مضاف الی قوم من اصحاب الحدیث علوا و اخصا و معصو علوا و اصحابا
 و یرجع مبتدیان عن العلوم المقطوع علی صحه استی و با صافی شراح کافی کلینی و شرح مالکی که
 در آن ذکر صحه و جفر و جامع و مصحف فاطمه علیه السلام است میفرماید و ظهر القوان و ذکر
 عند ظهور الامام الثانی عشر علیه السلام و بشهر و اما فیما یظهر فانه لا یجوز ان یسلم ان یثبت
 الذی یسمی عثمان بن عفان کما ورد فی صحیح عبارات الایمه انتهى و قاضی نور الله المستسیر

و فی ظننه ان جماعه من الصحابه کعبه بن سعید و ابی بن کعب
 و غیر جماعه القوان علی استی علیه السلام و از او مسلم

سوستی در مصایب النواصیب بحواب طایفه مأمه از حد رابع میفرماید یا سید الی شیع
 الا ما یمنع من قولهم یخرج السیر فی القرآن لیس باقوال و جمیع الامامیه و انما قال به مرد علیله
 منهم و اعتقاد بهم مما سیم اسی و نیز در کافی کلنی در باب ان غدا تلتسد و دیگر ابواب آن
 کتاب برای ترک حدیث مخالف همین نظم را تحضرت صلی الله علیه و سلم و از حضرت
 ابی عبد الله علیه السلام امر سخت و نیز با حدیث تهذیب ترک اکثر اخبار بحیث می گفت
 یا طاهر همین نظم قرآنی بنمایند و اگر چه درین مقام شاید بسیار از کلام علمای اعلام
 تشبیه که دال بر وجوب اتباع همین رسم قرآنی و تشیع بر سبک است محفوظ خاطر من است بکسر
 تا اختصار بر همین قدر اکتفا دقت اگر صاحب رساله متعالیه کلام مدلل میهمه کار علیما و خویشی و
 بتواند بر منصفه اظهار جلوه کرده اند و این وجهها با تعریف علمای ایشان در صورت و دلائل کرده و از
 منته عقلی و در نظم قرآن واقع میشود و غیر از این از او بگویم باری عقل کرده که او در مقام استدلال از سبک
 مراد اگر بگوید باین حکم نکاح دایمی است نه متعه و چه فکر کرده بکی اگر چون اول ذکر محرمات واقع نشد
 که نکاح با نه احرام است پس هر موده حرمت علیکم اما بگویم بعد از آن فرموده و اصل لکم ما و از دنگم
 برادر مجلس در اینجا حجت باشد که در تحریم بوده بعضی بخیل نکاح نه متعه بعد از آن خود را می خود
 بصفت این دلیل موده گفته که حق تعالی در این سافه فکر فرموده است اصناف زمان را که در
 آنها بر آدمی حرام است چون موده و اصل لکم ما و از دنگم یعنی با سواي آن اصناف بر شما
 حلال کرده شده و علی کردن با نه احرام فساد و خلل واقع میشود و در نظم کلام انتهی از این حج آ
 فتاب را با کلام صاحب تحفه بطی بنماط غیر رسد زیرا که مراد صاحب تحفه از نظم قرآنی در فهم متعه
 و از کرمه مذکوره ذکر جمله است منهم لغای بعد است که تقضی بصوق با قلی خود میباشد و حجت
 با بر جل نکاح متفرع میفرماید و اما منعم بهنن اند یعنی چون در نکاح هر مقرر گردید

بسیار متعجب شد و در جوابی پس نام هر لایم می شود بر نهاد الا نصف هر دین این را با اصل
کردن و هر یک با اصل بودن صریح با اختیار و بیست باطلست زیرا که حرف مانع میکند از قطع و استیفاء
میسازد و باقی استیفاء کلامی که در اصل کلام ابوکر زاری که امام نوالدین زاری بر آن رد نموده
آنکه حق تعالی او را و کرمات فرموده و قول خود در حدیث علیکم ایهاکم الخ پس در آنچه فرموده و اصل کلم
مادر او کلم پس مراد از این تحلیل حلال کرده اند از این چیزی است که در سابق مراد خود بود و حیث
الاول از تعالی ذکر العورات الکواح الا ان فی قوادح حدیث علیکم ایهاکم الخ فی آخر الایه و اصل کلم
مادر او کلم کلان المراد بعد التحلیل و المراد هناک الحرام لکن المراد هناک الحرام لیس فی کواح
صحیح استیفاء پس تحت نظر ابوکر زاری عذر و اصل کلم و محل بحث صاحب تحفه و فی استیفاء استدلال
ابوکر زاری بسوق کلام و استدلال صاحب تحفه خوف غرض از بیان کلام صاحب تحفه
و ابوکر زاری باین باشد پس خداوند که قول امام زاری که در رد کلام ابوکر زاری گفته
میکنند در رد کلام صاحب تحفه جاری خواهد شد الا بلکه میگویم که اگر محمول باشد بر حکم کواح لازم
و قیاس مکرر در بیان حکم کواح در یک سوره و چه در اول آن حق تعالی فرموده فاما اطالب
لکم من النساء والایه بعد از آن فرموده و اما النساء صدق فاین کلمه پس حال این آیه بر سه اولی باشد
تا در اصل آن بر دوام کواح ملزم است و اما سبب اولی من الباکیه و انوجه و فرموده فی سبب
ذکر کرده و جواب آن نتوانست که بدین سبب موافق نظم کلمات سابقه عمل آن بر سه سبب است
این استدلال که از قدامی شیعه منوار است تمام کمال اسباب است بدو و در اول آنکه قیاس مکرر از علم
نبیست زیرا که اگر بگوید فاما اطالب لکم من النساء الا ان فی قوادح حدیث علیکم ایهاکم الخ و در اصل
کواح صاحب کشف البیاض میفرماید و الله تعالی فاما اطالب لکم من النساء سی فقلت و باغ فارطه
فی اماقه الکواح لما ذکرنا و فی بیان الحد و لایه سبق له بدان فانه لو کان المراد نفس الایه تم

الامام احمد من ابی محمد الرازي حاحده ولا عباد بالحد فانه ولا بد علمت الامام احمد جعل النبي صلى الله
 عليه واله وسلم هو بديل آخر لكن العبد لم يكن معلوما من عبده الا انه انهي وامن كرمه وكرمته واول
 وصول فقه وراشد نفس وبيان عدد مرقوم است وكرمه فالوا الصناديد فاسين بولده نصيب اعطاه
 مود وكنكاح كذا لم تقدم اعطاه بكونه است بطريق اتصاف بالنفس ازان مفهوم ميشو ولسيك است
 را اي بيان عدد است وايه ديگر براي اداي مود و در خصوص تكرار كجاري چون بيان عدد واد
 صود برده از احكام و توافيق كنكاح است بعد از و كنكاح در اين بر دو لازم آمده است و ديگر سوره
 و ايه براي الاجت كنكاح مسوق شده و دوم آنكه گوئيم تسليم كرديم كه هر دو ايه براي بيان حكم كنكاح
 است و تكرار در آن لازم نموده ليكن تكرار حكم در يك سوره استنادي ندارد بلكه مطابق واجب
 الهه است چنانچه احكام در يك سوره مكرر واقع شده از آنجمله است آنچه حق تعالي در سوره مائده
 حرمت نكاح براي محرم در سه جا ذكر کرده اول در اول سوره حيث قال احلت لكم هذه الامام
 ماسي عالم غير محلي الصيد وديم جايكه فرموده يا ايها الذين آمنوا لا تأكلوا الصيد واهم حرم سوم در
 كه بعد است حيث قال من فاعل و حرم عليكم صيد الرادهم حرام و ايضا در اين سوره فرمود
 يا ايها الذين آمنوا لا تأكلوا مما لم يذكر في الكتاب و بعد از آن بقدر سه آيه فرموده اليوم احل لكم
 الطيبات بطايره في القرآن العرير ليس بعد و آنچه گفته است كه انبويه مجازي از قبل شيدان
 و كرده جواب آن نتوانست كه بدو هم فروع است بآنكه و الله ماحد صاحب رساله در كتاب صوامر
 و غير آن جوابات بعضي اوله صاحب محقق استا عشره ترك نموده چنانكه در جواب عقیده چهارم
 در صوامر ماسيكه صاحب محقق خطبه الاقهار و خطبه البيان و حقیقت به رب صوفيه است و كذا كذا
 مع جواب ازان بيان در نموده ملكه خود صاحب رساله نيكلام منقوس النظام صاحب محقق را كه
 در بحث متعه در باب مطاعن واقع است پاره پاره کرده و در فوايد مفسقه آورده و تجر و جاش

بروئے و بعضی او را در این دو اگر بعضی قواعد اصولیه متفق علیها من اهل سنی و اهل فقه و علم و ادب است
از بعضی کلمات منسوخ نظام سابقه کرده چنانچه در فایده نامه نقل کلام صاحب تحفه ارباب مطالع
نموده است حال شاه عبدالعزیز دلبوی و در کمالش میگوید و در قسم من منوره او در بعضی اهل
منوره الی فیه مناسج بودن سبب بدی است که غرض از سخن این دعائی کردن از عین بیست و پنج
داری و این دعائی ناموس غیر دیکر که در بعضی کلام است بعد از این کلام است بعد از فایده را در بعضی
قال صاحب تحفه اسراف آن نموده در باب مطالع میگوید و آنچه میگوید که این عباسی است که
کمالش از این است که در جمیع لازم میگرداند و کلام میگوید که این دو کلام است حافظ کرده و کلام
سقط این است که صاحب تحفه افاده کرده است فاعده اصولی نزد شیعه و سنی مندرست که
و به دلیل تساوی باشند و قوت و نقصان هم تعارض نمایند و جل و غرضت حرمت را مقدم باده
داشت اینجا که نام دلیل است محض با حال کسی این قراوت را نشنیده و در هیچ طایفه از اوها و علم
ندیده چه طور باعث تقدم بر اویم کرد و انتی بلکه صاحب رساله دعائی در بیان خود میگوید و دلیل تقدم
حرمت بر دلیل حاجت بوقت اجتماع آن هر دو و سنی واحد نموده پس اگر کمالش را در بعضی احوال
مانند صاحب رساله و والد ماجدش از دفع بعضی از این دعائات صاحب تحفه لازم بدو و بعد کما
و اینهمه گویم سبب عدم عرض امام را در دفع محو است حال محبت الحاکم که عامه طلب الهیست بر دفع
شیر از آن شبها قوی تر از آن در یاد می آید از این قاعده باشد نیست و در جواب بطریق
امام را در این نمودن حاجت سبب چه او سنی است که مسل محقق طوسی جایجاد رضایت
خود و بعضی و جمال او اعتراف نماید و او را ملک المناظرین میگوید چنانکه در خطبه شرح اشارات
نموده و قد شرفه فبین سره الفاضل العلامه ملک المناظرین محمد بن محمد بن محمد بن الحسن است
از آری چرا که اندر حجتی نفسیه یا خفی نه با وضع تفسیر و اجتهاد و عصر السمریه صاحب بعضی

غیر در سبک می رسد ماضی که در طریقه انقضای و بلوغ فی الجمله و در فیه اصحی ارجح است و معصا و استی و در
 و باقی و هم از سایر بنویم که در دست زمین و اختلاف قیام است بعد از قول شیخ و پس در
 بطلان و در بعضی از متاخرین قواعدین زاری بر او اعتراض کرده اند و باقی را بر انجام کار بطریق مذکور
 و از هر مجموع کلمات در حق اینجین اساطین کلام باطل باید تا آن قول پس بکلیل فروع الی قول سودا
 صفت است اقول در محال است با یکدیگر برابر علم فاسد شمس لازم میباشد که اگر کسی کسری بر کسری نه غایب
 صفت و علی بنودن آن کسیر حرام بوده باشد زیرا که آن سودا صفت است و اسلام مال در اینجا محال
 نیامده حال آنکه باقی اهل اسلام جاریست پس در حقیقت مطلوب ایشان برهم ساختن اهل اسلام
 است و در پرده تشبیح و تشبیحان کار خود میکنند استی و از عبارات و اشیاء الدلالت بعد از اتمام
 نظر مودن و در بان رسیده ستم آوردن جواب جواب عالمانه نیست چه انکار در حدیث طعن بخوبی بر حاکم
 میتوانست پس حاجت بطرف صرف عمر عزیز و تحصیل فضل و کمال و اکتساب این نعمت است
 است تفصیل این اجمال بلکه کلام صاحب سخته نص صریح است و اینکه در حدیث اول کلام ما در اول کلام
 محلی با سوای این محرمات است بشرط خروج کردن مال در عهد و نفقه و این در تحلیلی فروع و احوال
 این شرط با عینه نیست و زیرا که آن سودا صفت است پس این مرد و باطل باشد و چون کلام صاحب
 تحفه بلکه مطلق گردیده اند در بعضی است و در یک این تحلیل باعتبار نکاح است و تحلیل ملک بمن از
 الا مالکیت یا مالک منقاد و مالکیت یا مالک اعم است از اینکه بشمار باشد یا به مالکیت پس جاریه موجود
 کی از انواع تحلیل که ملک بمن باشد و اهل است بخلاف جاریه محله و معارضه که ملک بمن و اهل است
 نه مسکونه معصاه بالمال او پس در محرمات داخل باشد در بنجام بود و نه عبت واجب بود که جاریه معصاه
 و محله را از محرمات خارج و در محملات داخل میکرد و در آنکه نلفظ سودا صفت طریق نزاع عقلی کاوش
 میگرداند از جواب اصل مطلب اعراض نظر نموده و فی وقت با اینهمه که هم جاریه موجود بود سودا صفت

قیمت بکلام کسوت و دو اوقات تمیزی و دیگر ضروریات همیشه از بر مویان و لایق هم می بود
 منت نشد بخلاف محکمه و معاره که هیچ یکی از این ضروریات برای او مجلل و لازم نیست پس سر و دست
 او را بکلام بود است و در مقام بر زبان آوردن سواد و پنجاب رساله ها است و این امر اگر چه
 نظر بکار بیرون از محل علت علییه الوجع که از پیرایشان سر زده بعد نیست لیکن شاید اینست هم که
 او ب شایسته و رقی انحضرت راضی نباشد بالجای بیاید و صاحب مذکور صاحب کشف ذیل
 تفسیر کرده امراه مومنان و هیبت نفسها فی النبی الیه تصریح نموده اند باینکه از خصایص اینجاست که بود که
 خود را با انحضرت عید نماید و مجتهد بودن مهر بر انحضرت حلال باشد و نقل نموده اند که از همین قسم بوده
 سمونست عمارت و درین شب معجزه و ام شریک در خوار و غول نیست حکیم پس نیاز غم فارسیه که
 میاید که انحضرت هم تنوع و منت عمل آورده باشند ازین آفرین از کلام صاحب رساله که بحواب مصحح
 انداده میفرماید حریت بر حریت پیش میاید و عجب بر عجب رو بنیاید و کلامیکه در مقام فرموده کل سسرید
 عجایب دره و التاج غرایب است باینکه خود را برضای و مناصب ترک و صاحب کشف ذیل
 کرده که اینهمه تصریح نموده اند باینکه از خصایص اینجاست که بود که اگر زنی خود را با انحضرت عید نماید بدین
 مهر بر انحضرت حلال باشد ازین جهت انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از حکم ابتداء بال منصوص همین کرد است
 که صاحب سالن بار تو هم امتحان شبیه خود باره از آن نقل نموده اند باینکه را ساقط نموده است بی مده امراه
 مومنان و هیبت نفسها فی النبی ان اراد النبی ان سسکها فاصلاک من دون المومنین و محققین
 شبیه سر جایز بودن نه مذکوره را از خصایص نبی صلی الله علیه و آله و سلم گفته اند صاحب شریع دار و اهل کتاب
 الکناح میفرماید اثبات فی خصایص نبی صلی الله علیه و آله و سلم و بی خمس عشره صله منها بیوفی الکناح و خود
 الاربعا نفعه و کان الوجه الاولی بعد من دون غیره و العقد لفظ الهیة لا لایم بها مهر انداده و لا اثبات
 انقضی پس خداوند اند که از کلام صاحب شریع که طعن بر کسانی میکند که در علوم آن سواد یا مواکلم

و اما در این کتاب بعضی از کلمات نشان بابتیاری الیه است بدون انشاء حال بحسب و طری
 میکند چگونه سوره ایست بحجاب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم که بشناختن حق فاعل این سوره است
 از عموم آن خارج است توجیه می شود بلکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم این نصیب علی مخصوص است
 آورده و در عموم آن تجاوز اخل فهمیده و بعضی صاحب تحفه با طرف آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم سوره
 سوره طه و مخطوبان نمودن کمال بی ادبی و جهل گویند آنچه گفته است که پس تا بر عم فاسد ناصب مدعو
 لازم می آید که آنحضرت هم سوره است فعل آورده باشند استی و است بیغایت دارد و اگر خود کرده
 و از آن گونه آن دست صاحب لای الا که اگر کتاب الله نقل نموده پس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 یعنی زبان را بر هر دو کس عطا فرموده و از آنجا که او کس فعال لما یست و است او را میرسد که هر چه بدو برسد
 عطا فرماید پس آنچه در حق آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مطابق زعم صاحب ساریه لازم می آید آنست که این سوره
 بعضی فساد سنات را بدین مبرها صحت آنجا که کرده باشد تا که خلفاء و سلاطین مخصوصان خود
 عطا اما می کنند و در آن بجا می توهم نیست حال و رغایوی کافری چنین نوشته و طاعت
 امرای عسکرین و در حجت باج و کانت الا که بلکه کل عسکر و الا مال و الا الذر و الا غنم و الا
 انقضی استی سبحان الله شاه صاحب این سوره ای مفت خود را جاف و او شکر کرد و ذکر کرد و بگری
 زبان طعن و ملامت در آن میکنند استی ان شاه صاحب این سوره مفت را و او شکر کرده و بگریخت
 سرک غالب بودن امامیه و روح و خسران این سوره از طرف آن اطمینان خاطر حاصل دارد و سایر
 بلکه خداوند علی در شادان و آن بفراحت افاده فرموده که در راه سپهر روح او بیست و چهار
 که کتاب الکلیح در مطلب ثالث از مقصد خامس آن کتاب که در حق حق الکلیح است میفرماید و او
 و طهارت این فالو الذر و الا انوار و الا پس حکم این روایت که در حق حق الکلیح است میفرماید و او
 سال بلکه قدری را بدین دست بگذرانند و در پیش در پیشش را و بگویند این قرمت صد و ده

پیرزاد مال و وجه شش حاصل شده برای رواج او خواهد بود و در اینجا باید دانست که حقوق اعیان و اموال و
مطالبات دیگر محض ضرورت جواب ذکر نمود و آیات امامیه نموده است که بنا بر تشیع و اهل اهل تشیع است
که قاضی نور الله شوشری حین خالی و امام باقران اسد علی اصحابان من انهم خرد و ان مع الرجل المقعد
و در اینجا واحد و شش و امراه واحد و سوار کانت من دولت اتوا ام لاده و عاده خان فی بعض صوره و دیگر
از این اصحاب قد حصوا ذلک بالاسه لا ما لهم الا به غیر ما من و دوات الاقوال الخ و در مصایب الفواص
در طایفه شان در هم از چند چهارم باین اعراف صاف نموده است و ذکر مسائل عمده که در این مقام و معانی
و دیگر مناسب می نمود و از این قدر ضروری جواب دانسته یک کرده و این علاوه که عطا این را با هم
جمله با همین بوده و او صنفه کوفی در حق او کلمه راست فیس نفقت فصل من عطاء بن ابی رباح ترمذی
چهارم شیخ عبدالحی دهلوی در رجال سکوه کفیه قابل بخوار تکلیف و این علکان میگوید که نقل
اصحابنا عن مدینه از کان بری و طی الطواری باذن از بن و از ابوالفتح محمد بنی نقل کرده آن عطاء
کان معیت بخوار به ابی اصمعه بهمان الدین است حال پیشوایان ایشان است و این هم در فروع
است پنجمه اول آنکه حاضر است با کلمه علامه سی در هیچ الحق بر بعضی از بعد و دیگر محمد بن ابی
بر اصول و فروع ایشان طعن کرده مخالفت احکام ایشان را کتمان خود با عقل و نقل ثابت نموده است
حال آنکه در اکثری از این احکام اجله علماء امامیه با مطعون فهمت شرکت دارند اگر چه این قسم
مسائل و کتاب مذکور بسیار است لیکن در اینجا هم رد مالاخصار بر ذکر و دشوار است که تمام شود
اول آنکه علامه مذکور در مسنده سابقه که در مباحث اصول فقه است در فصل مالی در بحث باطل
میفرماید و سبب امامیه من تابعهم من المولاه الی انه لا یخیر شیخ الشی قبل دفعه و سبب الاماره الی جواز
انتی مختصه و حال آنکه مثل شیخ مفید که استناد شیخ الطایفه ابو جعفر طوسی است
درین حکم لا شاعره شرکت دارد و بنا که صاحب معالم الدین از امامیه میگوید

و یستدکی المفسر عن المفسر انما هو ان الشرح من خصوص وقت العقل و هو بدیه کثیر اعلی الخلاف فی
 شایع و هم که علامه مذکور در کتاب فربورن دیگر موفعات خود و دیگر علما امامیه در مضافات خود و در وقت
 سید الخضر علی بن ابی طالب علیه السلام را در مملکت از مطاعن المفسرین نموده اند حال آنکه کلینی در کافی و شرح
 ابو جعفر طوسی در تهذیب و سایر تصحیف مذکور را روایت کرده اند و شیخ صدوق ابن بابویه فی
 کتاب عیون اخبار الرضا از ابو الطلیح هروی روایت کرده قال قلت للرضا علیه السلام
 یا ابن رسول الله ان فی سواد الکوفه قوما یزعمون ان النبی صلی الله علیه و سلم لم یسمع علیه السهو فی
 فقال کذبوا و غیره البیان الالهی لا یصح و البیان الالهی فیما یصح و ذکر در سنن لا یجوز ان یصح و آخرا
 او فی فیضیه فی تحصیل هر چه عامه و نباتات سوا تصحیف علی بن ابی طالب علیه السلام نموده و دیگرین این
 را چنین بنموده و در حدیث تصحیف کمالی استقل و نباتات سوا تصحیف و حسن کافی شایع کافی
 نیز در شرح باب حج در نباتات سوا تصحیف نموده پس آنچه صاحب رساله از طرف عدم علی بن ابی طالب
 شکی نموده و طلب نماید و ادوات نیست نیز از شرک عطار بن ابی کار یح از امامیه و جمعی که
 رساله من غیره که در دست خان جواب قبول نماید فرموده و هم آنکه صاحب نیز نموده است و صاحب
 باب بیستم اثنا عشر نمیکند و بلکه صاحب تحفه ذکر کرده شاید و نزدیک است مناط الامر من بر فقه متباین
 نقل بعضی عبارات آن و جواب فایده مانده گشته و چون قول شود و نزدیک مطابق تصریح او مناط عدم
 بر فقه است و در حکم قول فرد و واحد از فقه عظیم موجب اعراض را نفرد تواند شد سیم آنکه متباین
 بر فقه سبایل سید محمود آن بتواند شد و ولیک محیی از ایشان رجب اعتقاد نموده و محط گفته باشد
 و نمای علمای الفقه فخریه و در آن قول کرده باشند و از طریق استجاب است و اب ذکر کرده باشد
 قال الشیخ اکمل الحسن ان ابی دکی قدس سره فی النسخ الوفیه علی الشرح للمقدمه الغریبه کنایه معنی
 و نحو فی الشرح الایجاد من عقد نکاح او ملک بین خود و تعالی و الدین هم نفس و بن حافط

الا علی ما روایهم او ما ملکت ایمانهم برید و لا یأثم الا ما روای عن عطاء من اباحه الفروج بالوارثه
و یخرج علیه انتمی مذکور است که در کتاب طبقات تابعین گویند از عطاء و حکم غریب و باب تقدیر
است حکم و ویم بخوردی است و علی جواری را بادن از باب شان استی و چون جبهه علمایی
و این تحلیل فاضل از طعن صاحب تخریج بر ایشان متوجه باشد بخلاف علمای اهل سنت که جمهور ایشان
قول جمعی را که بطرف عطاء منسوب است بطریق استصحاب استعراب در میکنند و در آن بهما
انجام طعن بر آن بر جمهور ایشان معنی ندارد و چهارم آنکه چون مثل شام بن الحکم و غیرین که بسبب
پردازی آنها بر این اظهار و امهات عقاید از طرف انحضرات اظهار یکدیگر و طرد آنها به ثبوت رسیده
باشد یا آنکه نقل آن متون الی الکافی و ابواب فایده را نگه داشته و کسری امامیه آنها را از مخاض
ایمیه قرار داد و باشد چنانکه نقل آن احتجاج در رد همان فایده که شده و با وجود آن امامیه
را در احادیث شریعه معنی بر آنها ننهادند و در صورت ایشان را بر اهل سنت بجهت توسع عطاء که بمعصوم
که سبب طرد او نموده و نه کذب یا زور در اصول مذسب فروغ آن مساوی معصوم او غیر واقع
شده و نه روایات طعن او در کتابهایی که نزد اهل سنت در اعتبار و صحت احتجاج مثل کافی کلینی و
احتجاج طبرسی باشد و دفع است بهر یک از طعن سر او نیست بنحوی که هرگاه با وجود صحیح مسلم و عطاء
و غیرین از امثال هشامین و غیره و نسبت آن بطرف ایمه اظهار اخبار قدح شان نزد شیعه
ناویل بدو باشد چنانکه والد ماجد صاحب رساله تاویلات بسیار برای آن اخبار و صواب هم خوا
عقیده ششم و اگر ده اند از آنجهت است که فرموده در چون با وجود اخبار صریح که در فنی چنین برگاه
روی گشته هرگاه در عقیده علما شیعه که در باب عدالت شان ایشان دارند و چون راه نیست
بر معلوم کردید که این نیست مگر بحکم کمال عدالت حضرت عالیشان پیش از این جوابی است
مختص اهل سنت چنانکه کلام لفظ باللفظ از طرف عطاء بن ابی رباح و در جواب خواننده گفت فاضل تو را خبر

باز در بعضی غیر متعین الفاظ بسیار گفته اند حصان العفاف و السخاخ الزاد و من فی الکتاب
 و معلوم است که عفاف با شبهه و منتهی متعین می باشد چنانچه در کماح و العاف و من فی الکتاب است و من فی الکتاب
 یعنی باز داشتن سب و در جریب عفاف و غیر این الفاظ همین معنی اطلاق می کنند چنانکه صاحب کتاب
 اصطلاحات لغوی می فرماید الا حصان عده یقع علی معانی کلمات بر وجهی نمی داند و چون کسی
 و می بیند که در سوا الحرمه و عفاف و الاسلام و ذات ندارد و ارجح آن است که حصان عمن فیه العوده
 عمن الزنا و الاسلام عمن العود و شش و ارجح حصان الزوجه عمن الزنا و غیره است و اما در بعضی
 در مفردات قرآن می فرماید الخطاب فی الجملة المحسنه با بعضیها بر وجهی است و اما در بعضی
 در بعضیها تعالی امر او محسن و تصور فاما محسن که در بعضیها و تعالی او الصور محسنها من نفسها و محسن او
 تصور محسنها من غیره و او بن احوال محسنات و بعد از آنکه او را حصان فاما من نفسها محسن
 ماعلی المحسنات و نه بعضی المحسنات الموعودات بقرآن و وجهی است که محسنات و المحسنات من
 بعد از و در صورت با نفع لانه مشمول حصان است و این با الجمده حصان یعنی نگه داشتن بر نیت شهرت
 که صاحب نیت است اما عشره یا یکا که در دو حد است عشره موده و در هر مسکت است محسن
 و تعریف محسن است و این است که محسن بلفظ نگه داشتن مایه جاریه از این معنی تفسیر شود و عفا
 را از تعلقات آن قرار داده اند اگر چه محسن محسن کرده باشد چنانکه در بحث نمودار حصان کتاب
 خود می فرماید و عفا که این روح با سر که من نگه دارم خود باشد عفاف باشد از آنکه
 استی پس صاحب کتب همین معنی بوی ظاهر دلالت رابع از آن که احتیاط است و عفا که در کرده و سکون
 اراده عفا معنی در عفا محسن است و وجهی است که در صورت اراده عفا از حصان نگه دارم می آید
 چه محسن است و غیر محسن است و محسن است و غیر محسن است و این را با نیت چنانچه امام را در تفسیر کمال
 مستعمل در لفظ محسن می نموده و می گویند که محسن است و این را با نیت چنانچه امام را در تفسیر کمال

الیه بر این منحل کرده تا که در بیان حکم نکاح بر عزم او لازم می آید پس مطابق حکمان او در بی تمام هم از او بچ
از نظر محضین معین باشد تا که در لازم نیاید و هم اگر چون ثابت شد که معنی حقیقی احسان بار در این
است و صحت اراده آن در کبریه کوره بر سر سایر طایفه و بر سر این معنی در او باشد چنانکه فاضل و راهبر
در احقاق الحق در رسیدن به صواب و اثباتاً تا طایفه آن را ذکر در این حد و در این الحقیقه اشرعیه او آورده
علی الحنفی اللعوبه ای حکم فی الشریع للعصه الشرعیه و بن اللعوبه مرد و بان الاصل عدم النقص الخ
پس مطابق تصریح فاضل بود باید که معنی لغوی در کبریه مراد باشد و در صورت اراده معنی
مطلوبه صاحب نسخه ثابت و طریقی صاحب سار تحقیق آن در سوا اطل باشد و این کلام ناصت نیز
ما خود است از کلام ابوبکر رازی جدا و در وجه مالی از وجه ملکه که سابقاً آن اشاره شده گفته که
بعد محضین مروده و احسان تحقیق نمیشود و بگوید نکاح صحیح و ای در وجه ثالث گفته که و سجا بار
سفاخ نامیده و قول خود غیر سفاخین یا نجس است که مقصود از زنا مجبور نیست آب است و همچنین در سفاخ
پس سفاخ بوده باشد و خوراجی که امام است است خود طریقی نصف میبود و در نصف و نصف
و هم گفته که آنچه نوشته که احسان تحقیق نمیشود و در نکاح پس عوی ملائیس است اما آنچه گفته که
سفاخ است پس سکوم که اطلاق سفاخ بر زنا نمیشود و اگر از نجس است که مقصود از آن تحقیق آب و شسته
چنین نیست که مقصود از آن ریختن آب بطریق شرعیت که از جانب خداوندان باین وارد شده
پس اگر بگویند که سفاخ است خواهیم گفت که این اول بحث است و اما از اسم میآید پس سفاخ
که کلام ابوبکر رازی خود ضعیف است انتهى محصل ترجمه و بر عاقل نصف پوشیده نیست که چون کلام
نامایی در بی تمام ما خود است از کلام ابن ابوبکر است و خوراجی اعراض نصف آن نموده و معنی
الحق معنی و لا یعملی بلکه حق بر اینش جاری شد پس با حاجت تو بین و ضعیف آن نماند و کسی که در سفاخ
و در چون امام را که بی تمام و لغوی ابوبکر رازی را بی دلیل گفته و صاحب دلیل آن ذکر فرموده پس

پس نقل اشکال امام و بنما هم از وایه کلام باشد و تفصیل دلیل صاحب نفع آنکه احصان در وقت
 نیست و اختصاص از هم نیست و این احصان را می توان قبل از آنکه اصل کلام فی ذل
 محصل پس اصل نسا و مقید محض محافظت و اختصاص با قطع نظر از لحاظ سانی آن که مفاد است
 و در کلام و اینجای مختلف شده که آن وقت عقد خبر که محافظت و اختصاص فی وقت ملحوظ میباشد
 آن فی وقت آخر ملحوظ میباشد پس این محافظت و اختصاص و عدم آن هر دو معا و علی وجه داخل
 میباشد و چون شرط اصل نسا و ملحوظ محافظت اختصاص وقت عقد است نه محافظت و اختصاص
 مع الهانی و ظاهر است که اختصاص مع آخر آن الهانی محض اختصاص نیست و مقید نیست که
 محافظت و اختصاص است و درین متمم بهایافته نخواهد شد پس این مذکوره و معومات داخل خواهد شد
 ناقله عن الامام الکبریا اما آنچه گفته که متوجه سفاح است پس بگویم که کلام طلاق سفاح بر زبان نشود و اگر
 که مقصود از آن ریختن آب و قصاص شهود است بدون اقرار آن قید احصان بآن که پس العالی عالم
 محض ریختن آب و این قید احصان یافته خواهد شد تا چه ای بود به طرف اسحاب هم صاحب کلام ساره
 کرده بقول خود حیث حال نه آنکه محض قصاص شهود منظور دارند و آب خود ریختن و او عید نمی خالی کرد
 قصد نمایند پس متوجه این شرط باطل باشد زیرا که در متوجه احتیاط و اختصاص اصل منظور میباشد
 ناقله عن الامام الکبریا که مقصود از آن ریختن آب بطریق مشروع است کلام اگر ایسکلام امام
 سار صحت دلیل ابو بکر راری پس این آب بر روی در متوجه بطریق مشروع و واجب است و اگر بطور
 منع است پس چون دلیل مقدمه ممنوع ذکر کردیم منع و سندی آن بر دو ساقط باشد تا
 طرفه را یک در باب مطاعن نوشته که مراد از احصان درین ای همان احصان است
 که موجب جمع میشود بر زانی محض و در اینجا با معنی نوشته که محافظت کردن زبان تا
 به یکری ربط میکنند پس معلوم نیست که ازین هر دو کلام کدام راست نبرد و او که کدام دوم

و اما ظاهر آن محافظت و اختصاص
 ناظر به شرط عدم ساری و اختصاص مع

نتیجی از این شبهه لطایف اشکالات و عجایب اعضا است زیرا که استلزام صدق
یک کلام که ب دیگر می را در صورت ثبوت مانع باضافات و بر آن نزد و کلام
و بدون آن غیر مبسر پس بر ذمه صاحب سالی لازم بود که اولاً ناقض باضافات در غیر و کلام ثابت
میشود بعد از این زبان باین قول یکسره و ثبوت آن در تمام از و تمام چه الفاظ عبارت است که
و ملاحظات انصون مستفاد شده که معنی حاصله متوجه به هم رالی است از مصادیق معنی احصان
معنی باشد و با خود از احصائی که در کتب آن بنویسند اما الکلم الای بر او است و هرگاه احصائی که با خود
منه داشته باشد پس ناقض میان آنها چگونه تصور شود و معنی اکویم عبارت صاحب نفع در آن
مطالعین این است در زبان مجید هر جا که تحلیل استماع بر زبان دارد شده مقید باحصان و عدم شایع
است فواید و اصل کلام و اگر در آن بنویسند اما الکلم محض غیر مسافحین و المحضات من المومنات
و المحضات من الذین او الکتاب من قبلکم اذا آتیتم بهن احوال من محضین غیر مسافحین و ذریع
البیضاء احصان حاصل نیست و لهذا بنویسند از اسباب احصان بنویسند و در جمیع متون غیر ناچار
نمیکنند انتهای کلام شریف و حاصلش خبایک بر سر ظاهر و باید استدلالت است بر اینکه متوجه
زیر که عکس آیه تصریح کرده اند ماسک یکی از شروط احصان عقد مایم است چنانکه علامه علی در ارسلاد
الادمان در ادای کتاب الحکام و دیگر کرای ایشان در ملاحظات خود باین تصریح فرموده اند پس مستقیم
مطابق تصریحات علامه است احصان حاصل نباشد حال اگر در زبان مجید تحلیل استماع بر زبان
است پس عقد متوجه بهجت از نفع عقد احصان از ترکیب آن موجب تحلیل استماع بر زبان نباشد صاحب
جواب اصل مطلب مطروح ساخته بد کلام دیگر که از قبیل مصادرات تعظیف باشد بر وجهی و در سر گذار
ذکر پس میگویم که معنی در متون متحقق است چه محافظت زن از اجنبی چنانچه در نکاح واجب است
محضین بر متون و عده نیز در مرد و واجب است انتهای قولی الفاظ معنی بیان آمده که در محض

احسان را قید علی نسا کرد اندیشه و در متعده بوقت عقد قید احسان مع المنافی باقیه نشود و نیت احسان
 مع المنافی محض احسان نیست پس احسان که قید علی نسا است و در متعده باقیه نشود و همچنین بعد از آنکه در آن
 برای منکوحه مطلقه مقررت بر می رسد به او واجب نیست که اسباب آن نیت را در این منکوحه است که
 بایاری و هر سال در کمار می در حقیقت این کلام سوادب در حق صحابه کبار که در زبان جناب سالار
 علی علیه السلام متذکره بودند و بحاج ایشان موجود است جاری است و دانسی که جایزین علیه السلام
 و عبد الله بن عمر و عثمان بن الحنفی و غیره قائل معانی من شده بوده اند پس این باب اولی که یاد در حق این
 نموده و چون بنا بر ردیت طبری سنی اسناد و خبر ابو بکر بن زبیر بن شمر کرده او پس میاید که در حق حلقه
 خود نموده و باله منها بگوید که همراه بایاری و هر سال در کمار می بالجه جای تمجید است ازین طایفه کسبه
 که در حق و در زبیر که او را از عشره مبشره بشمارند با وجود آنکه او در حلقه ایشان بود و چنین قدف
 محصنه بعمل آرند انشی قول درین کلام نسبت به بعضی صحابه کبار که بوقت اباحت نیت مرگشان شده
 سوادب غیر واقع و در حق نسا و متعده بایان واقع پس نفی شدن بر آن و زبان بر ایهام
 سب و دشنام نمودن ناشایان چه ظاهر است که اگر گفته شود که صحابه ترکمین نموده در زمان اباحت
 آن همراه بایاری و هر سال مصاحب هم کناری شده بودند و آن که ام ابیها م سوادب
 است فصلی عن حقیقه و معذرت گویم تشیع بر چیزی بعد اعتقاد و حرمت آن تسبیح بر کسی که آنجا
 آن بوقت اباحت نموده بودند بر هیچ دینی عقل نمیشود و چنانکه اگر کسی در حق سراب بگوید که آن
 و از عمل شیطان و مسح سفاسد فراوان پس ازین کوشش سوادب در حق صحابه کبار در زبان
 ماول آن نموده بودند لازم نمی آید نیست سراج عدم لزوم سوادب از کلام صاحب نخته علیه
 اعلی در حق صحابه کبار رضی الله عنهم اجمعین و بیان واقع بودن آن در حق نسا و متعده
 مشهور و دایره بین شیعه ظاهر و در حق تشیع باقیه و دریه بیان صاحب نخته ظاهر و هر چه است

و عبد الله بن شمر

بایستی و هر فردی که باری بیست و دو چون باری بیست و یک طریقی است که گویند لطافت این روایت
 و در فایده ثانیه بحار و چه ششم که در آن این روایت را معنون نمون حکایت بطریق خود کرده و در
 است بخرج و ربط که شده فائز به ما صیاح و اقض من العجب فی المساء و الصباح حال و این است
 را از اقبال و قطع کردن این اگر چه این عبارت در عربیت که با مال معسران صحابه است که در
 یازده بر ص شد نموده از جای خود و این تفصیل واضح کرده اما مصدق عربیت حلفه است
 است که حکم بجهنم و غلط بودن توراتی این بدان بسا در آن میفرمودند که اهل من الشی فی تفسیر
 و همچنین مصدق عربیت امام اعظم ایشان است جای خود این فلکان تفریح نموده بلکه از وضع
 است تفت عربیت تا یک سگفت که قصاص واجب نیست بقتل کردن شقیل نم مال و لو قتلک یا ابا
 و صحیح بانی شمس است از تفسیر بجهنم توراتی و اصل کلمه ماوراء کلام الله بظن متداول است مطلقا و
 که شده باشد نموده میفرمایند ما استعجم الخ و این جاری است محرمی قول فاعل و قد حرم الله
 ن را بعبادت و اصل کلمه عدل من فان بهمت من فاعله قد کراه ان نکحت نکاح الودم
 فاعله کتبت و کتبت و این ذکر حکم نکاح و آیات سابقه بر این از فرموده بعد از معصا و قصاص و
 حکم متعده فرموده و این را در تمام تفصیل بعد احوال شایع است و کلام عرب این در مسعود و
 بحار حج بعد از مسجد مقید طاعت تراست و سنی نیست که در صورت مطلقا مخالفت و قطع کلام
 علام را ماسبق لازم نمی آید و احتمالی دیگر بر روی ممکن می تواند شد و آن اینست مراد از
 موالکم غیر متعارف و مال در صورت موهب شده پس در صورت و نظر فاعل این آیه
 خواهد گردید و قطع فاعلی از ماسبق لازم نخواهد آمد و الله بهدی من اشار الی امر استعجم
 از تفسیر آیه آنچه درین مقام قول صاحب تحفه را کتب الی مال معسران صحابه
 اشارت امکان جو و موفین در این بر ص شد و آنست که گفته است پس اولاً و ثانیاً

و شایسته نکاح و در این عبارت این می بخارند تا تصدیق می از نکاح طریقی

اولاً برادر لادم است که انواران منیر من صحابه را در تفسیر کرمه فیهما استمتم به من غلامی
مطهر بن محمد طایفه و قرآن موجود است از کلام سابق او برآورده به سنده و جانشین از جمعی است
و بار با تحقیق الامر را و مشکف شود و بعد از آنکه کتب که اما مسند من و منیت طایفه التبت حکم
لحن و خط بودن قول من تعالی این بدان سیاحتان منفرود ذی المالبس اگر قرائت حضرت
درین گردان بدین سیاحتان بود و شما که قرائت حضرت عایشه و بن زبیر و سعید بن مسروق و غیر
همین است پس زدن آن قول من سیاحتان بدان سیاحتان باشد این بدان سیاحتان
ما سوجه خود بر این است لحن حکم من در قول من تعالی و حضرت عثمان ترجمه قرائت خود بر قرائت
بموافقت قرائت خود با محاوره متعارف و عرب و لزوم لحن در آن بر قرائت و بکار آن نموده اند پس سیاحتان
حضرت عثمان را که ترجمه قرائت خود در هر جوبیت قرائت دیگران بر لزوم لحن بر قرائت و دیگران بطایفه
اصحاب آن قرائت محتاج بطرف توضیحات آن شده و خود قیام نموده اند بخط و قرآن بامیدن از عجا
اسکالات باشد آری اگر قرائت حضرت عثمان این بدان سیاحتان میبود و با وجود آن این
این قرائت اعراض میبودند البته شایسته آنکه به بیعت علای خود وارد کرده است بر اینان میبودند
و فیس طلس امام زاری و تفسیر کرمه و تفسیر کرمه میفرماید انوار و مشهوره آن بدان سیاحتان میبودند
برک و ده انوار و در کرد و ده انوار و ابو عمر و موسی بن عمرو و این سیاحتان و انوار و بی قرائت
عثمان و عایشه و ابن الزبیر و سعید بن مسروق و غیره دلیل این قرائت اصل کرده و بدان فرموده و عثمان
عثمان از فطری المنصحت فعال ای قید لیس و سید العرب استیاضی ما از و انوار و استیاضی و سید
تو آید جواب ظاهر است و جواب تحقیقی به توفیق بر بیان معنی لحن در این مقام و معنی جمله سید
پس این جواب مبسوط و تحقیقی نخواهد بود و انوار غایب من قرائت است و مقام طایفه امداد و لی بطرف
در کتب علمی نزد مستند بر این جواب طایفه ای که گفته اند و آنچه گفته است و محسن مصدق و مستند

[illegible]

بما قبس لان ابا قيس استبرك ظاهرا والناث ان من اراد ان يعرف مقدار الحمد في علم النحو
والاعراب فليطالع مسائل الايمان من الجائع الكبير يعرف تجرد في علم الاعراب لان محمد ارجح ما اخذنا
وما اقرهنا الا من بحر المحمد وقد سهرنا من ابي النجاشي حي واقفا في يومه السرا في وابو علي
القاري وشهدوا ما جمعهم على جعل صاحبها وكنهه في علم النحو الدرجه العليا والهداه القصدى وانه
دليل على ان الخطيب الطالع من مسائل الايمان وما يتعلق بالنحو وما وقعت عليها اذ لو وقعت
على شيء منها لما اجر مثل هذه الحراه وان غلبه الهوى لان العالم الاخر لا يكتسب بالطبع القدر
فيه والمكابره فاما الخامل فخير من الجاهل في مع اختصار سره وادنى معرفه نظم المقدم والتاخير
من جراته من بر عليه فليكنه مطالب كلام عن نيا وقول حضرت علي رضي وحماده ومعه
عزما شدة وابنه نحو مثل ابن ابي نباري وسينوب وزجاج يصحح ان بكر شوايه منوده باشند
ويكر مثل ابن حسي ورافى وابو علي فارسي شهادت موطن فاعل ان در نحو وبلوغ او در نحو
ووصول او نبهت او واران داده باشند كارس در ان سبت وانچه گفته است بالجملة فليكنه
فكم ما در فقه كالم انا بهر منادى سبت مطلق كالحج كالم كالم بعد انما من نظر انچه
دارد ميشود مذموم سبت با سبكه انما بعض ما انده ككره واصل كالم الا نه سبت قيد محضين غير
ساختن شامل سبت سبت بلكه اضافه اين قيد و حقيقت براي اعراج انست وانچه نقص است
كه چون در حكم كالحج در ايات سابقه برين است و منوده در سبنا اختصار بر بيان حكم مؤثر بود
كه هم ميل از اين ظاهر است كه كره واصل كالم شامل سبت است و بر كره بر كره چون سابقه
بعض ما انده كك ايات سابقه مسوق براي بيان حكم كالحج سبت بلكه كره فاكه اما طالب
كالم بهر مسوق براي بيان عدد كره واولا انما صدق مسوق براي اوصاف سبت
حكم كالحج وامي در مقام كره شود واصل كره و بر مفهوم لازم نمي آيد و بعدا كره و كره
و كره كاله كره و كره

بنابر مالک و حکم دیگر تکرار واقع است بلکه انفسهم تکرار و اب کلام السبب پس زبان قرآن را در مقام رک
فرموده اند و اجمالاً با سو عده و غیر عده و آن سطرایی باشد و تفصیل آن از دیگران عده منی کماح کما
در سری منی آنم و خبر اعظم نظام عالم نهایت قسم ایشان و کثیر الوقوع در میان عالمیان باشد و غیر
مردن و ام غیر عده منی شده و ذکر فرمودن موجب وقوع کمال اختلاف و نظم قرآنی است با الحمد اعان تفصیل
ایمان مفتخری آنست که آنچه را قبل فاجلیت در با بعد آن مشتمل نموده شود نه آنکه کسی غیر عده
از اقسام عمل ذکر کرده و فرض حرام قسم عده را با قبل که در اینجا بطریق اشاره با اقتضای مذکور است
نموده اند و چون ترک بعضی از اقسام مندرجه بحسب المجلع بعد حرف فاضلاف محاوره فصاحت بعد اصا
توجیه و کویطری که بر آنکه اصل کلمه الی نور فما اسمع و اگر نموده بضرورت و آن بطریق و قسم کماح
و اگر در جث حال و این عارض مجری قول قایل و حرم الله علیه و آله با حیاض و اصل لک بعد از
فان استعت منهن فالحکم فیه کذا و کذا و ان نکوت نکاح الامام فالحکم که کت و کت استی ایضاً
خیال نگردد که این کلام جاری کرده و نسبت بلکه جاری مجرای آن بر طبق تفاده شیخ بعد از
و حرم الله علیه و آله و اصل لک ما عدا من عند الاسعار المال الی بوجده فی الکماح الی الی
و الاسماع فان اسمعت منهن فالحکم فیه کت و کت و برفا ص و عوام شاعت اینکلام بطریق
و تناسب انشای آن بسوی حلق فوی و قدر از عقد غیر تنصیر و آنچه گفته است ایراد فاد مقام
تفصیل بعد از اجمال شایع است الخ کونم اری ایراد فاد و بعضی بعد از اجمال نهایت شایع یکبار که
قسم علی الخ و بی و برکت قسم علی العیصل بعد از اجمال ما بین او باقی حال قوله پس اول در
این روایت جهوت است الخ اول دانستی که قرأت الی اصل مسمی و در تقدیمی و محشری و غیره
عباس روایت کرده اند و پیشاپوری و محمد الدین رازی از ابی بن کعب و هم از ابن عباس
و حاکم در مستدرک بعد نقل این گفته و در حدیث صحیح علی شریع مسلم پس انکار این

نامی از حال سخاوت است و این کتاب بمحمد را بر سر نهادن از دست خود بر پای خود نشسته و حق است
 این کتاب را صاحب نسخه نگار این فرات نموده بلکه حرف و صحت آن فرموده و بر عامه محققان
 سبب نگار به این خبر و کتب و حرف و صحت آن از آخرین فرق دین هر دو نصیحت خود و مطلب
 را نامیده و او را منصف گفت بعد از علمای حق نظر و بالحدیثی و در محضر این فرات را بعنوان صحت
 ذکر کرده و از با قول نشان رد صاحب رساله به صاحب نسخه صورت بند و بعد از آنیم و اندک
 صاحب رساله و رساله و جواب عقیده و در آن در نسخه انکار قطعی الصد و بودن بعضی احادیث کافی
 کرد. در باب شام و غیره وارد است نموده و محقق شرح مجددی بیان سبب آن رد و آن احادیث
 را ضعیف و متروک و آن اخبار را ساقط و معرض اعتبار گفته و حیث حال و ما بمکتوم که هر یک از احادیث
 کافی کرده آن ضعیف و متروک باشد قطعی الصد و را ندانستی و محقق جواب عقیده ششم احادیث
 را که در حق کسانی از موالی آمده که فاعل بهم علم و دیگر نه است الهی و در آن وارد است ضعیف فرموده
 حیث حال مکتوم سک نیست که شطری از اخبار بطریق امامیه وارد شده که دلالت دارد بر سبب
 چنین بزرگان مقدوح بوده اند لیکن چون رده امسال چنین اخبار اگر ضعیف و محروم و منوط
 اخبار معارضین با حدیث بسیار قوی و اجماع امامیه بود با ضمیمه دیگر فراموش که بر صفت آنها قیام شده
 محلی از آن عقیدت ظاهر شود اصحاب رضوان آن علیه السلام اخبار را از معرض اعتبار ساقط بسته
 آتشی حال اگر اخبار قدح هر چه اشخاص در کافی مکتبی که یکی از اصول اربعه شیعه است موجود است پس هرگاه
 و الا متناظر میان این و اما همانا به اظهار بر مبنای مقصود نیست و یکدیگر نشان فرموده احادیث
 مکتبی را ضعیف و غیر قطعی الصد و و ساقط از اعتبار و رده آن احادیث را با سبب ضعیف
 فرموده است پس اگر صاحب نسخه در حق روایتی که در هیچ کتاب از صحاح مستند که نزد ائمه است
 اصول اربعه شیعه موجود نباشد لفظ حرف و صحت بر زبان آورده باشد و از آنرا دلیل کرده باشد

بهم وقوع آن در کتب معتبره فن روایت و تحقیق کلمات بان قیادت چگونه و محقق و معتبر
رساله می تواند شد و هرگاه به جهت وقوع روایات ضعیفه یا قیادیه اعتبار در کتابی کلی و مجموع بود فن روایت
آن خطی و اعتبار آن راه باید پس به جهت نقل روایاتی که در صحبت آن باعتبار فن روایت حرف
و صحیح آن در کتب مشهوره مسلم صحبت اتفاق نیاده باشد چگونه تفسیر و معانی السیرل را و غیره
شود و آنچه صاحب رساله صحیح نقل آن روایت از دست دیگر حاکم کرده پس نقلش صحیح لیکن بودن آن
روایت در کتابی که یک حرف حرف و صحبت آن که صاحب تحفه فرموده است بی پایه و براب احادیث
و غیره فن حدیث معانی فرموده اند و حرف حرف و صحبت آن فرموده اند چنانکه در جواب فایده نامه که فایده
فان و تویم اگر روایت ثابت شود این تسوین این قیادت ممنوع است و دعوی آن حکم نمی است و اعتبار
ثبت آن در صحیف عثمانی نسخ آن لازم نمی آید و آنچه در آن کلام حکم شده و این قیادت فرموده پس
تسلیم مطلوبش است نبوده و کبریه ثبوت عدم محبت و اوست شاده و آن مخالف مدعیان اوست ظاهر آثار
فماصل معاصر از مدعیان قدیم اطلاع کمیابی حاصل نیست چه عابد سبب حصم و محبت الله بهار و مسلم و شام
آن مولوی عبدالحی که گفته که امراده السیاده و بی ماعده النشرة الذی له عن الرسول من لاسلح قد
و ان اسهر عنهم فی القرن السی و هو المراد منها وقد یطلق علی ما نقل باحوار واحد عن واحد و حقه طه
عبدی و احب العمل و ان العلم خلا فالتفنی علی ما حکي امام الحرمین و حرم به این الحاجب واجب السلام
فی میاکن فاره السین امراده این سحر و نصیام علیه ایام مساعیات و ذکر الزامی من کبار اصحاب و اعا
ابو الطیب انصاری حسین ان قدم العمل به کبر الواحد و صحیح السکونی فی جمع الجوامع و شرح المحصر قد جمع
عنی مطلع بین السارق و امراده این مسووع انما من السوا که انی الاتفاق انهمی اولی آنچه که سبب
از عدم ثبت آن در صحیف عثمانی نسخ آن لازم نمی آید پس مدفوع است با آنچه در باب همین فایده
کتاب شافعی شرح کافی کلی از وجوب تسلیم من ترتیب عثمانی و تفسیر مجمع البیان طالعین سید المرع

الرفعی و کجایند و سلف بودن قرآن بر نبی که الحلال موجود است مع اقامت استدلال بر آن اطلاق
 به سبک آن که شش پیش آیتی که در نظم مصحف عملی نباشد بی سبب منسوخ خواهد بود و آنچه بر تقدیر تسلیم شد که
 است که مطلقا صاحب صحف ثابت نباشد و مجاب است با آنکه در علمائے آن که لفظ بر تقدیر تسلیم جاد که میگوید که علم
 تسلیم هم تسویر است پس سلف علی برادر در صاحب سلف لازم است که عدم تسلیم شود و آن نموده بود و این است
 نماید و الی ذلک خصوصاً در مورد سبک بخار و شیعیه حکم شد و این قرائت نموده باشند چنانچه طایفه اهل تفسیر از
 صاحب شیعیه هیچ انصاف بین و محبت گردیدند استعم بر این ارجح است نقل میکند که گفته است و در قرائت
 شاذه نقل از عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب و غیرشان چنین دارند است که نما
 است هم بر این ارجح است و ابی کعبه نیست مگر بعد نبوت عدم محبت قرائت شاذه و کلام این
 اشکال محبت ائمه را با اعمال صاحبان مطهر معلوم میشود چه کلام او در اجتماع نیست و دوم آنکه اگر در
 مابت شود قرائت منسوخ خواهد بود و قرائت منسوخ در اثبات احکام بکار نمی آید زیرا که قرآن مابود
 نه صرفت علی الخصوص که آیات دیگر صریح مخالف این قرائت شاذه منسوخ است یعنی آن حد
 است و دیگر قرائت منسوخ مطلقاً اعم من آن بکون متواتره او شاذه در اثبات احکام بکار نمی آید
 علی الخصوص بوقت مخالفت صریح آیات دیگران قرائت شاذه منسوخ پس مقصود او بکار نیامدن قرائت
 شاذه منسوخ است در وقتی که آیات متواتره غیر منسوخ دیگر مخالف آن باشد و از این اصل متواتر
 که قرائت شاذه بر تقدیر عدم تسویر است عدم مخالفت آیات دیگران نیز عامل محبت نباشد اما
 آن در سبب امام اعظم لازم آید بالجمله بحال میسر شد که احدی را از مقصود عدم محبت قرائت شاذه منسوخ
 بوقت مخالفت آن با آیات دیگران باز اسکالی باشد اگر چه اگر علمائے شیعه اراده اثبات عدم صدور
 و عدم تسویر است و عدم مخالفت آن با آیات دیگر نمایند و حسی دارند که اسکالی صاحب تحفه برخلاف منظور
 صریح آن عدم محبت قرائت شاذه نموده بر آن تشنیع نمایند پس تسویر و قرائت طایف تحریر همچو اشکالات

فاندر اساس نزد عظامی امجاد و قبیل سخن بود و بعد از آن بود که الح انجرفه به قسم معطیات
ست که محصل ندارد و به تعلق الی اهل سببی استماع نه بقصد که آن منقوذه گشته غیر محصل المعنی است زیرا
ظاهر است که مراد از استماع سماع کردن نیاید بلکه علم اصول فقه پسین شده از ثبوت تعلق معنی
کما به محمل اگر التخصیص و بر همین سبب است باینکه اگر علماء فقهین در باب استدلال بآیات و روایات
و هم می یاراده چنین معنی شرعی است آنکه شایع در میان کلامی استماع را سبب لزوم اجر کرده اند
و به معنی لغوی علی اطلاعات سبب لزوم مام هر منبوا شد پس لابد که از لفظ استماع معنی شرعی آنکه عبارت
از نفس عقد است اراده فرموده باشد و اما اراده دلی مخصوصه از لفظ منع خارج است پس در
تراشیده اند پس معنی لغوی معنی است و نه شرعی پس لامحال اراده آن صورتی نداشته باشد و او اوست
و آنک پس میگویم در تصویر تعلق الی اهل سببی لفظ استماع و با تعلق آن بتفکیکی است و فرقی ندارد
کما به معنی و آنرا و از آن معنی لغوی باشد پس مطلقا باینکه است چه معنی است استماع در کلام
معنی ندارد پس مراد از آن نیز اشاره بودی نکاح شود خواهد بود و آنچه گفته که پس معنی آیت چنین باشد
پس اگر منع یا قصد از زبان مسکونه مادت معین الح کلام است که احدی از عقلا مقصدا عن العلماء
منقوذه نمیتواند شد چه موجب دانی نصف مهر مجرد عقد و تمام آن بعد وصول واجب است و همین مدعا
معنی ندارد و اگر آنکه از غایت حمود و معنی بدت دخول را اهل سببی قرار داده باشد باز هم معنی بدت معنی
ست از سببی کلام صاحب الرساله اول کثرت کلمه کجرج من انوا هم کائنات این حرف معنی را محمل میگردد
و به بیان جهت اعمال غیر و اخذ تا اتمام آن موجب پیام ناظرین میگردد و بر آنصحن آن محمل گشته
نماظره ایشان میگردد حال آنکه خود تفصیل آن فرموده از آن استنهادات فراوان لازم آمده از محمل
آنکه آنچه فرموده زیرا که ظاهر است که مراد از استماع سماع کردن است این ظاهر فرموده صادر از معنی
علمای شیعه قبول نمیدارند و استماع را معنی لغوی آنکه بر خود دارد باشد تفصیل کرده اند پس علمای

به علمای الهیست چه رسد ملاحظه شیرازی در تفسیر شرح الصادقین میفرماید ما استعملیم که هر چه
 یافته‌اید به دو منبر از زبان مکتوبه قانون پس بوسیله ایشان را جوهرین مبرمائی ایشان چه منبر
 مطالبه استماع است محل آن استی و از مجموع است اما آنچه در مکتوبه است که در علم حصول نقد بین شده
 از ثبوت حقایق شرعی این بیان وقتی بمعبره سیکر و کشل جناب قاضی نورالدین شری که محقق
 والد ماجد صاحب سادات مخالف تصریح نمی فرمود حال آنکه فی الحقیقه الحق فی سبیل الهیست
 تأیید فلان مآذره بن آنکه تقریران المحقق الشریعه او در وقت علی الهیته اللغوی بصیرت فی الشریعه
 الشریعه دون اللغویه و در بیان الاصل عدم النقل استی باز و بالعده شیرعلما شیه مثل تفسیر شرح الصادق
 تصریح مآذره معنی لغوی استماع در نظام می فرمود و چرا که انما استقوا شده در سیر علمای شیعه
 بعدم جواب غرض بیک نکته که حقیقت سرعده و غرض شد و است در کلام الیه جابجا بعین بیان
 واقع شده تفسیر سیکر و علامه علی و ارشاد آن دو آن در اوایل کتاب العنق میفرماید دفع ای
 الحق ما الکلام بن البصریح و هو عبارات العبر و الاغراق و من کل الرده بالحدود و دفع
 دفع این شبهه قدیمه که صاحب رساله نقل نموده چنان مآذره فرموده کون المتعه حصه سرعده
 تا احتمال آن کون حصه مویا و عرفیه و ایامت و لک لوثبت ان در العقد کم کلن فی البانیه
 و لکم کلن سیمی بهر اللفظ و دون اثبات و لک حرط الصادق استی و از جمله است اما آنچه که هم موبد
 اراده بین معنی شرعی است که شارع در آن کریمه مطلق استماع اسبب لفهم الامر کرد اند و این
 این باید وقتی صورت می بست که بر تقدیر عدم اراده متوجه او امام مبرمج و کلام مرتب شده
 اینچنین نیست بلکه در آن بر استماع بعد الکلام است چنانکه علما شیعه هم بدان تصریح نموده
 و نقل آن در کلام صاحب تفسیر شرح الصادقین که شده حیث حال چه مبرور مقابل استماع است
 استی و از جمله است اما آنچه مآذره فرموده است که اراده و طبعی مخصوصه لفظ متع چنانچه صاحب انشراح

تراشیده از لایعین ترا فادات سابقه است بحد و حد اول که اسمی را صاحب کلمه از طرف خود
تراشیده بلکه در کتب شمسو صاحب ابع و در مخطوطات جمع می نماید و بی شبهه الا سماع
بالتألف من جامع و وجه فی الفرح قیاد و در بارگاه عالما بالتورم و محمد اسنی و محسن و در بعضی
مردم و عامر محصلین را معلوم قال الامام الرازی فی تفسیره فما استعمل بهن ای المجامع کسی عن الجماع
بالاسماع استی و چون ماده مع کتبه عن الجماع بزمیه مشهور است که کماخ خوانان این ماده در خطبه
خط کماخ می نویسند الحمد لله الذي جعل السماع سبيلا لتمام مفصلة فالتحسين الحلال والحرر و
خصيا عن الفاحش والامام و معاني الديالي والامام بعد ان مطلقت على التفسير شواهد معني دوم
اگر دلی و مقدمات آن اینست و ان استماع است پس اطلاق استماع و اراده قسمی از آن است
از استماع معنی عمومی آن باشد که اطلاق انسان علی رید عن حيث انشأ ان کما تفر
فی سوره یوسف انکما باقطع نظر از آن کوم تخصیص اگر عموما و تفهید اگر اطلاقا واقع در آن بنا بر
و مقدمات مثل تفهیم معنی و غیر آن بر سه شایع است که احدی را از اظرفین من تفسیر و آن محال
متعال نیست ذکر شود آن بجهت غایت ظهور ترک کرده شد چهارم آنکه اگر از پنجمه دست کشیم
که کوم بخود صاحب رساله در قولی که به دو قول سابق برین قول است اما و فرموده که احتمال ذکر
نیز در آن ممکن می تواند شد و آن اینست که مراد از مشهور بابو الکرم نیز بخار و بانی کلام در صورت متوجه
استی پس خدا و آنکه تفهید اسما و بال که مطلق است اما سحای نامی که در صورت متوجه می باشد اما
نوعی اسما و بال مطلق است یا معنی شرعی آن پس تمام استعجاب است که رساله تفهید بانی و مثل
باشد و صاحب تذکره انشا که تفسیرین تفسیرین مطابقت عرف عام و خاص بعد صحیح با جابر بن یحیی که
مطالبی بفرستاد رساله لازمی آید که مجار را رساله در آن واقع نباشد چه مفهوم مجار به معنی خوب
و معنی شرعی و مفهومی که من آن معنی و اظهار من آن معنی است بعضی از وجوه استعجاب که مطلق بانی

باین قول تجاوز را یافته بود حال بطرف بیان استجابات متعلقه دیگر اقوال و متوجه میشود و می گوید
 آنچه گفته است که اولاً معرفت و کتب پس مکمل و در صورت تعلق الی اصل مسمی لفظاً اسمی یا تعلق آن
 متعلق یکی است الی مقام حیرت نمایان نیست زیرا که در میان هر دو فرق از زمین تا آسمان است چه در
 اراده مسمی چه در مقام اسمی علی ما قال صاحب الرسا چون اصل مسمی در نفس عقد داخلست پس دیگر آن کرا
 صریح باشد و مقدار سازه و احتمال و انقسام مکرر است که سبب آنست چنانکه در وجه استدلال بر اراده متوجه
 گرفته اند استقامت الی تجاوز را فرموده اگر محمول باشد بر کماح و ایم لازم آید و قیاس مکرر در میان حکم کماح
 و یک سوره انشائی پس هرگاه وقوع مکرر در یک سوره نرود و سبب آنست که از آن قیاس باید کرد
 که بر مدق او و علم او در یک جمله مستکنر خواهد بود و آنچه فرموده اگر مکرر از آن مضمی نفوی است
 الی بنایت متغیر و بنایت مقام عجب است چه مستلزمه برای معین مطلوب شما احتمال صحیح است
 کرده و بنیطور که چون مدت انقطاع از امور دنیوی حکم کلیشی غنیه مقدار در علم الهی متعین نامی افعال
 و اینها مستلزم است که در محل لکم من حلو الانعام و ما استخفوها و یوم تظلم و یوم احاسر و من اصواتها
 و یوم ما و اشعارها و ما عاالی من محدود است پس اگر متعین یافتند از زمان مشکو به کماح و مدت
 معین پس این متعین چند روزه تمام مبر لازم میشود اینست منطوق صریح عبارت مستلزمه در بنی
 بر وجه استدلال ابطال این احتمال را حجب و استقامت مطلوب خود را در مقام این احتمال را عجا
 و آنچه آماده فرموده است که آنچه مستلزمه گفت که اگر مسمی این چنین شد پس اگر نسخ یا قیید از زمان مستلزمه
 معین الی کلام است که احدی از عقلا فضل عن العلماء این متغیر و متغیر است از مکه و نیت در این انبیا
 رساله اسود العجايب قدوة لطلاب است زیرا که حق سارک است با جاید و قرآن مجید معین است معانی و
 را اعتبار علم قدیم و قدر قوی و متغیر از قال الله تعالی و ان استغفوا لکم ثم نوبوا الله فلیکرمنا الله الی اصل
 و قال الله تعالی فمضی اجماع و اجماع مسمی عده الا که این اجماع اصل باشد پس بنی بر مسمی گرفته اند استقامت

از نسخ باقیه از زبان سکوه بکاج و ای نادی که در علم و قدر الهی چنین است کو آن دست قلیل باشد
پس سیدان را بهر ایشان پس آنچه صاحب رسا بر حسن دست را که جایجا و در آن باغبان علم
تقدیر الهی و اتموب و در مقام سمعی گفته بعضا کمال جرات است و کلام او در کرمه میسر است عا
الی اجل سمعی و کرمه هم قصی اجلا و اجلا سمعی عنده و اما لهما جرات با نظر حق که درین سر و در حدیث
چه فایده دارد بلکه حدیث الی اجل سمعی اگر کرمه آن استغفار داریم که در مقام انسان واقعت مطابق
مرعوم و ظاهر است و حدیث آن در کرمه هم قصی اجلا و اجلا سمعی عنده به جهت آنکه معاد لفظ اجل سمعی عنده
لفظ قصی اجلا حاصل است چه قصا الی باطل چون آنکه عند الله تقدیر باشد غیر مستور پس انصاف اجل سمعی عنده
و کرمه هم قصی اجلا برطن صاحب فایده داشته باشد و لا یخفی فیما و الاطن فی کلام الملک العلم
علی العوام فصل عن العسل را که ایم فال نود و اگر الی اجل سمعی قید عقد باشد اولی باطل حساب
را از دست حیوان هم که بی دست نداده به جهت آنکه با او حق و کرامت است و کرمه هم کشف از این
باشد که مدبب حصم را بداند الحمد لله و شعبان انعام عنده الی بدت العمر ما بد چون عالی از حدیث است
جائز و درست نیست پس این اقرا و بهتان و حقیقت کشف عورات معرین بهمانند طره بر اسب
محدود است و آن بطرف حیوان اگر کفالت نموده ادعا اجماع به هم بر جوانان فرموده و در اینجا
حدیث مسلم که منضم لفظ کا و اعا و است واضح و واضح میشود و باطل است صاحب بر دست فرست
قسمی است از مطالب که با ش واضح پس آنچه در مقام صا رساله انکار محدود و باب شصت و نه عمر موزه
است از آن کاری ممکن بد و فایده دست او نمی آید زیرا که صا رساله ما عشره که از سخن امام است
و صا رساله ده الا ما بدش را و بعضی بهاب نصیر سفاریند و کتاب او در ده و ده اما عشره است
و کتاب خود که جواب باب نهم محمد است در رد استدلال مصنف کف که بر اطلان شود مردم صاع او
و اما کس که نقل اقامت فرموده است تصریح بخواریت مسوید عمر و در شصت و نه نموده بلکه بد که در نهالی

که در مثال غرض مخدومی که لازم می آید نشان آن افتراق روحین است خصوصیت تعبد و اشتراط
 در کتاب و اسلام محمد و در اعلی نیست چه اگر همین مدت نوعی کنند که مسبب زمان عمر است ^{الصفا}
 در مدت متولد شده باشد نقص که در او در می شود و انتهی و معنی که هم اعتبار آن اگر احوال طرف
 اهل بیت است و اسناد اکثر عبادات بطرف و ترکیب ایشان که با علما آمده اند در حال کائن
 اشخاص و آن کتب از آن احوال میرود باین اقسام خط و در اصل اگر چه فرکانها میکنند لیکن بطرف
 نموده و در کتب شایسته که می رود و از سجد است آنچه که علامه علی معصومه ^{علیه السلام} از آن تعصبات و تعصب است
 بطرف شافعی نیست کرده حال آنکه در کتب اصولیه و فقهیه در کتب رساله طایفه سنی است که آن امام
 بام اصل بخیر آن میکنند و از آن جهت است آنچه که در الیاده صا رساله روایت آن الی طالب سالی الو
 روزه و موارد بحواب عقیده سیر و هم بطرف امام بخاری مسلم نیست کرده و فرموده اند که این موردین اعراض
 است که بخاری و مسلم هر دو در همین خود از روایت نموده اند که گفت سمعت رسول الله ^{صلی الله علیه و آله}
 از رسول قول آن الی استطالب سالی با و لیا الخ حال آنکه در آن هر دو کتاب از امام استطالب استنباط
 ما ظاهر نامی و نسائی نیست و عرصه چند سال است که سواد سنی محمد علی میر به طایفه و الیاده صا رساله
 در ادعای اعداد و در کارها بحواب بعضی مراسلات احقر که در آن ذکر استنباط تقریباً واقع شده
 و باین زوده بود و آخر چهاره سواد سنی سکوت جاریه دیده باطل و در کتب و الیاده صا رساله شل کتب علامه
 و قاضی نور الله سواد قول عمر مطالبه اصل مدد کثیر موجود است چون مقام از طول کلام بکسر معص
 شواهد الی است ابتدا بر همین بدر اگر عارضه و از آن جهت است آنچه صاحب رساله در فایده مایه در وجه دوم از جامع
 ترمذی روایت این محفل کرده باین الفاظ که ساد جل من اهل السام عن منه السال الخ حال
 در آن سنی لفظ سواد موجود نیست که امر مشروط باین برگاه است سواد و خیانت و معنی صحاح مراتب
 تشیع را با قضا است رسانیده باشد چیزی که بعد روایت این حیالات واقعیه خواهد فرمود و آنچه

فرموده است طرفه را یک رجوع و اسناد و از آن بطرف شیطان انکساف نموده الحاح این دعوی محض است
و مسلم داریم که حق صاحب بر همه است و از جهت احتمال با بعضی بدست منور را بگویم که مسووعت زمان و مکان
بطور اطلاق بدون تفهیم و از آن جهت که اگر کرده از ظاهر این خلاصی درین سید معدوم نیست و خصوصاً
در صورتیکه صاحب بر همه است و از اطلاق است و گفته که در حدیث آن مسائل قصیده را بعنوان
نیز فرموده و گفته است که صاحب بر همه است و از اطلاق است و گفته که در حدیث آن مسائل قصیده را بعنوان
است و حال آنکه این مسئله مختلف فیهاست پس مطابق مرقوم صاحب فرموده است و از آن جهت که اگر اطلاق
کلیتاً باشد پس خواه بود در کلیت این حکم نزد علمای شیعه و اگر از آن مختلف فیهاست پس حکم گوئیم از آنجا
صاحب از کلام مطابق را با علمای شیعه ممکن و کفری ایشان و اگر گفته است در مسائل
مختلف فیها ادعا اجماع کرده اند پس کلامیکه در مطابق را با علمای شیعه سر زده شده مقام
نشیع نباشد و اگر باشد پس علمای شیعه سر زده اند این شرکت او بلکه درین باب متبوع او باشند و خصوصاً
هر جا که از طرف علمای خود تلاش نمایند و از طرف صاحب سر قبول خواهند نمود و حال بعضی از ادعا
ادعا اجماع در مسائل غیر مجمع علیها که از کار شیعه سر زده شده باید شنید پس از آنجا است آنچه در
ماجد ص ۱۳۱ در صورت جواب عقیده ششم فرموده و سرکار و مثل الوالخطاب و غیره من سعید و عثمان
بن عیسی و نظراً آنها را وجود که در اوایل حال خصوصاً بعضی از اینها در شیعه لکن چون در و آخر خلاص
مرتبیه جناب اینها اختیار نموده و برگاه فرقه امامیه ضلالت آنها را منع کشتن محسوس که منع متفلس را امامیه
کفر و زندقه آنها محال حکم و تشبیه نماند انتهی پس درین عبارت و الیه صاحب از اجماع فرقه امامیه و خلاص
و کفر و زندقه اسماص مذکورین تا بگوید بی بیان فرموده است که مثل آن عبارت نه بعضی از اجماع قطع
از علمای کفر واقع شده حال آنکه کسی و محمد و غیره آنها را و او موت و حال عبادت الهی ذکر کرده اند
چنانکه در و آخر فایده را به در وجه اول از وجه ششم که در دفع تشبیه صاحب سالک بحدیب محم

که نظم آیات در سوره ارات وانی بنا بر ترتیب عثمانی است با نیمی که جمیع آیاتی که در حکمی از کلام
 وارد شده باشد علی التواتر ظاهر حکمی دیگر در قرآن یافته شود زیرا که بر هیچ مخفی و پوشیده نیست که اگر آیات
 و کلمات قرآن مجید باین اتساق و انتظام یافته نباشد، ایامی نیستی که در مانتی پیدا و پدید می آید
 حکم کلام دیگر است و تقسیم الغنی و غنوی و لغوی و کلامی فی اولادکم و سباق و سباق آن سیر در بیان کلام
 است و معلوم است که مناسبت در بنام عقد شود با کلام و اجماعی بر آنست بر آید و درست از اینست که کلام
 کلامی که در قرآن فایده سابقه مشهور و ما که شد که مطابق تصریح اکابر علمای شیعه تسلیم ترتیب علی ما
 عدم ظهور حضرت امام محمد علیه السلام واجب و اهل اهل ایشان در لغت خود در بیان آیات با اعتبار از
 ترتیب بیان میکنند پس اسکان معینت ربط در بعضی آیات مشرک الورد باشد و آنچه در ربط بعضی
 این قسم آیات علمای شیعه نوشته باشند از طرف علمای اهل سنت نیز قبول فرماید و از این کلام علمای است و
 ربط و تقسیم آیات فصلی می آید پس جواب اجمالی در اینست که کلام گفته و معجزه و معجزه سوره است
 مثل روابط آیات و تفصیل هر کدام که گویای بیانی ربط میان آیات مکتوب شده باشد و تفسیر هر کدام
 و دیگر لغت مسوطه ربط آیات مذکور و مصنف نخته در مجلس و عطا که در سرفقه و در سرفقه منعقد می شود
 بیان ربط آیات میکند لهذا بلکه این اسکان ربط آیات مرفوع شده فضل عز العفصه و معجزه کلام
 محض ازین سوره در قول الی فی احوال سوره که چون این نظم وانی نظم عثمانی است بر شعبان اصحاب
 این نشاید و اگر اراده متواتر است فما اسمعیم و معجزه کلام باعث تحریف کلام الهی شده لازم بود که
 احوال آیات میراث و زمین آیات کلام اسناد تحریف بر آن بسوی عثمان نایب علاوه که اراده معجزه
 برادره محض شعبان نیست چه دانستی که عثمان بن الحفص بن عبد الله بن عباس غیر ایشان از اصحاب
 و مفسرین و درین تفسیر که بر عزم ناصب تحریف کلام الله است با شعبان سر یک بلکه این معجزه
 فایده می شود بطرف صحابه که سبکه بر عزم ناصب معترف بدلائل آن بر عمل می نمودند و از این معجزه کلام

بخوان

[illegible]

بجمله

مجاور بر بطلان اعتراف بعضی صحابه کمال شود دلالت بر این که قضا استند بر دو احتمال در نظم و انضباط این است
 غیر از آنکه در کتب و شریعت این آیه مایل کنونی و حروف دست انداز این نیست که امکان نامی از عدم
 و در جوع چهارم در دست است چه عوارضی در تفسیر کلام از احوال غیرین مرده و اصل کرده می لکند و از
 آیه نیست که هر که استطاعت داشته باشد که کلام خیره نماید بجهت فقدان مال و کمالی که حدیث بر هر دو
 خیره داشته باشد پس بر او کلام جاریست و این موافق مرید ابو حنیفه است چه بر او و کمال
 باذن از او کلام کرده باشد بر او کلام کثیر عارض است بوم ای که بعضی غیرین گفته اند که در این است که
 سر که کسی بر کثیری فریفته شود و ممکن نباشد او را که کاردن بر وزن از او سبب بخش او را که بر سر دست
 او را جاریست و روح کردن با کثیری می نمود و کمال کلام نیز تصریح کرده و با کمال کلام جاری نزد شافعی شرط
 است بجهت و استطاعت و اما نزد ابو حنیفه پس غنی و فقیر برابر است در باب جاری کلام نمودن با کمال و او
 نموده آیه که هر که با کمال کسی که زن از او در جلال و جلال باشد کلام با کثیری می تواند و مراد از کلام در اینجا معنی
 مخصوص پس ظاهر می شود که آنچه اصعب ذکر ساخته بینی بر پوشش با غنی است چون دانست که مطلوب از آن
 میشود و اما ذکر ساخته و مدعیان علم خود را پس پشت انداخته و معلوم است که در صورت از او و طی مرید
 و ممکن آن در استطاعت و طول یکی نیست درین که آیه که شامل سکوت و متمتع بهار و خواهد بود و اوصاف
 مایه و آن آیه علیهم تصریح نموده اند بجهت کلام و متمتع با کثیری در صورتیکه حره در تحت او باشد و اما باری
 خواهد که سکوت باشد خواه متمتع به کمال و کلام اصحاب بل هر چه بجهت پس شنبه اصعب منقطع
 و متمتع کلام با جاریست باین تفسیر اخیر که از اجازة الاحمال بطلان الاستدلال و اما مایه پس بجهت
 که آیه که در دست عارض میشود که کلام حره موقوف بر سکوت و غناست و کلام آمده بر عدم و سکوت
 و معلوم است که این کلام از جمله و معموم صحیح می تواند شد چه اقل هر چه بجهت ابو حنیفه و در دم
 است و آن کتاب خند و ستمان هر چه با قدر دور و به و کمال می تواند و میشود و باین کتاب

تو می دانست که صلاحیت آن داشته باشد که نفس می تواند شده و آن بر یک فلوس هم صاف
می شود پس زیادتی هر چه در هر اما کلیه می تواند شد پس لا بد که بر هر چه در هر چه
اعم اغلب باشد بحسب مجاری عادات که زیادتی هر چه در هر چه باشد برین تقدیر معلوم
گفت که هر چه منع بهایم و صورتیکه مدت متعدد و زمان متعدد معین و معلوم از راه سیاحت عاده از
هر اما معوضات را بیکه احوال باشد نقد و غیره بر عهده آن زن خواند بود و هم می باید که بعد از انقضای
عده بکشد و در مدت عده طعام و گوشت و غیره نیز بر زن و شوهر است پس در صورت غالباً هر چه
بر هر چه بر آورده باشد و از اینجا ظاهر کرد که عدم لزوم اتفاق جمیع بهای موجب این نیست که وقت
در باره جمیع بهای در نیاید باشد چه ظاهر است که چون تکلیف نقد خود است مهر بر آورده بوده و آن
طول است خلاف جاریه که نقد است غلبه بر زن و مالک است عاده آن که تقدیر پسیم ساد و مهر
جمیع بهای که عدم طول اعم است از یک سبب فقدان مال و صحت باشد و بیک سبب عدم و در آن عدم
سهره بوده است چه در هر چه یک تخلفی است نکاح حره بحسب صحت و عاده شده باشد لیکن نکاح
و طایفه سبب عدم بر این نداشته باشد داخل در حکم این بر آورده خواهد بود و نکاح کسیر را و طایفه و نکاح
برین تقدیر می تواند شد و اگر چه چنین باشد که هرگاه صحت مال نقد نداشته باشد که زن حره را
جدا که نکاح دائمی بود و او را بیکه زن حره جمیع و نکاح هر دو میسر نماید و موانع از این هر دو عقد
باشند پس نکاح دائمی که سرکان تواند کرد و در صورت جنایچه بیعی ظلمی و فساد و دروغی آید از هر دو
لا محقق و اما مال را پس میگویم که محتملست بر او را این باشد که هرگاه قدرت بر نکاح و منه با او است
نکاح و منه با او است میگوید و معلوم است که چنانچه هر چه میگوید غالباً از بهای هر چه جاریه میگوید
همچنین مهر حره جمیع بهای هر چه منع بهای و اطلاق نکاح بر مرد و قسم زانده است که محتملست بر
اینکه زن تنه از جمله ارجح است واضح خواهد کرد و در صورت نظم کلام نیز بر وجهی حاصل میشود و قابل و

فناصل و اما را با تعالیس بر نقد بر این که مراد از رایه همین معنی بوده باشد که سرگاه است و نکاح در
اینست با ششندین نکاح ایجوزی از کلام مفهوم نشود و محتمل که مراد این باشد که در صورت عدم
استیلا تحت آن نکاح و اگر چه سرد و میهن آن گردون در این ساله بیان نموده و در عوار
در صورت طول و عدم آن نیز بوده حدیث آیا مقصود از ذکر نکاح اما که مختص بعدم طول بوده
و اثبات تنبی مقصود یعنی با عدا ی آن نیست چنانچه ذکر بر من کان مسلم برضا و علی سرفعه دین
آخر و الو حنفه و اتباع او که اعطای بعضی سافر بر سبیل غریبت میباشد بلکه از قبیل خست می باشد
در مصاصوم نمی تواند شد انتهى و اگر کلام حسنا تحفه بطلان است اما حسنا یا خیال جواب آن نموده و میفهم
بلکه کسی در سیاق این آیه مایل کند حرمت منع صریح درمی یابد زیرا که درین آیه گفتا نکاح کنیزان فرموده
از تنه و در کلام سابق تحلیل نموده و خبر استفساد از من استیطع مکمل طایر که در صورت عدم استیطاع نکاح
حره در مصاصاجت جماع نموده بکمی داشت بلکه حکم نکاح جدید و بهر دو خوسته شود و نکاح کنیزان این
تقید و تشدد و الزام شروط و قیود محال کردن چه در کار بود انتهى و مفادش منع در بعضی بود پس آنکه
مال و سیاق کریم من لم یستطع مکمل طایر الا بایضا حرمت منع است زیرا که حتی بکار دین این در صورت
عدم استطاعت نکاح حره گفتا نکاح کنیزان فرموده پس اگر خداوند چنانچه ما سمعنا الح تحلیل منع میوه چرا
حق نکاح در صورت عدم استطاعت نکاح حره گفتا نکاح کنیزان باین تقید و تشدد و الزام شروط و قیود
باضافت ملک بین یلوف غیر مجرای طبعین و توصیف آن بوضوآت که این تقید مستلزم صحت است منع فرمود
با آنکه مبرزان اولی است چنانکه صاحبانهاج الهدایه در بیان احکام مستفاده از کریمه بگوید که بهر دو از این
صبر عن بیروج الارکان و ملک خیرالذات و اما کان الا و کله الما لم یجمع من اعصابه و بعضی المرید الصفا فایده
بودا و منها غیر اختیاری استی و اما بان بعدا عن ملک الی اخر فان النفل الیه مسح کما جاکفی بدلیل عصا
انتهی پس نکاح کنیزان را که منحرف از این رسو است نبوده و در مقام ذکر فرمودن و ابرامان سوره که مطاب

ظاهر و باطن شریف افضل از کلام دایمی است و بعضی کرون بعد از نشان رحمت سال و حکمت کامل الهی است و اگر
سکوت در صورت بیان منفی حضرت خدا که صاحب کلمه از مفصل در عبارت یکایک به نظر فیصل از قولی که صاحب سال
از او را در این فایده اخذ کرده است میگوید و نیز حق تعالی میفرماید فان عصم الاله لو افواحه او
یا کلف الیاکم معنی اگر سر بسد که در صورت بعد از نکوحات عدل نخواهد کرد پس بر یک سکوت و معایت کنید
یا کمترین خود و معایت نمایند پس از یک سکوت در صورت بیان صریح مقدم حضرت خصوصاً مقام نفی
و اگر معنی این در آن عدل واجب است بود و چه بود و تحلیل درین امر مشرق قدم اندر بر اگر در کلام و ملک بین
اخر بعضی حقوق واجب نبود و بر آن ظلم تصور میکرد و بخلاف آنچه که غیر از اجرت مغزی سبوح معنی بود
و بخلاف تحلیل که محسوس طوایفی بی دو دست غیر از منت بردار مالک فرج خبری بر زمین می آید الی آخر کلام
و بعضی کلام بسیار رساله در مقام آنکه در معنی که برین لم سطح الار احوال مفسرین مختلف است و امام راز
از جمله آنست که در نقل نموده اول آنکه هر که استطاعت نکاح حر و سبب فقدان مال نداشته باشد برای
نکاح جاریست و این تفسیر موافق بر سبب شافعی است دوم آنکه اگر کسی قدرت نداشته باشد و طریقی
بعضی از آن اراده و جهاد نکاح او نباشد او را نکاح اما، جائز است و این تفسیر موافق بر سبب ابو حنیفه است سوم
کسی بر کسب و فرقه شود و ممکن نباشد او را اگر باین زن اراده سبب عشق او را بگیرد پس او را زوج مگر
است و آنچه صاحب کلمه ذکر ساخته منبسط بر سبب شافعی است و چون مطلوب خود را برین نوع حاصل دیده باشد
استدلال خود بر سبب شافعی نهاده و بر سبب امام اعظم را طرح داده است پس شخص کلام در ظاهرین مابین
و اضحی است که جواب مختار رساله با کلام متین صاحب کلمه در مقام مطابق نیست چه معاد کلام صاحب رساله
آنست که صاحب کلمه تفسیر حلیه من لم سطح بعد از استطاعت بسبب فقدان مال اخذ نموده باشد
خود بر سبب شافعی نهاده و این کلام او با عبارت صاحب کلمه مربوط نیست زیرا که کلام صاحب کلمه علی ما یظهر
الغافل صریح است بر سبب استدلال او در قولی که مختار در مقام برای جواب اخذ نموده

اند شونده بر سباق این گفته بر کجای اما در صورت عدم استطاعت کجای جود نبرد و قیود است اعم از آنکه
 تفسیر این لم یسطع به هم است طاعت کجای جود نبرد این مال کرده و باید با آنکه زبان آنها و در حاکم کجای او است
 اعمیر این پس استدلال صاحب محله را نه در سباقی میوید و در سباقی بیگانه است و این سباق که
 سباق این است بر تفسیر کامل و مقصودش حاصل میوید بر سباق این با اختلاف تفسیر متداول بود
 در مقام گفته شود که در اینجا مقادع عبارت صاحب محله استدلال سباق این است لیکن فریب باین مقام
 چنانچه که سباق این است و میوید و این سباق لم یسطع مستطاع الا به نیر و مقدمه کجای است یعنی اگر این
 مال در یک مهر و نفعه نذر تو انداخته و پس کجای کنی کسی که بر او ان دینی خود الخ و این تفسیر
 مطابق به سباقی است پس استدلال صاحب محله منی بر سباق شافعی باشد که همه صاحب الریاء و
 جواب او مطابق باشد استدلال صاحب محله مطلقا که کجای سباق این کلام را در مابقی ذکر کرد
 و صاحب الریاء سباقی باین نموده قوی که در مابقی آن مذکور است باین عبارت بلکه اگر کسی الخ ابو ابراهیم
 جواب در اینجا اخذ کرده پس از کرون قوی و تحریر جواب آن عبارت آن که مطابق قول سالی بر قول
 ما خود باشد از ادب علما مستبعد و مع بد آنکه در مابقی تمام صاحب محله استدلال این تفسیر بر حرمت مسخره خود
 بلکه سباق این که جمله من لم یسطع مستطاع الا باشد استناد نموده حیث قال و سباق این است و قوله کجای
 و من لم یسطع یزد و مقدمه کجای است الخ و حاصل استدلالش آنکه سباق این مذکور در مقدمه کجای است
 پس جمله ما اسمعیم یزد و مقدمه کجای باشد و انقسم استدلالات از علما شیعه شافع و دیگران ایشان
 است چنانکه والد ماجد صاحب الریاء در صوارم در اجاب عقیده شمس خفه میفرماید که اینجا سباق این است
 دارد و بریکه مراد از حاق اتحاد است الخ و صاحب منهای الهدایه و تفسیر کریم حرمت علیکم اما کیم لا یمنع
 تفسیر فی محرم منها اجمال لان الاحکام لا تنطبق بالذوات فلا بد ان يكون المراد غیر الذوات و این
 احمار و بعض المصطلحات اولی من بعض و ليس معذرت الذي بنى باله العم الكجای مع ان الذي بنى

و اگر دانی از حیثی باشد اقامت است لال بیاف ای پی کریم کرده بر یک تفسیر در کرده و در سید لال
سباق از بیان سخن آن بر یک تفسیر که در آنجا تفسیر است و در سید لال بر یک تفسیر که در آنجا
از کلام تفسیر که آن کرده فوق از آن سخن ما زین سخن با آنکه کلام و در اختیار صاحب تفسیر
نقط طول را که درین کریم و از دست هر دو تفسیر است که تفسیرین شده کریم کرده و اصل آن هر که
از صاحب نهج الهدایه و تفسیر کریم دیگر که در متن لم یسطع مکمل طول الی باشد معنای الی و الی و الی
سبب الیه و نفقه انشی و کذا فی عمره من نفقه سر و محض در تفسیر راجع سبب یا فعل لایح الیه علی الامت
و تفسیرین عدم الطمان و هو عدم الیه و نفقه الی و معلوم است که در صورت ادا و علی حره الی گویم
این تفسیر مختار علی شش نسبت ملک مختارشان همانست که صاحب کرده که کما مراده فی اواخر القول
السا بق علی ما القول بس که مختار طرف شان برین تفسیر مستلزم و در و اسکاکی که مختار است بر یک
در سبب امام اعظم بر صاحب کرده و کرده بر نفس و شش است و در آنجا الی گویم و کریم کرده و
طول مهر و نفقه مراد است چنانکه الفا نقل آن از مختار الیه و در تفسیر که شش و مهر و نفقه حره کلیده
میباشد بر هر آنکه را که در نکاح حره مهر و نفقه سر و روح لازم است بخلاف آنکه با وجود طلق مهر
اوار مهر حره نفقه اش غالباً بر ذمه مالکش میباشد علی ما صرح صاحب الرساله و در زیادت مجموع مهر
و نفقه حره بر مهرانه با نفقه بطور کلیت سکی نسبت بس که مختار رساله از طول محض مهر و نفقه و کریم
میکرده را محمول بر اعم اطلاق گفته از جمله راستی معنی دارد و نباید در نسبت فعلی اقل همانست الی گویم
از بی اقل مهر بر دست شافعی همانست که مختار رساله و کرده لیکن در صاحب حکما و اولیای شان
غوا غیر واقع پس در اقل مهر در این مقام نفقی مطلق صاحب رساله خوانند رسانند و برین مهر
گفت الی گویم زیاده بودن مهر صحیح بنا عاده بر مهرانه که مکتوب نکاح و ای پی کریم و در سید لال
طواد بار کتاب نموده عادت جاریست و در بلاد که جاریست در انجام زیادت مهر متعین بر این مهر

نیز مفعول زیرا که نکاح ای که در تمام مسموت غنیه است و ای می است و نکاح حره منقطع کو با حره باشد هرگز
 مسکونه باشد نکاح و ای می نیز مفعول نیست و خصوصاً نظر بر اینکه الک کوم در صورت مسکونه بودن مسکون
 و ای می متمم به بودن حره زادت هر حره بر هر کس منوع است کما و الفا ذیر کوم اگر چه نفقه و کس متمم
 ببار زنده و شش می باشد لیکن بواسطه متمم آنها و نفقه و کس است عادت است پس ازین و خبر است
 هر متمم به بار زنده غیر لازم و در خلاف جاریه که نفقه اش بر غالباً زنده الکش می باشد ای کوم نفقه جاریه
 غالباً زنده روح می باشد چنانکه علامه علی در ارشاد الدان می فرماید البعث الدانی فی الوجوب ای للنفقه
 و سوء العقد الایم شرط الکملین التام سوا کانت حره او امه او کافره فلو امتنعت زمان من غیر عدد او
 یسکا ناشتقت المولی ان ارسل امته لعلها و بها الی الزوج و نسبت النفقه علی الزوج و الا علی المولی انهم
 علاوه برین الک کوم الفا از مباح الیه ای و شبه این موقوف شده که بر دو حکم است که مراد از عدم
 استطاعت طول حره نفقه و کس است او است عدم مکن از و علی آن پس ساجات عدم مکن علی مانی
 شد لوجه الکلام کلاً برضی به یا با باشد و نیز کوم چون خطاب رساله نفسیه قول حضرت عمر رضی الله عنه
 که انا احرهمها انشد اما من حرهمها فی قبیل المعنی فی لفظ الشاعره و غیر مفهوم است از اهل لسان و اهل
 به توجیه بابت رنگبکی و دلیل بر عدم کرده پس از و سیریم که از چه خوش در بیان معنی که برین لم سطح
 گفته باین عبارت که مراد اگر چه چنین باشد الک اما خفیة ازین قبیل است یا نه اما لسان الک کوم بمعنی هم
 مفهوم اهل لسان ازین که مراد از قبیل المعنی فی لفظ ان است و مراد اهل لسان و سیریم که از چه خوش در بیان
 نکاح و ای می ازین سواد و علامه انالی عبود و با اینهمه کوم صا رسا خود تصریح کرده که در صورت اطلاق نکاح
 و ای می می باشد و با قطع نظر ازین هم کوم اگر چه ای از علما شیعیه مرعوم صا رسا را و تفسیر این که مراد
 مسکونه باین لسان و در دوز اما ان الک کوم چون صا تحفه خود و وجه مختصار نکاح در جوار و صورت عدم استغفار
 کرده چیست مال پس و پنجاه سکوت و در هر صیغ بیان صریح مفید صریح است الی آخر اما مال و قدر لعلها باین

چنانچه گفته شد از ادعای احتمالی که اجماع خود ابطال آن فرموده باشد مقام غایت استصحاب و
استدلال است قاری فایده است در بیان اینکه آیه کریمه والدین هم نفوذ هم یافتن الا علی ارحمهم
او مالکیت ابا هم فایده غیر ملوک من است صحیح آیه نموده اند و هیچ وجه منافات بخوار نمودن او و اینکه
اگر علم این نیست خلاف استخوان نموده اند پس آیه بر حجت نموده و علم الام ما عنوان آیه علیه السلام از آن جهت
شایسته و فایده بخیر بر آورده اند و ما درین مقام گفتیم بایست که در کلام شاه عبدالعزیز دلیلی که باطل در
هندوستان در بیان سبب علم استنباط برداشته و قبل از ذکر کلام مشتمل بر کلام حاکم بر کلامی
میبرداریم تا سر فساد آن ظاهر شود و حاکم مذکور در دو موضع محرفه در باب ابطال مسوده بعد
کلامی که ما نحن قیمة تعلقی نداریم چنین گفته اند لان الله تعالى لم یجعل للرجال من النساء الا الروجة والسريرة
عن قائل فی موضعین من کتابه الکریم و اما فطون نفوذ جسم او مالکیت ابا هم و من اخص علی حر
المسوده لانها ليست من الارواح لما رواه ابو بصير فی الصحيح عن الصادق علیه السلام عن المسودی عن
الاربعة قال لا ولا من سمعت لا سمع احکام الروح من العده و الاطهار و الاطهار و الاطهار و الاطهار
و الارواح ملک بمن و لان الاستماع بالانما کل ادا صا السروح محصا لفرقة غریب کلامه المحصا
من ثمنات و المحصا من الدین او لو الکتاب من قبلکم و او اسعد اعن احوال من محصین غیر محصین
و قوله و اصل لکم ما رواه ذلکم ان منو محصین ما هو الکلم محصین غیر محصین و المصحح لیس محصین امی شایسته
عبدالعزیز دلیلی بر وفق عادت مستمره خود سر فساد من اوضاع نظر کند کالی نموده و کلامی که
و اطهار کلمات خود بنماید و چه قسم من متوراد از روح داخل توان کرد حال ایضا احکام روح را در
و طلاق و الاطهار حصول احصان بر دلی و امکان لغایب و اثار شکی نیست نزد و ان
سرو او استثنای شکی نیست لوازمه فایده بدیهی است و در روی ابو بصیر عن الصادق علیه السلام
سئل عن المسودی من الارواح قال لا من سمعت و این بر دایه دلیل صحیح است مگر آنکه من متوراد

نه سابق و این مطلب در رساله مستدلو و مضطره بطور و بر حسب طلبه مذکور کتب جمع فنون ارتباط
 که در حق ارسائی بدون اشعار نقل کرده و معور پس حکم سرفه بر اشغال آن از ادب علمای فایده
 و با این همه گوئیم و دلیل که صحت مقام بر جرت شده و ذکر کرده یعنی اشعار و جیت از منبع ما
 بحسب اشعار احکام آن آمده و مطلقا بر اشغال آن اصل آن دلیل بر مطلب حاجت مشهور و در
 تفسیر کبر و ابطال الباطل و مسح الدنیا و دیگر کتب کثرت مسموده که پس حکم سرفه استقیم و دلیل مشهور
 از صنایع تخصیص و جیت آن اگر کتاب مواتع دون غیره من الکتاب الکلامیه و غیره اشعار استجاب
 و آنچه گفته است که اللهم ان من این نظیر قول خلیفه مالی اما در مهاد انبی غماست ای که در کتب علم
 کلام غیر دون اشعار بر این اشعار رساله و الدیر کواش و دیگر مطلقا و شیعه کثرت نام واقع است و لفظ
 نادر از ان الفا اشار و بنده پس مقام جیت است که صراحتا کلام و و اقوال این اعلام را
 قول که در کتب خود گفته اند و هرگاه از نزد دستی پس میگوید این کلام در حل سینه بخند و اما اول
 پس این کلام متضمن قدح و عظام است و در حق صحابه و مفسرین اعلام بدست خصوص صاحب خلافت
 فاروق اعظم سنیان چه اگر این آیه دلالت بر جرت مبداءت چه اجابایان تصدیق و صفت اما در حق
 برخود و او را انیسو مودند بلکه می بایست که بفرا مانیدن اندر معانی گمانیکر که گویند که خلیفه مالی انبیاء
 ماله مضمون این حال بوده از اجابچه را بهیم و این نظار و غیر آن تا تحمل و نشان حال شود و
 انما و صحابه و سابق و انسی که عبد الله بن عباس و عمران بن حصین و جابر بن عبد الله انصار و ابو سعید
 و دیگر صحابه حال حکمت تولید و همچنین ایام مالک سنیان قبول حساب و در شایع مقاصد و علمای عصر
 بادشاه و فرزند شاه حسن و انبیاء انما قابل حکمت مسموده و در پس و حقیقت جواب این شبهه مسموده
 سنیان است و جواب توهم لزوم قدح و عظام در حق صحابه کرام از کلام صاحب مدد و فایده بسیار
 مرسوم است فانظر به و آنچه گفته است خصوص صاحب خلافت اب فاروق اعظم سنیان ای که در کتب علم

فایده از این روایت

حضرت شمس الجلالی احادیث نبوی و اشعارات آیات قرآنیہ بر حضرت عمر و اصحاب او و بعد از بیان حرمت آن
فرمودند و او را از آنجا که حضور بر امام و محاسب بکافری و فتنی نیز لازم نیست که بر مسجد و اهل آن
ذکر نماید پس خداوند که چهار سال بگذرد و دلیل ذکر و دلیل حرمت مسجد و دلیل خاص که اگر کسی را علی ارواح
مالکیت امام است بر حضرت عمر لازم قرار داد و در آن زبان طعن بجای آورد و مسجد آنرا هم در آنجا
در بعضی مشهور سلطان آن فی بعضی از مشهور و اما صاحب ساریه میگوید که ممکن است امامی که امام است
شکل گیرد اما و لیکن الله در مورد و غیر این آیات الکثیره بخلافت با فصل حضرت امیر علیه السلام
نکستند حال آنکه حضرت امیر مثل این گریه تمامایات و غیر هم اقامت استدلال فرموده
بلکه جای احادیث نبوی و صحاح و بیعت مهاجرین و انصار استدلال نموده اند و صاحب احتجاج اردو و در صحاح
نقل خالد بن سعد بن العاصی سلطان قادیسی و ابو در و مقدار و غیر هم یعنی الله عنهم و یک مجلس
بخلافت خباب ابو بکر صدیق و احتجاجات نشان بخلاف حضرت امیر از حضرت امام خود صادق و
موجود و صحیح کبارین صحابه کبار استدلال به آیات قرآنیہ بر مسجد نموده پس شایسته است که
حضرت امیر و صحابه کبار بخلاف حضرت نشان با آیات قرآنیہ علی و استدلال آیات را
همچنان نیز داند و هم احتجاج حضرت عمر و دیگر صحابه و غیر هم بر حرمت مسجد کرمه علی ارواحهم علی در
استدلال بان بر حرمت مسجد کرمه که در منظر نبشود و آنچه گفته است که اینک گویند که خلیفه علی العباد
بما له الحق گوئیم اسکان بر حضرت عمر و عمر رضی که غیر از البغاث و الله بر کوا و سارا و خطه که در سهاست
بود که هر بر اسکان این اسکان را از ایشان استغنا کنند و حال اینهم فرمود حضرت عمر بیان نماید
فی الحال که کلام درین رساله بطول رسیده اند با خوف طعن و نظیرین گفتند بر حال سباید و سبک و
کریمه و ان کنتم مرضی او علی سواد ما احدکم من العاطل او لا سم النسا و علم محمد و اما و صمد طسا
و فرات موافقت کلمی لاسم حاکم که در شد و لفظ لاسم صمد معاکه درین فرات واقع است و حال این کلمه

[illegible]

الطلاق بصبر راجع و عامر بر محل مجازا بر باشد اطلاق زوجه مجازا بر تسبیح بها چه استبعاد دارد و در نگاه از
مطالب بصفحه عامر و سرگشت بطور موقوف است که حدیث صحیح بخاری یعنی حسن ان تزوج المرء بالمرأه
اصل و حدیث صحیح مسلم یعنی ان سکت المرأة بالطلاق الى اهل و محسن عبارت طبری ای تزوج در اینجا حکام
المنع محبت نفقه دلیل است بر مجازیت این الطلاق بدلیل بر ما و اطلاق اگر کماح نفقه نفقه بی کماح حصصی
لازم در کماح الیه میسر می آید کماح باشد زوجه و احوالیت نبویه بر خلق زننده و اطلاق کماح الیه سبب
کماح و ردی الاحادیث کماح الیه یعنون لکن این اطلاق نفقه زوجه هر عامل اطلاق مجازا بر است پس عجمان اطلاق
کماح و تزوج مفید بر تسبیح مجازا بر باشد و آنچه گفته است و اگر زن متوجه کماح گویم اگر فاعله ضرر و زیان
المحدورات و میکشاید و بخواند و اوقات ضرورت بعد از آن در اوقات مقتضی استنباط طهارت و کوبیدن از حکم ایست
هم انداختن نمی بود و محذور که لازم می آید و نیز فلسفیه قول اما غایب است از حدیث اول و بعد از آن
مطلوب با و بطریق مذکور حاصل آن نیست که انحصار آن منوط بر چهار ملکه و تضاد هم نیست زوجه که دوم و سوم
باشد از بیان متوجه شود که در این ملامت مطلقا دلالت بر سلب زوجیت ندارد و اگر آنکه ملکه که انحصار دارد از اول و دوم
زوجیت است پس قطع نظر از قصور بحریر او که در مقام بکار برده و خاک که بر صفت است پوشیده
نخواهد بود و وار و میشود و بر او آنکه نزد کاف و غفل و عومی با مینه مسموع نیست پس اگر بهره از انصاف
و بلدی از طریق استدلال میداشت با سبک اول دلیل در زمان ثابت میگردد که انحصار در ربع اول و دوم
است و این از قوت او بیرون باطله انحصار در عدد دو که در تخصیص کماح دائمی است و در نتیجه شرط نیست و در نتیجه هم
او ساقط نخواهد بود و انسانی که این فایده جدید و فاعله معصده از چهار رساله بدیافت رسیده که جواب
سر استند الی که میسر شود و در حق آن گفته اند که مطلقا مطلوب بتدل بطریق دارد و چون صاحب رساله
در مقام انکار بر حدیث او تصریح با مطلوب صاحب نموده اند از تنبیه بر بیان ربط مناسبت و میگوید که کفری
ما برکت و تعالی در محکم کتاب خود فرموده و آنچه کماح طاعت اگر است النساء مسی و عتق و رابع پس میسر

میسر است که متمتع به او مسکوحات داخل است یا نه اگر داخل نباشد مطلوب است تا تخفیف حاصل شود و اگر داخل
 باشد می باید که حکم در سبب و نسبت و رابع که شوق این را می نیست که ما و سالفه باشد و عا و سبالی می جو
 اوجه الحاسر بالوجه مفید باشد بعد و در یاد است به چهار در آن جاری باشد و به معنی مطلوب صاحب تخفیف
 حال و اما ساد و سالیس آنچه ذکر کرده است در این متنی باشد که است که سبب بهل او بعد است ختم خود می
 چه در و سبب و کلاخ و ای می هر دو شرط و ای معنی اگر چه بر منع حیرت و معنی که بود و لیکن تا بر توضیح
 در عبارات معنی است که کتب انکشاف و در حال المعقوف فی الشرایع الثامن و بعضی اصحاب بعد از قول خدا
 حصان و قال السید فی التمهید و عده تصان و لو اسرعت فمستدرجون لو ما بعد من التواتر
 و نسب ایام امکان است و بعضیها این کانت حره و لو کان حامل فی الاعداء الحسنی استی لم یصح کرد
 قول بعد از شرط عدت که است صریح با صلی سبب پس کسیکه با حال از دست خصم اظهار می هم رساند
 چگونه بعضی از آن نماید است حال علماء این فرقه با تو اتم شان چه رسد استی حال کلام صاحب
 رساله عجب عجیب می آورد و حیرت را با حیرت قرین می آید این چه ساد و سالیس و سبب کلام عجیب
 بیانش اگر چه صاحب تخفیف در مقام بیان لای الحکام زوجیت از متمتع به اینها در حقیقت حال اگر احکام
 از عد و و طلاق الی غیره همه می است الخ و عدلی که از احکام زوجیت است به دلیل قول الله و الدین یجوز
 منکم و درون ارواح تبرص الحسن از عا و سبب و عا و سبب ان خود با شریک استماع به سببی است و عا
 که متمتع به این است سبب یعنی حیض از احکام زوجیت نیست پس ثبوت آن ضرری مطلوب صاحب
 تخفیف نیست بلکه نافع آن است چه هر گاه عدت متمتع به ساد و سالیس باشد متمتع به او به خود
 و آن بود به مطلوب صاحب تخفیف پس در مقام نسبت که با و جهل طرف مثل صاحب تخفیف نمودن در
 نافع مطلوب خویش را از ضرر فرق کرده ثبوت عده که عا و سبب را نافع می بود خود و عا و سبب
 تخفیف و استن از عا و طام و قابل تا تا اولی الا حلام است اما سالیس آنچه در باب سالیس

وطلاق و غیره گفته خویش نیست که اگر این امور را لازم زوجیت دانیم هم نیست فصلی از مطلق کردن
از حیث بی بی چه معلوم است که میراث ساقط میشود و ماکفوف مسل و رقی پس وجه فائده و ماکفوفه و مملوکه
را میراث نمیرسد و همچنین مرده غیر طلاق با این میشود و احسان پیش از دخول بر وجه با عدم ممکن
از عواری رجال مرده غیره ثابت میگردد و همچنین است حال الطاف و کسوه که در فقهات نوشته اند
چه باشد و را الطاف لازم نیست و علی بن القیاس پس معلوم شد که این امور از عوارض سفارقه و شرط
است و طاریده بر اصل زوجیت است و لو سلمنا ذلك پس مسلم نمیداریم که از لوازم مطلق زوجیت است
بلکه مختص است بر زوجیت و این را باید نفی بحدیثی که در فقهات طهارت و تنجیس است و شهادت بر آنست
و روضه بهر سبب ماخذ و منبع بها الطهار علی اصح القولین معلوم الا بان المسیح باوجه انتهی موضع الحاشیه
نرسیده بر بعضی علم الهدی قابل وقوع اطلاق شده و شیخ مفید و سید مرتضی و قائل وقوع بقاء هم
نقد استناد الی انهار و وجه جمع بها التلخیص معلوم قول ابا والذین بر موان از اجماع استثنای حاشیه
نخستین جواب را در فقهات شمه و در سبب سببه استعلام عن کسر العرفان للمقداد آورده روان
منبع القبان نقل فرموده و بده عبارات الرد اعلم ان بعض اللوایم مما سکت عن الروجه فی بعض
الاحیان كما عده صاحب کثیر العرفان و بعض اللوایم مما لا تنفک عن الروجه بمقتضى البعض المصرح
و هو اعتبار العهد فی المکوحات الاربع و قد اختلفت الامایه علی ان المستنع بها لا اعتبار للعهد فیها
و قد رد ذلك عن الی عبد الله علیه السلام حیث قال یب من الاربع و لا من السبعین بعد ما ان
المستنع بها من المکوحات و لا المسکوحات ثم اللوایم التي تنفک عن الروجه فی بعض الاحیان اما یفک لاجل عوارض
طاریفه فی المحل کالتشویذ و الزرق و الکفوحی نورالت ملک العوارض عادت اللوایم باجمعا کما یروى فی بعض النسخه
و غفقت فی الزرق و سلمت بعد الکفوحات المستنع بها فلا یزال محل الاصل یصلح لکن اللوایم بعد ان یفک
عن العوارض علی انما لم یجد لیسلا مختصا للمستنع بها عن هذه الاحکام لانی کتب انما یفک

احصاء فرجه است و نوم معنی اسلام قوله ما احصى ای سکن و چهارم معنی ذات السبل و
ست قوله الحصان من النساء انا ملک ای ایا کم الخ اری حاصل جواب معنی و شایسته است علم
در سب خود ظاهر و باید کرد یکدیگر را که در روان لفظ احصاء دیده بر همان بک معنی عمل کرده
بالمی احصاء معنی غصت و یا سخن فیه معنی و بان معنی که موجب بهم است غیر لازم است مطلق
راه الابدون مکن دخول هم متحقق باشد و بیس فلسی است و چهار ساله مثل این کلام در فایده
افاده فرموده و آنچه در مقام اشاره بطرف سبق و کر آن نمود و بعضی فایده مذکور است
چون جوابش در اینجا بدست آید و اما صاحب این نسخه که مسامح بودن بمعنی هم بدی است و در آن
نیکویم که اگر ادب و استفاد مطلق بجهن است پس در کجای و ای و بلکه ممکن هم محصن است باید که
همه استفاد باشد و خوف الاجتماع پس اسرار لازم است که استفاد بجهن مادی الرطل و در بعض
موضع مخصوص بسیار فرماید و الا حلی بعض لازم خواهد آمد و اگر در بعض اب و خوف سر
پس طایفه است که در اینجا فیه محقق نیست بالمی و بعضی در بعضی تصریح نموده است که استفاد
از مانع السمع و موصی الما فانه العوض منه است و فخر الدین رازی در تفسیر کبر کعبه الی الله
حالا لا مقصود فیه الاستماع الماد و المعنوی کذا فان المقصود منها سمع الماد و بطریق مشایع
مادون فیه الی آخر کلام و چون شایسته دعوانی بدیده نموده باید که فخر رازی و غیره علماء
خود را سوفیای قرار دهند و ما در دعوی محصی استفاد فیه است خود اعتراف فرماید است
چون جوابش ایا که به جمع اخص استفاد و معانی نهون مطلق است نه فواید دیگر که به کجای است
میشود مثل خانه دار و اخذ ولد و حمایت ناموس چنانکه صفا مخفی دیگر کرده و غیر آن
مثل سیاحت کلی در زمین بطوریکه بر یکی عرض مال دیگر را مثل عرض مال چه تصور باید
و بجهت بقای جهت و جهت در دنیا و آخر بخیر جوی دیگر می گردید پس با در عزت محصی بخیر

محض بر چنین است بدون لاطف احوالی و باید که در ظاهر است که مطلق نظر متمنع برین نیستن این باشد
 که در بعضی اوقات نسبت این قصد و آنچه معلوم شود بخلاف نکاح که در آن محض منع مطهر میباشد بلکه
 خواهد بود که هم جایز بعضی از آن بعضی مانده و بعضی آن مخلوط و مطهری باشد پس فرق ظاهر شد در میان
 بر چنین است و نکاح در چنین است و آنچه گفته شد پس ظاهر است که اگر در این چنین است بخلاف شرع است که هم
 همین را درست و آنچه گفته شد پس ظاهر است که در این چنین نیست که هم همین یعنی در این چنین نیست زیرا که
 و شکی نیست که این را با اگر مسامحین میباشد غیر مسامحین فرموده پس نفی مسامحین بقیدی مثل غیر مسامحین
 مسامحین نزد کاه و عطل و واجب باشد و انفا معوض مانده که متمنع با بقصد و اراده خود و انفا
 لازم از وجوب از متمنع به مسامحین محض میباشد و همین شد که انقسم نسخ ما و خلاف شرع است پس در نسخ
 نسخ ما و خلاف شرع باشد و آنچه گفته شد که بعباده و تفسیرش صریح فرموده با یک انفا الزام نسخ
 او که هم انفا معلوم شده که عرض مسامحین نسخ ما میباشد و این قسم نسخ ما و خلاف شرع است پس در نسخ
 بر خلاف شرع باشد بلکه در کلام بعباده نیز اشاره بطرف سفاح بودن نسخ موجود است جایز بعد جسد
 عبارتی که مدار سال نقل کرده است میباشد و بی معنی است انفا نکاح الموت الموت معلوم می باشد و نیز
 منته مجرد الاستماع بالمرأه و مسامحین با عطلی است و در اشاره ظاهر است زیرا که بعباده در وجه مسامحین
 استماع کالمرأه و دیگر در وجه عطلی است و در اشاره ظاهر است زیرا که بعباده در وجه مسامحین
 بدون آنکه لطف حاکمی و قصد اولی حصول دلالت آن معلق کرد و حمایت ناموس و مسامحین کلی در میان
 متمنع و متمنع به صورت بد و بطوریکه سر واحد عرض و مال دیگری را متعلق و تصور نماید پس مسامحین
 کلام بعباده نیز داخل سفاح باشد نه خارج از آن و آنچه گفته شد و محرار بی و نفی کسر کلام
 سعی سفاح الح جواب الکلام در جواب فایده سابقه که شته فسطاح مد و آنچه گفته شد چون شامحین
 هم می باشد و از آنکه محرار بی و غیره علما خود را الح کلام که این لفظ غیر مطبوع نه نوع است بد و از آنکه

اقبول در رسالت خدایت سبحان و بایجاد کتب حکمت و کلام واقع و ذکر سورات و مسمیات
 برای ظهور آن و باینکه در مجمع انکار مسکران و اب علیا کبار و اخلاف ساید و اشرفیه و دود و غیظ
 و زغایت اشتها که اشرفیه و علوی و دود و آن دارند و شایسته این در بر سر انکار و دارا
 اشرفیه می انکار نه طای که احوال کوشش و اجدهی شده و هر کسی از علما کبار ساید با بحث انکار و دود
 و دود مطایه و اشرفیه را انکار و دود به این سفید فراداده و دودم اگر امام را انکار سفاح و دود
 به برابری از طرف شنبه ذکر نموده و در مقام ابر و سید انکار به پی خفی نیاز طلب سید بر این
 در نفس آن در قسم سید پس نام را در مطلق و اب نظار به پی معنی عجیب جای آن انجام نموده و
 نه لحاظ اصل و نه سفاح و دود سید را به پی گفته و احترام اقامت نموده آن کرده و در خصوص
 بطرف معنی را امام را در صحت گفته باشد اما عاقلانچه گفته که بر حاد و آن که تحلیل و سماع
 دارد شده و سفید با حصان و عدم سفاح است پس محتاج به دلیل است اگر کسی که احصا و عدم سفاح را
 بوده باشد و از محو و حیات در می شرط آن ثابت نشود و کما لا یجفی ملک اعمره کما و طریقه است
 که در باب معنیات نوشته که فقهای شیو نیز اعراف نموده اند که در حقیقت در میان هر دو درین معنی
 و در کتاب اعمادات این الیوه صریح موجود است که اسباب حل المراده غدا و الیوه الکاح و ملک التبر
 و المسعه و الحاصل سبی و این که بیت مصحح و سماع صریح چه سماع و التبر الکاح و در و صریح
 ساید اخبار صحاح و غیر صحاح شان ثابت است و در محشری اعراف بان نموده و سبب را علی کعبه
 که کاح المسعه اطل و پس اطلاق کاح بر نموده است شد غایبه الامر در کلام صحیح صدوق اطلاق
 کاح مطلق بر فرد سبب و آن شده و درینده فاعل نموده بان صریح است و در یک مراد کاح است سماعی
 این معنی از عجایب روکار و موجب استبعاد نظارت بدو وجه اول که قول عالی محضین غیر محض
 حال فاعل معروضه شده و در بطن خود مقرر است که حال فاعل متناهی بر حل ساید سبب با حصان

فانه انهم در کلام شیخ صدوق اطلاق نکاح مطلق بر دو معنی دارند شده و فرموده تعالی منتهای آن است که
در یک کلام نکاح را می ست آنست که هم همین فرموده تعالی منتهای آن است در بیان نکاح و نه از قول شیخ صدوق
ثبت شده و به اتفاق مفسرین است و در بیان مرد و زن غیر نکاح زوجیت بهم می رسد و اختلافی که هست این
ست که شتمن بار و حجب با نیست نه در یک شتمن یا ماد و عدم زوجیت محال است و بر کار و کلام شیخ صدوق
منتهای آن است که نکاح و منتهای آن است که شتمن یا ماد و عدم زوجیت محال است و بر کار و کلام شیخ صدوق
پس و صاحب شتمن که عدم هر رسیدن زوجیت در بیان مرد و زن منتهای آن است که شتمن یا ماد و عدم زوجیت محال است
باشد حال حکایت حساب الحام بعد الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رضوان الله علیه در کتاب کافی آورده است
ابو حنیفه الاحمد محمد بن عثمان بن ابی الطارق فقال قال العول ما انا حنفی فی المسئله ابرع من انما حافل قال نعم قال فما حکمک
ان ما رساک سمعت و کسین علیک فقال ابو حنیفه لیس کل الصناعات رغب فیها و ان کانت صناعه
و لا یس اعدا و مراتب و محو اعداد هم و اکین ما انا حنفی فی المسئله ابرع من انما حافل قال نعم فقال ما حکمک
ان بعد ساک فی الحوائط ساد و اکین علیک فقال ابو حنیفه و اعدا و صاعک الاعداد هم قال لا انا
الا ی السی فی سال سابل اعنی قوله انما الی و ابرع من و ما ملک انما هم فانهم غیر یلمون فمن اسعی و ابرع
فاد و لیک هم العادون مطلق تجرم المسئله الردایه النبی صلعم و اجازت سبحان فقال ابو حنیفه ان سواد
سال مکیده و ای المسئله مدیده و ما لیک فاد و روه فقال ابو حنیفه من ان قلت و لک فقال الوجود و انما حافل
روح ما بره من اهل الکتاب هم توفی عنهما ما تقول فیها قال لا نرث منه قال عدت الکناج بوزیرات هم و اعدا
نوا اگر چه اخراج این حکایت از کلمی غیر است بلکه از تفسیر سجدی صاحب رساله نقل این
نهایت بعد حالا اندکی از شبه ایف و لطایف این حکایت باید شنید پس از آنکه است
اگر چه ایف و من الطاق ما اسکال ابو حنیفه مسامی ندارد و بر آنکه قیاس شده بر صناعات
و اجزای حکم صناعات را آن تا خارج شود و شبهه از صناعات نیست

(۴)

فصل في معرفة الحروف التي هي من الحروف العشرة

مناسبات نیست بل از فاضل عبادات است زیرا که به بعضی احادیث فصایل آن که در باب بر
 تساوی رتبه شیخ با جناب رسول مجتهد و ائمه اطهار و اولاد و جوانان و عاشره و ائمه اربعین هم
 هیچ عبادت فاضله و قربت کامله معنی ندارد و معنی فروشی از مناسبات است پس علم غیبیان
 بحقیقت در انفس غیر مستبعد و از انجمله است بلکه کلامی می رسد که مستفزی سادات با وجود مراتب حیرت
 اصلا مستلزم شناسایی نیست اما شهری از شهر مشهوره و ملای از بلاد معروفه و خالی از غایب و از کما غیبیه
 بسیار و مسوالت بسیار و آن مگر مناسبات مثل فروختن سرکه و اجاره شتوالت است پس در این چنین
 مدعی می سازد نزد امام اعظم و علت مثل سرکه است زیرا که در این کتاب مجرب مثل مال میزد که اگر بیاید
 در معنی فروشی است مثل سارند شناسایی و قضا حقی لازم نمی آید پس در صورت لزوم امام اعظم مستحق
 نشاء اگر اصلا بقا حقی ندارد و الزام امر مستبعد با و بطوریکه امام اعظم بر مومن الطاف لازم کرده از دین حکم نه
 متصور شود بلکه الحال هم اگر احدی از حنیفه الزام معنی فروشی نشاء بطوریکه مرقوم شده تا مدوار چنین
 خود در حد است الزام امر مستبعد ما خصوصاً قسم ثانی آن کند خداوند که جواب و چه خوانند گفت و از انجمله
 اگر عقل هیچ عاقل با و نمی کند که امام اعظم محو الزام شیخ از سواج طبع و قاعده و این معارف و درستی او
 بمخاطب دهد و درش کارگر شود و هرگاه مخاطب بطریق سکاره و خطی که با سوال شناسایی و وجهی است
 ندارد و بر زبان آن در بر تقیم ظاهر آن مطلع نشود بلکه الزام بجهان محبت آن ننوده و خود مدرم سود و سکه که
 سبک بعد از انجمله قید عام شدن الزام که امام اعظم بطرف مومن الطاف نماید کرده بیکم بی رضه او مدرم
 بدون ظهور طایفه صرفه نزد عقل و غیره مقول و اگر چه لطایف این حکایت بسیار است لیکن به انحصار
 بطریق غریبه اندکی از بسیار ذکر کرده شد تا فایده ما رسد و ذکر اخبار که نیست به آن میسکند
 در باب صحیح حکم و از شیعه جواب از آن آید که علماء سنیان سبب نموده اند و باب صحیح با اخبار عده و از
 انجمله است آنچه در صحیح بخاری از ابن عباس روایت کرده حال انما کانت المنة اول الاسلام

در

[illegible]

ندانند که جواب آن بعد از احادیث و ادب مطلوب خود احادیث ساریه آن عنوان امام و اولاد آن عن
 فلان مگر کرده و بعضی جامعان خود را در جمع بین الروایات که متعارضه میباشند و در بعضی جا
 مکرر بصفت و امثال آن مکرر و ادب معارض مطلوب خود را در جمیع اعتبارات تطبیق میداد و در بعضی جا
 با وجود محض خبر محض بنا بر حفظ مدسب خود ترک آنچیز میکنند و چون در و انقیاس اخبار مسلم و فروع
 بسیار در میان علماء است لهذا وجود اختلاف در علماء و شیعه بحکم کثرت تعارض ادب پیش از حد است
 چون حال کثرت تناقض و تفاوت و اضطراب در روایات شیعه این باشد که بعد از این طریق مکرر
 که کثرت این اشیا را طبعی بر اینست بوقوع احادیث مصطویه متعارضه ظاهر در طریق ایشان و
 علماء و استقریه و به وجه تطبیق و ترجیح بعضی از این بر بعضی ماسویه باشد و در هر یک که در این روایات
 مصطویه متعارضه ظاهر بطریق عمل آمد خواجه حکیم تفسیر بیان کرده و سالی مع باطنیه ادو دیگر علماء
 مکرر تفسیر و اجماع تفسیر کرده اند خواجه که امام نووی در شرح صحیح مسلم میفرماید و الصواب المختار انهم
 و الا باجه کما مر من فکانت مولا اصل حرم حرم یوم میر تم احب یوم فتح مکه و یوم اولاد طارح الصالح
 ثم حرمت یوم بعد من امام حرم یا سید الی یوم الصمد و اما مع یوم کبر الا باجه و التوهم سبی محمد و بعضی از مجتهد
 اهل سنت اجماع حرمت آنرا که در بعضی مواقع وارد شده محمول بر توکید و تشبیه نموده اند نه بر اثبات حرمت و آن
 مواقع خواجه که امام نووی ذکر نموده که در روزی نقل کرده و حیث قال و اختلف الروایة فی صحیح مسلم فی التوهم
 السنة فقیه اهل السنة علیه السلام نهی عن یوم فتح مکه فان تعلق به من اجاز نکاح المسلمة فزعم ان الامام
 بخارفت و ان به الاختلاف فادح فيها ملت بالرفع خطا و لم یسأله الا یصح ان سبی فی من آخر
 توکید او بسبب النهی و لم یمن لم یکن سهوا و لا به سبع بعض الروایة النهی فی من و سببه بعض فی من
 آخر نقل کن شهر ما سببه و اضاده الی من آخر نهی و چون تطبیق درین احادیث عمل آمد که در وجه مختلف
 باشد پس بعضی لهاقت و اضطراب فی مایل عمل بر احادیث مصطویه مع تفاوت اضطرابها لازم نماید و چون

[illegible]

ليس في سابق الي داود سوي بحر الهي طلع على الله وسلم اراه اعاده الهي بسبح من لم سمع
 قبل الهي طلع على الله و كاي سبكه نيك و نيك خيمه شمع شده استي اكره صنف كحد مظهره
 كجاستار سال را در مقام روي سخن با نجات است عامل اسحق اناجيت آن و حريست و عوده حيدر اناجيت
 تحريم طوم حمر السعد فرايد بلكا سالي مع ما عليه ملائكتين بر تقدير تسليم آن كونه كجاستار سوكاي
 و حيدر اناجيت مردي نيست بلكا جاران و بعضي اسما عروان تبار ضرورت عدم عاري سار و اناجيت
 و طلع حيدر اناجيت سار بجهت عروان تبار شان بود و در ضرورت كجاستار سار كجاستار ضرورت داعيه
 و رفع آن بجهت ارتجاع آن استعدادي دارد و امام نوذي در شرح صحيح مسلم فاضلي عاين عاين
 كذا كفته ليس في ثلث اوقات كلها انما كانت في العصر و اما كانت في النهار ثم في العود و عند غروب
 و عدم النهار مع انهم لا بد هم عاده و صبر هم عهت طيس الهي مثل اين عباره از عاري و جواظ با دلي
 كه شسته و چون و بدند كه انهم درست ميشود و جاون انحضرت و شمس بعد صبر هم بود عهتني و كجاستار
 كجاستار و برادر و كفته كه نسخ آن و رفع كجاستار سار كجاستار بيان كرده شسته كه بعضي اناجيت
 ستوح ضرورت داعيه سوي آن و مستوجب رفع آن ارتجاع ضرورت كجاستار بود و پس اناجيت حال
 بر وقوع خود و كجاستار نسخ مسلم سناغي و فاضلي تبار چون اين هم عاري اناجيت رساوت
 بر و طالع كرونه و در اناجيت نسخ آن و طالع اناجيت سار و اناجيت سار و اناجيت سار و اناجيت سار
 و نيتعام حاد كجاستار كرده ما و جواظ تعليمي آيد كه اناجيت رساوت سار و اناجيت سار و اناجيت سار
 اعراض كرده و رجه اوداع كفته بالجملة تدبير اناجيت سار و اناجيت سار و اناجيت سار و اناجيت سار
 نيز اناجيت سار و اناجيت سار و اناجيت سار و اناجيت سار و اناجيت سار و اناجيت سار و اناجيت سار
 خليفه اناجيت و زنايد و اناجيت سار و اناجيت سار و اناجيت سار و اناجيت سار و اناجيت سار و اناجيت سار
 باقي ماند از شما و زنايد و اناجيت سار و اناجيت سار و اناجيت سار و اناجيت سار و اناجيت سار و اناجيت سار

استندار سرد که بر جناحه باهام سرور و اوضاع که علامه الحکام ابو جیب حکمت طعن میکنند
خلافه فواید که نسق عبارت این مقام و اگر مقامات دیگر بخود در کعبه است باید نبود و انرا علی
المنبت در جمیع این اجبار و مست و با بسیار زدند و لکن این صلح العطار را احد الدیم بعضی گویند که
مراد از قیام یکسان حکایت طاس است که تحت قیام زبان الطلاق او طاس این خود شد سیح عبد الحی
و طوسی در مدارج النبوت میفرماید که سیاح لوله در اسلام در عروه مرسل است که طایفه شد درین عروه
از این سیاح گردانیده شد در فتح که مراد او مراد طاس است و تسبیح کردن باین جهت قریب و اصل
او بدان بعد از آن حرام گردانیده شد بعد از سه روز تحريم بود و این کلامی است که در این باب اول دارد قطع نظر از
در بیان است بعد اطلاق از طاس که باین مستند است که قیام است به دو وجه اولی که هرگاه در چهارم
ترتیب مالی نامکالی داشته باشد در مجاوره عرب اطلاق اسم یکی بر دیگری شایع و در کتاب آمده
رسول الله واقع مثال اول قول حق تعالی اری الی الله عز و جل و در حدیث مال مالی قول حضرت حق عز و جل
عالم رسول الله علیکم بدرار او چون انقسام مجاوره در قرآن شریف و احادیث توبه واقع پس
حق آن بدان گفتن بعد از او باشد دویم آنکه گوئیم هرگاه ما و بیل سیح الطایفه که شیخ عالمی
بعد از سیح مدعی آن گفته باشد انصار مدعو و انصار مدعو و سواي آن صد اوجه سیح الطایفه
و دیگر علماء شیعیه باین جهت که احادیثی است که معظم حواریان در احادیث مصادره مدعیان
است با آنکه از اهل بدیعی که بر عایت مدعیان نسبت مدعیان اظهار نموده اند در کتب
معتبره که در معنی و تفریق مؤلف شده و در کتب مقالات اهل عالم مانی و ثنالی پیدایش و بنا
و دیگر در جو معتبر صفت است مسامی در شسته باشد پس وجه علما المنبت که اطلاق فتح که بر
او طاس نموده اند چگونه بدان باشد که باز هم حسم داده اضطراب میکنند چه ترمیمی در انرا
محقق بادل اسلام کرده بود و او طاس غیره در او انشراح بوده انهمی و در روایت شریف

تریدی که در آن جواز محض اول اسلام مذکور است و در روایاتی که بحکم آن منسوب بطرف او طاس است
تعارضی با اصطلاحی نیست باینکه آنچه در روایت تردیدی واقع است عن ابن عباس قال لا یصلح
فی الاول الاسلام الی قوله فی ادانته الا علی اوردوایم او ما حکمت ایما هم قال ابن عباس کل
فوج سوا ساجدها منی یزاد ان قول ابن عباس نظیر اطلاق اما المسند فی اول الاسلام جواز مطلق
آن بلا تردید و داعیه الهیاست باین قسم جواز بعد نزول کبریه الا علی اوردوایم او ما حکمت ایما هم منزع شد
مگر جواز آن بوقت ضرورت مثل جواز اکل مسه و در حالت مجتبه بانی ما به حکایت کرده روایات عده از ابن
عباس مخرج جواز آن در حالت ضرورت و بطریق ایست موجود و سابق ازین خود صاحب سالی
در او اعلی فایده را به جای که قول تردیدی از حسب صواب نخل کرده روایت حکم ابن عباس بخوار
در حالت ضرورت نخل کرده و نظیر ضرورت داعیه و بعضی او ثبات حکم بخوار آن در حالت ضرورت
نخل کرده و نظیر بوقت ضرورت بعد ضرورت شده و بعد از انقاع آن ضرورت مرفوع گشته
باین مطابق روایت تردیدی متوجه که بعد نزول الا علی اوردوایم ممنوع شده متوجه مطلق بود و آنچه در روایات
دیگر حکم بر رفع آن در او طاس غیر آن واقع شده متوجه مقیده بود پس در روایت تردیدی و در آن
و دیگر اصطلاحی و تعارضی نباشد الا در او بعد و مورد نسخ از رفع القمارض و الا اصطلاحات
و غیر محکم بود بعد او طاس شافی روایت الوداد و واحد است که نمی از او رجحان بود و اع دانسته
و این مباح است از او طاس پس همان اس و کاسه استی جواب و ابیات تحریم آن در حال اول
انقاع قوم شده با بنظر آنکه نمی در آن نیاید تشبیه و تا کیه نسخ است به نظرات شایان اصطلاح
بن رواه الترمذی و ابی داود و غیره و محمد بن زاری و در تعبیر کثیر چنین نوشته اکثر روایات آن
اسی معتمدی عن المسند و من یوم الحرام لایله یوم حرام و اکثر روایات ایما جاح المسند فی حقه الوداع و فی
یوم الصبح و در این بیان مباح آن یوم حرام و لکن علی مسا و ماروی به نسخ المسند یوم حرام

[illegible]

نسخ و تحريم علماء را که از صحاح و غيره اکتب متبره سنيان موصوف از قدام آيد غي نواد کرد و زيرا که احاديث
تحريم عمر بن الخطاب و ابی غنيمه و حديث عبد الله بن عمر و عمران بن الحصص و جابر بن عبد الله
الصقاري و ابن مسعود و سائر اخبار که در فائده مالک اکتب معتمد سنيان متقول شده اخرج و ارجح و ارجح
و اخرج است و از اين اخبار بنا بر چند و چاه اول اگر روایات سابقه موافق کتاب الیه است و اين روایات
مخالفت آن دویم اگر روایات متقدمه موافق اصل است که اسعجاب حکم و احصاء عدم نسخ است که
این روایات و مطابق اصل ارجح علی مخالفه سوم اگر روایات عدم نسخ متفق علیه است و اینها
فیه و اول مقدم است بر ثانی چه روایات که اکتب شمار عدم نسخ دلالت دارد محتمل است بر ثانی
سلب این روایات که بر خلاف آن دلالت دارد بر حتم در مذهب فائده و از اعلیٰ علیهم السلام
آمرای سمرقند و حاکم و اگر در التکیر روایات نسخ متعارفه متناقضه است بخلاف روایات سابقه حتم که
روایات تحريم عمر و حاکم است اجماع امامیه و اخبار متواتره المعنی که از ائمه و سلف و تابعین
از و اتفاق و تفریق کافه نام ماوراء سمک لعلین در که بسفیه ایشان چنانچه حديث متفق علیه انما
فیکم السعيلین فان تمسکم به بن معلو العبدی کتاب الیه و عربی اهل مکه و فو و صلی الیه علیه و آله و سلم سئل
اهل مکه کمال سعدی و ح من رکبها منی و من کف غنما عرف ما حدیث اثنا عشر خلیفه و غیر آن معلوم
است که مفسر اهل السب بصریانی است شیعیان بدیهه و پیشوایان خود اعوف و اعلم انداز
غیر خود چنانچه معلوم است که مذهب الوخفه را حقه بهتر میدانند و مالک مالک و مذهب شافعی و احمد را حق
و علیه شارح نهج در مقام انصاف و نود و میگوید الحق انه قد اسهر من اهل النسب کالیا و الصادق
و غیر ما من الایمه رضوان الله علیهم انکار العیاس کمال سهر من الی حقه و الشافعی و مالک و عمل بزرگ
العمل که با در که العری استی بالجلد انکار مذهب اهل بیت نمودن و چنین ابواب سب انکار است
ابوجه و شافعی و غیره است و در باب آنچه اتباع العاصی را نه استناد نمود و اید و توضیح اسمعی که

اینجمنی که سفیان را کتب سفید المبتی معصومین اند و سفیان مخالف از آن در کتاب صوارم الهمای
 که از مصنفات قدوة العلای الاعلام سیدنا شیخ حضرت سید الانام ضابطه باشد و امام طهری
 و دلائل قاطعه معصومین این آمد که احدی از مصنفین را مجال از باب نیست چون در مقام طرد او
 زمین می بماند آمده و بعد از عبارت شریفه که طویل الیه است نیز در آخر ششم اگر استمال وضع و اثر او جدا
 نسخ مطرقت است بخلاف اخبار سابقه بحسب مجازی عادات معلوم است که مقتضا الناس علی ما یرون
 قلوب اگر ماس را عفت علی میباشد برضا جوئی حکام و سدا طبع در کار و بطرف جمع نمودن احادیث
 و نیای نماید پس در وضع اخبار که موافق مرضی حکام باشد استجلای نیست لا بیاطل ما یجی این الی
 نوشته که در کتب براتی صحاح و حدیث گوشت محمد احاطه الامت الیک حامید و مقابل مواضات سیدنا
 با حضرت امیر المومنین وضع مود و همچنین حدیث سه ابواب که برای خیار سید علیه السلام بود و مقتضای
 برای ابوبکر گردانید و همچنین حدیث اسولی بدوات و بیاض الملتی لکی لکنا بالاکمل علیه السلام ثم قال الی
 و المسلمین الا انما که در سیران الی الحدیث شیخ حوزة ابو جعفر اسکافی روایت نموده که معوی جوی اصحاب و تابعین را معین
 کرده بود که اخبار شیخ معصومین طعن بر امیر المومنین علی بن ابی طالب باشد و قطع نمایند و انصار و پیروان
 که سیران صحابه از جانب معویه سالنامه می یافتند تا احادیث ظاهر خواه او وضع نمایند استی این سیدنا
 علیه السلام جمع الی صوارم الهمای قطع شهادت عابدی اندکی و اللات استی انچه از مواضع این ابواب
 بر بعد صحت و محتمل با اخبار سابقه گفته پس کتب این روایات نزد ما صحیح و متابع جمعه است اگر چه
 را در صحت و محتمل آن نزد شیخ با آن حدیثی در بعضی بودن آن اوله راه نمی یابد و سرگاه بوضوح
 انستار ضد الظاهر بیان کردیم ما را حاجت لطیف ترجیح مایه چه حاجت لطیف ترجیح در صورتی صحیح
 می افتد نه در صورت آن که لا یحیی علی خدام من الحدیث و نیز بیان بوضوح ما را حاجت لطیف
 ترجیح روایاتی که صحابه سال در فایده مایه لعل موده بر روایاتی که درین ایراد نموده است نمانده

لکن بطریق برع احاطه کلام بر آن میسازم و می گویم خود اول آنکه روایات سابقه بر او نقلی است
الح کونم در جوابی که در سطره و امه سابقا مرقوم شده و معلوم گشته که روایات محرم منوعه بر او نقلی است
الیه است و روایات و ادله بر راحت مطلقه آن مخالف گشته اند و دوم آنکه الح کونم حکم است و احاطه
نسخ با وقت عدم ظهور دلیل نسخ مسلم است و بدان منوع و سطره اول نسخ آن بیان کردم و قدری جواب داده
باین خواص که این صحابا اجمالت عدم نسخ را نزد اصحاب مدت مساعی نماید و سوم آنکه الح کونم
حالی روایات عدم نسخ در فایده مالیه مشروعا گشته و بر بعد بر مسلم کونم اگر فرض کنیم که روایات هم
تسفی علیهاست پس روایات حرمت منوعه هم علی علیهاست و حدیثی است منوعه عن المنوعه لعمریه
تهدیب و اسباب مذکور است و دل بر تحریم آن در بعضی موارد پس چه حدیثی را در حق المنوعه گفته در
حق المنوعه جاری شود و چهارم آنکه الح کونم سابقا و الستی که روایات نسخ متعذر متعارض و متناقض
نیست و روایات نسخ گفته اند فضلا عن آن که چون معهودا باشد نسخ کونم محرم جناب سابقا
صلی الله علیه و آله و سلم منوعه انصار و اوسین بودند حضرت عمر بر ابی محرم آن معاخذت با جمیع
خبا که از عدله علی در جواب فایده حاصه اهل آن گشته و نیز معاخذت با جادیت حضرتنا المصطفی
که در هدیب و تبوک از کتب شجره و در صحاح المنوعه واقع است کلام لغز غیره و در اتفاق و تعیین الح کونم
این قول از مسلمات اهل ایمان بلکه از ضروریات دین سید الشیخان و مستغنی از ذکر محبت و برهان سابقا
معرض بود به آن اقبیل الصحاح و اصحاح و اثبات ماسات باشد و در معلوم است الح کونم او جای
اعرفیت شیعه بعد از ابیه اظهار نسبت نسبان نزد اهل سنت عام وایت استصحاب است جافان
خود را عوف معلوم حقه اهل بیت بدانند و شنیده را عارف معلومی میگویند نسبت عام و عوف
رواه بلکه یفرقات بلکه ایشان مخلوط باطل شده و بنا بر اهل آن از شافی شرح کافی نگویی و بس که
در سالی عن مرتب هر چند این بحث تفصیلی بلع نخواهد و قیصره از آن در کتب عره لا باشد بن جان کرده

کرده و از آنجا که این کلام در مقام استظهار داده که اختصاص بطوبست بعد از بعضی اشارات و چند جمله از عوام
 اعراف المنبت معلوم وجه المنبت اظهار نگه میزد و اول آنکه مقتضای این المنبت احد علم از این اظهار
 اند و در کتاب کجده شش و در مواضع عدیده اشارات آن باین مظهر خود و در مقام در مالاخصار
 از این مباحث مذکور شد که هیچ اصل راست ندارد که کل مقتضای المنبت صلا الحمد الامی منسبه و جامع
 باز و هم منفرده از این ممالک گردیدیم و دیدیم که پیشوایان المنبت خواه در فردغ فقه و خواه در اصول عقاید و
 و طریق بلکه در تفسیر و حدیث نیز از این المنبت احد نموده اند و منکر المنبت مشهور و معروف و از این
 جهت در حق شان ملاحظات و مبالغات فرموده اند بلکه اشارات داده و بعضی در کتاب المنبت
 انکار علمای ایشان ثابت است و صحیح آورده و دانسته حق نویسنده را علی بن عثمان
 اصح الحی و نسخ الکریمه اعتراف نموده است با سکه الوصفه و مالک حضرت صادق احمد علم نموده و شافعی
 مالک احمد بن حنبل شاکر شافعی و نیز الوصفه از حضرت باقر و زید شهمه بلند دارد و حال انما در حق
 مجتهدان خود که در علم امام حجت جامع مشروط احتیاج باشند اعتقاد و جواب اطاعت دارند پس محمد بن
 که در حضور این شروط اعتقاد باشد اعتقاد و جواب اطاعت دارند پس محمد بن که در حضور این شروط
 بهر سبب و از ایشان اجازت احتیاج و قوی یافته باشد در سبب او چگونه اولی یا سابع یا او حقیقه
 را با عتراف شیخ حلی حضرت باقر و زید شهمه و حضرت صادق اجازت قوی داده و پس حجت بود
 او شروط احتیاج را منحل نام ثابت شد هر که او را واجب اطاعت نداده از شعبه بشهادت میگویم
 و آن که در وقت خصوص و وقت غیبت امام المنبت و سبب او اولی یا چند باشد از دیدن یا از غیر
 ازین علم بعد انصاف باید کرد و از تعصب عماد باید که شد اگر و ایات المنبت را درین باب اعتبار
 کنند روایات امامیه خود را بینه قبول است رومی او انما من سخن بن علی با سوده الی الی الحجتی
 و حل الوصفه فی الی عبد الله علیه السلام فیما نظره الیه صادق قال کالی انظر الکتاب کجی سه صد

صاحب است و کون مغربا کل ملوک و دنیا با کل جهنم یک بسکال المرحون او او دعوا و بهر هم
انی و اصبح الطريق او اسحر و ملک من الیه العون و التوفیق منی بسکال الامان و کل الطريق الی اخره
و ام طر علی او الی الامام و است السمع طایفه لفظه و سبکو بنده و تعیف که اگر کلام صاحب تحفه در معرض
قبول جانی که نم و در کتب فقیه بنده سل زبانه و مخرج و قایده و اسبابها نظر باید کرد تا معلوم شود که
ایشان جایگاهیکه نیکو که دنیا مالور عن علمی و غیر در کتب فضایل الی جنبه ملاحظه باید نمود تا بد ریافت
که اگر بی اراده و امام از کان در سلسله اساده و عظام امام اعظم داخل ایشان را شرف المصطفی حاصل
علیه محمد بن علی بن یوسف و سنی الصالحی و الشافعی و عقیقه و انجمن فی مناقب الفضائل حضرت امام محمد
و حضرت امام جعفر صادق و حضرت زید غصیه و عبد الله بن الحسن بن علی بن ابطالب عبد الله بن علی
بن الحسن بن علی بن ابطالب حسن بن حسن بن علی بن ابطالب حسن بن زید بن الحسن بن علی
بن ابطالب حسن بن محمد بن علی بن ابطالب علیهم السلام را از شیوخ امام اعظم شمرده اگر دانست
صاحب ساله ای از علما شیعه بر شرف بلد این قدر امامان و امامان را در کان حاصل و در شیشه باشد اما در
فرماید و در نهام ارادع کسب کاری یکشاید اثبات و افضت آن میباشد اگر صاحب بساله قدرت
بر آن دارد و در وجه سفل آرد و الارباب علم را از اظهار انجمن زیاده ای با بار دارد و محبت ابو خفیه با
اندر الملیت اشهر از آن است که محتاج به بیان باشد و در کتب فضایل امام اعظم موجود بلکه در بعضی
از آن و صلی علیه و برای آن معقود و قاضی نور الله شمس ستری قصه فتوای ابو خفیه بوجوب حضرت
زید شهمه و حمل آن بر او و دیگر کچین مردم هم برای او بحجت خروج برود انقی و در طایفه مانیه از جمله
در مصایب النواصب تشکر و حجت قال و قال هذا الکشاف فی تفسیر قوله تعالی لا ینال عهدی شیعه
الظالمین ان اباحه کسان نقی ستره بوجوب نصره زید بن علی الجبیین و حمل المال الیه و الخروج
منه علی اللص المتغلب المتسمی بالامام و الخلیفه یکاره و انقی و شباهه حتی قال له امرأه اشرف الی الخلیفه

والتحارب

اسی الخراج مع ابرہہ و قد قتل قتال بالیثی کنت مکان ابک اسہی و محبت شافعی و نسبت او بنی ابرہہ
 نو کہ کلام متوجع نو و اشیاء و مسکات نام مالک نام احمد طرف اید و تصب سیر و ہم از باب با و هم
 تحفه تفصل نو کور در خواص مشهور و اگر اس کلام هم در حدیث برای بنیاد پس در نسخ الخی با و
 کہ علامہ علی و آن کتاب در بیان فضائل ائمتہ حضرت امیر المومنین سفیر باد و اما الفقہاء فکلمہ بر جوان
 اما الامتہ بخلاف و اما الحیة فان اصحاب الحنفیة اخذوا عن ابی حنیفہ و توفیہ الصادق علیہ السلام و اما
 الشافعیة فاحد و عن محمد بن اویس الشافعی و سوزا علی محمد بن الحسن تلمیذ ابی حنیفہ و علی مالک فرج فقہ
 و اما احمد بن حنبل فقہا علی الشافعی فرج فقہ الامام مالک فقہا علی الشافعی احمد بن حنبل و ابو حنیفہ مکرر
 و توفیہ عبد اللہ بن عباس و توفیہ علی علیہ السلام و اما ابی یونس احمد بن محمد الصادق علیہ السلام
 و فضل بن روز بہان در جواب آن فرمودہ اقول ذکر ان ابی حنیفہ قرا علی الصادق ثم ذکر الشافعی
 علی محمد بن الحسن تلمیذ ابی حنیفہ و علی مالک فرج فقہ الیہما یفہم من ذلک کل من قرا علی احد فرج فقہ
 فرج فقہ جمیع الایہ علی زوال التفریق الی الصادق علیہ السلام و فقہ الصادق عنده لا شک حق و صدق
 فلم یبق الا بعدہ الکلام اعترض علی الایہ اسہی ما رواه الفراء و ابی یونس و انک و انہی نورانیہ شریفی ان
 یوم سبی کہ وارد فرج فقہای اربعہ الطرف حضرت امیر المومنین مؤدہ بنجلہ امیر المومنین فقہا و
 و استحقاق ابی حنیفہ را مرد و گفتہ چاکہ در جواب کلام فضل بن روز بہان سفیر باد و اما فہم من
 الکتاب و طن اید و جہترہ الغریب فحاجبان و ابو المصنف من رجوع فقہ ابی حنیفہ و غیرہ الی امیر المومنین علیہ السلام
 ان التلمیذ فیما اخذ عن استاذہ فی علم و فوی علیہ ساس محصلہ فقہ رجوع الی الامام الصادق من عندہما
 بیع الذہ فلان لم یزعم ان کلون الرخص و التشریعات التي احدها ابو حنیفہ و سنی فیہا علی العیاش و الاسحاق
 المراد و دین احالی علیہ علیہ السلام اسہی ما رواه الفراء و مکرر عامہ صوریہ المسند لطرف حضرت امیر المومنین
 اذ و تروا ان فسمک انما یج امر مکرر مکرر مکرر عام ست نو توفیہ الفقہاء از ایشان

مستقول در حد انوار صوفیه که هر صنف از آنها دلیل آن میباشد علی الخصوص انوار صوفیه
در حد ما شمس که بعضی از آنها با جملاتی عباسیه الطبری در شمس نیست و بلحاظ نسبت صوفیه طرف انوار صوفیه
مرتب و واضح است که چون صنف انوار صوفیه در طایفه رابعه عشره راجع انوار صوفیه انوار صوفیه
نسبت کرده قاضی نورالدین شمس سمری در مصباح النواصب در شمس بر این نموده بلکه از صاحب جامع الاسرار
حصر تصوف حقیقی در شمس و غیر شمس حقیقی در تصوف نقل کرده و الا احتیاط بر او از ان تصوف علم می
که گفته است نسبت انکار صوفیه نقل کرده از ان میفرماید علی ان کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار و شرح العقود
المسمیه من العقود بعض انکار بشبه و کذا رساله او فی الاشراف للتصوف الطوسی و بعض المباحث من
انکشافیه و کلام الامام العالم الربانی الشیخ کمال الدین شیخ البهرانی فی شرحه کتاب نهج السیاده و شرحه
انکشافیه و کلام استاد و شیخه کمال الصمدانی علی بن سلیمان البهرانی و کلام الشیخ الثانی فی رساله
الاستقامه و رساله مساکک المحققین الدیلمی بن بنات علامه که نسبت به ان صاحب جامع الاسرار و کلام صوفیه
بن نهاده و جمیع صاحب جامع الاسرار بن اصحاب ان صوفی تحقیقی که بکون الاشیاء اما سواد الشیعی معتصمی که
ان صوفیه و من ان کلامه نسبت بیانی شده انکار صوفیه است و در نقل عبارت مصباح النواصب غلو قاضی نور
شمس سمری در تصوف معلوم ظاهرین شده و ان مستلزم نایب بر عهد است باینکه ان عبارت مصباح
انوار صوب که قاضی نورالدین نقل کرده عن صاحب جامع الاسرار ذکر کرده مفهوم شود که صوفی حقیقی میباشد که
شمس امامی و شمس حقیقی میباشد که صوفی و و الله صواب تمام صوفی بود و طرف روضه صوفیه
تکفیر ایشان باشد انواع کفر و زندقه و باوجود ان قاضی نور کمال غلو در صوفی و از جهل که محلا در عبارت
مصباح النواصب که ذکر شده مفضل اگر کتاب مجلس المؤمنین معلوم شود و قاضی نورالدین جمع شمس در حد
و حصر تصوف را در شمس اصحاب جامع الاسرار نقل کرده پس باید ان صاحب رساله قاضی مذکور را نیز بخیر یاد
میفرمود و او را مع اشخاصی که در مصباح النواصب نام برده و اصل در اعداد و حای صوفیه کرده حکم در صوفیه

حکم دیگر صوفیه را در اشخاص کورین جاری می نمود و یا دیگر صوفیه را نیز با پیش خاطر مثل قاضی نورالدین که در صوفیه
 ضمیمه دست از مطامع مجسمه و او نام غریبه که با طریق و افقین را جهت می آورد اینها سید داشتند و از آنجا که
 تعصب و الحصار ساده و در صوفیه صافیه قابل تماشاست و دل بی احتیاج می خواست که حرفی چند در باب
 نبویه بگویند لیکن بنابر لزوم طوالت و کلام و اسطرلابی بودن تمام خود را تکلف از آن باز داشتند لیکن بی شبیه
 منصفین برایشان اجمالی گفتا کرده می آید که غالب حق او اکثرت و الحصار ساله را که در صوفیه است
 سلطان محمد بن محمد محاسن المومنین قاضی نورالدین متفقد فیه او را از مقام احوال شیخ اکریمی الدین بن
 العزلی و شیخ ابن فارض مصری و دیگر صوفیه وجودیه ملاحظه نماید تا عجایب قدرت الهی و باریه ستون
 آنکه بر او الهیست و جماعت سران روائیات از حضرت امیر المومنین علی بن اسطالب کرم الله وجهه که
 ائمه اطهار در کتب ایشان که جمعا و فرادی برای آن موقوف شده موجود است چنانکه دل گاهی در حق
 الهیست کتابی در فقه حضرت امیر اکرم الطهارت گرفته تا آخر ابواب جمع نموده است و تفسیر طهارت
 محض برای جمع روائیات ائمه الهیست در باب تفسیر و تب شده و دیگر تفسیر الهیست مثل تفسیر کبیر
 و بیشتر و معالم التنزیل و کتب احادیث و فضایل الهیست و صحابه از روائیات ائمه اطهار مملو است
 پس با اینهمه اگر شیعه ادعای اعزیت خود بزیب الهیست باطل نیست نمایند بخیر پس سوائی سکن
 جاریه نباشد و بالجملة بر عاقل صراحتین بعد و واضح شده باشد که او مخالف الهیست از فضیله
 کبر او مخالف اهل اسلام از فضیله دین حاتم الرسالة علیه الطواه و السلام مستفاد شود شایع
 منهاج و دین تمام انصاف فرموده الخ کوئم اشتهار انکار بر قبایس و منع از آن از
 ائمه اطهار و در حق خدای شیعه مسلم است زیرا که آنها در اکثر عامی بودند و الفاظ احادیث
 ائمه را نسبت لی علی بطوری در نقل تغییر میدادند که قصور در عبارات بلیغ تحفرت واقع میشد چنانکه
 حدیثی شایع کافی گنجی در شرح باب فی الحقیقه میگوید با قول الایمه علیهم السلام کانوا اکمل الامم

و نه فصله کلامه و نه کلام الهی رسول و فوق کلام الهی و الروایه و بدون کلام و مبطلون فی اعطاهم
و لا یبع فی اعطاهم عدم الصلاهی و نیز شرح باب ابطال الروایه میفرماید و لما كانت هذه الاحادیث
من تخریرات الروایه فان ایت التصور فی عباراتها فهو من الروایه لانهم كانوا فی الاثر عاين رسول الله
عليهم السلام عليهم السلام علی و اصل من ان يكون عباراتهم قاصره فانهم عليهم السلام فی اعطاهم
الکمال فی عزتها لاجل و لا قوة الا بالله انتهى و سرکه این اشخاص سبب علی علی طایفه عبارت
بسیارند و نه برای طو نیز ننموده پس ترتیب قیاس صحیح شرعی از این امکان نیست و نه از حدیث
منع از قیاس و نه از حدیث مثل ای خیفه این نگارنده اظهار قیاس و منع از این ممنوع و نه از حدیث
خیفه و رسائل فضایل الملبیت اجازت حضرت امام خفیه صادق ابو خیفه را قیاس مصرح است و مطابقت
تصریح حدیث رساله که در بین مقام فرموده خیفه اعلم ابو خیفه الملبیت و محسن برهانی که در کتب الشان
مردی است پس محل شایع منهاج شافعی برخلاف ردایانکه در کتب خیفه موجود است بر این است
نباشد و باخذ انکار مذنب اهل بیت بودن درین ابواب الخ کوئم از جواب و اید سالیه مجله و از جواب فایده
عاشره مفصلا معلوم از باب بصیرت خواند شد که مذنب مشهور اهل بیت الطهاره و باب تسبیح و حرمیت
و انکار مذنب اهل بیت و باب حرمت آن نمودن مثل انکار مذنب ای خیفه و شافعی و غیره و چنانچه
که اتباع سان بسوی آنها رسیده و نموده اند و توضیح این معنی الخ کوئم بعد مولف شدن محققان است
مطلوبان نمیشود که احدی را از عقلا با انصاف در اکتب سفینه الملبیت و متخلف از ان خفای باقی باشد
باشد و ایچ و الد صا رساله درین باب در صورت نوشتن است دفع آن و در تنبییه سفینه و عرکه الکرا
و دیگر کتب که در این کلام متنازع و دفع او امام معترضین مولف شده به تنبییه علیه و منویات معلوم
و اصحاب مصاعف آن انبوت اخبر اما خفیه و معلوم لیکن بحجت استطوری بودن مقام طولی و این
انکلام و عدم مناسبت آن محاله نیز این رساله تعرضی باین وجهه کرد و در مقام خود که در دفع او

او عاچی شیخ بر کوب خنده اعلیٰ بیت از سامع از از حضرت عابد و متانی شش ط این رساله میخواند و میگوید
 و این نیست که جناب فاضل نورانی در ششصد و مجلس ششم از مجالس المومنین در مصداق است با سکه مجلس ششم
 و در آنکه ملک نام دارد و سلطان کاظم از فرقه ناجیه اولو الصهار و اولادها بر مقصود و الفی و مامون و مامون
 و امثالهم را در عهد او شیخ و نقل کرده و اگر احقر بجهانت طوبی الدل آن کتاب نقل نماید کلام مطروقی بطول
 انشاء الله خواهد آن بر شامده آن کتاب نموده جری بطریق منزه حکم بالا که یکبارگی که در میان به
 و میگوید که در حال حضور و الفی منسوبید که منصور که بود و مقامی که او از حوت زوال ملک و باطن شیع
 قول و فعل نموده چنانکه بعد از این که گویند استی و در احوال مامون منسوبید که از فاضل آل عباس
 بود و ولده از آن میگوید که در عقیده تشیع را نسخ نمود و از نصرت اندیشید سر و پیوسته و لا حرم بودی که در
 مجلس پنجم که شصت و هجده شام بن الحکیم را که یکی را بنام حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود و با
 علمای اهل خلاف و رباخته مذنب از فاضل و نشان با او شکسته متناظره او آمده و ملزم ساقی مان
 منفر و مسر و بودی و شام را حواری و عطا با مقرر فرمودی استی و در احوال مامون منسوبید
 که از فاضل آل عباس بود و علم و حکمت و سخاوت داشت بعد از آن سیر ما به و کتاب
 اجماع و در نموده که در روزی مامون با اصحاب خود گفت که میدانید که مذنب شیعه را از که آموخته
 و کم گفته نید اسم گفت از پدرم مامون از شیعه آموخته ام گفته این چون تواند بود و حال آنکه
 او ابدیت را میگوشت گفت ایشان را بسبب ملک میگشت آن ملک عظیم استی اگر چه حال عقوبت
 متعلقه عباسیه بر اصدی آنها و ساطع ماس بل او اینهم اینها خفی نیست لیکن بطریق نموده اند که از حال
 انخاص مامون بن محمد که کتاب مذکور تعلیم می آید که در حال منصور که الفی منسوبید که او و سمنی آل علی را
 افکار اگر دو بار کس از سخاوت و علو بان را گشت و در دوا سید جامع منصور که در بغداد و متنبه سید
 از خنی فاطمه زانده و حسن که در محمد و ابراهیم استا عبد الله بن الحسن بن علی بن ابطالب علی السلام

که بر وی خرجه کردند لشکر و سوار ایشان را بصل آمدند و اصحاب آن را که نظر آن عالیشان بود
بی شبهه و غریب غرور و شغاف حضرت پیغمبر و آن را بر او رسد و ساخته و ذکر او را درین کتاب بیامد و را
اشغال او را در اهل سنت از آنی دارم اما چون بنمای کتاب بر رعایت جانب احتیاط بود و سزاوارست که
در مقامی که در خوف و اهل ملک بود الی آخر العادیه التي تعدلها الطایف من مسیح المسلمین که بعد از آن
فرموده محافظت شود کتاب را اگر بدیم و او را تکلف کنانندیم استی و میگوید رنده ضعیف که منصفین است
را باید که این احسان قاضی را در حق خود فراموشی سازد و تکلفات کن نیست بلای و محنت که شیعیان
را در حق علمای خود بسیار شمارند چه را در برین احسان مصور نیست که مثل مسود و الفی را تکلف
خود کنانند و مثل عمر بن عبدالعزیز را با نیست از آنی داشت و در حال ارون الرشید بعد از آنکه عمر بن
و شهادت رسانیدن او حضرت امام موسی کاظم را میگوید که ارون با این اعمال مختل است
حسب جاه از سر زده و در عقده شیع را رخ بود الی آخر العادیه التي تعدلها الطایف من مسیح المسلمین
میگوید که اکثر علمای شیعه مانند شیخ ابن بابویه و مسیح معتمد بر آنند که با من حضرت امام رضا علیه السلام را در سر
و اداسی با او را در ظاهر چون محلی از حال این ملوک سیه معلوم شد پس از غلبه بر سر که با مسیح یکی بود و مخالف
شیعه را بعد از منبت استی خواهد بود پس سبحان را علی الاطلاق را کتب سعادت گفتن بعد از حیات
با وجود او حال اینهمه معلوم در سیه نیست با وجود آنست که بی درشت علی ایشان با منبت از شیعه
که سیه اولی باشند خارج گفتن مقام استجاب الی الالباب و ششم که احتمال وضع و اقرار الح اگر
در رد این نوسم و در کار وجود بسیار رخا بر رسیده لیکن چون الحال غایت احتیاط منظور افتاده
بعد از آنکه اطرار داده بر یک وجه مختصر گفته کرده و آن اینست که حدیث نسخ نسخ حضرت پیغمبر و
المرسلین و تهنیت رسمه را از کتب شیعه و در محقق و غیر ما از کتب اهل سنت بر او است و اما
انجمن و لایست باب و دیگر رواه ثقات و غیره شهرت مروی است و اما طایفه مسیح مومن نیست که سزاوار

که صاحب سالانچه حرفهای شنبه و کلمات مطهره و حق رواء اخبار نسخ کعبه در حق این سرگودران حاش
 خباهم عن ذلك بزدان آرد پس خبر ششم که چگونه خبان و لسان او بر تحریر آن حرمت نموده
 و سبب بر یک این الی الحدیث نوشته اند گوئیم اعتراض این الی الحدیث بنمایند و در بیان اینست
 اعتراض غایت خلاف واقع چنانکه نقل این در رد و در هشتم از فایده ثالثا شرح عقاید علامه نقی الی
 با که این ابن الحدیث ششم شیخ ابو علی با شرح به سبب التحفه پس قول معتزلی مذکور را بنابر آیات
 قدح بر حدیث فصل حضرت صدیق اکبر در رد اینست فکر کردن از عجایب است و نیز این الی
 الخ گوئیم جواب اینست که در پیش از جواب کلام اول دست و مع ذلک گوئیم که این قولی بر نقد تسلیم و پس
 است نه دلیل باز بر آنکه میگویم اگر احادیث حرمت ششم مثل اخبار دال بر طاعت حضرت امیرالمومنین
 علی بن ابیطالب علیه السلام میبود پس چنانکه آن اخبار از بنیه شیطانی که باطل و تهوی اولی
 الالباب است همچنان احادیث حرمت ششم نیز غیر معتد بها و ساقط الاصلانند نهاد احادیث
 جناب سالکها میبود و پس فلسفین نیز گوئیم چون احادیث حرمت ششم در کتب صحاح شریفین و کتب معتد بها
 موجود است پس از آنکه احادیث موضوعه قرار داد و فلسفین بر صحاح خود کردن است و من ساقط
 علیه الرجوع الی موارد الالباب قطع شهادت عابدی الوادلان استیفاء من شأنه فصل الجواب
 قصار الوطامن الاشعاب علیه مطابقت بنیه السفیه بالبیان الواضح الی لایزال تا با تعامل فیست
 اما با بعلی بعد سلیم نسادی این روایات الخ گوئیم بعد سلیم نسادی روایات جواز ششم با اخبار
 آن که هر دو مقید بقید تاریخ اند معصما و المعارضات قطا هر دو ساقط خواهند شد و اجتماع اینست
 که مخالفین ایشان باین معصم نموده اند و فلسفین از هیچ الحقی علامه علی در جواب فایده میگویند
 و احادیث مستقصه مسودنی که در حدیث سبب از کتب شنبه و در صحیحین و غیره جایگزین است
 موجود است و احادیث دیگر که بلا قید با هیچ و کتب اهل سنت مروی است چنانکه بعضی از آن ملاحظه

و اگر کسی در فایده آن جواب آید بخواهد آن را در معرض مالی و آنچه حصار دارد با اجماع شیعه برقرار نموده است
بجمله وجه نامشروع است اول آنکه نزد ایشان دخول معصوم در اجماع شرط است و چون اجماع بسیار
از این اظهار طریق شیعه و سنی در این بر حرمت متوجه بوده است بکمال نظر غیر مره پس دخول معصوم
حدیث اجماع ادعائی ایشان صورت نیست پس ساقط الاعتبار گشت و دوم آنکه چون در حق معصومان
بر حرمت آن واقع شده چنانکه نقل آن در فایده الله شرح مفصداً شده و سالی فی القول
الاهی من کلام صاحب تصحیح الاعتقاد اجماع در وزن اول خلاف من مخالف غیر معصوم باشد اعم من آن
بکون اهل اختلاف من دلالت القیاس او من بعد هم سوم آنکه در احادیث شیعه و سنی اسناد محرم
آن بطرف جناب رسالت مآب مخصوص است پس اعتقاد اجماع شیعه بر وجوب این اجماع برخلاف معصوم
باشد و هو کما تری فالجمله علی تمام المحم و موضح المحم و از عجایب بود که در مقام ما شاکر در نیست
کلام شاه عبدالعزیز و لم یست که در باب طاعت نوشته و او مجرد فصلت خود را و آن را و او بگوید
که نزد ما نیست صحیح ترین کتب صحیح مسلم و در آن صحیح روایت سلمه بن الأكوع و سیمره بن جندب و
صالح و دیگر روایت ابو برره و غیر موجود است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خود دستور احوام فرمودند
ما تدر بصفه و او بود و آن بحکم را مودت سالی یوم الصمه در جنگ او طاس در روایت حضرت
علی مرتضی تحریم متوجه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنقدر شهرت و اوار رسید که تمام اولاد حضرت
امام حسن و محمد بن الحنفیه از روایت کرده اند و در موطا و صحاحی و مسلم و دیگر کتب متداوله بطریق متداوله
این روایت ثابت است و شبهه که درین روایات بعضی از شعبان پیدا کرده اند که این تحریم در عرق
خبر واقع شده بعد در جنگ او طاس باز جهل شد پس خویش آنست که این شبهه غلط همین خود است
والا در روایت حضرت علی در اصل غرض حصار را بر سجده محرم لحوم حرام فرموده اند نه باریح متوجه
لیکن عبارت موعظ آنست که باریح هر دو با اینموم بعضی محرمی عمل کرده اند که باریحی عن سوره النساء

منه التماس بود و اگر حضرت مرتضیٰ علی درین روایت تحریم تنه را باریح حصر مخرج کرده روایت
 روا بن عباس و الزم او بقیسم صحبت می بشت عالا که در وقت همین روایت الزام این روایت فرموده
 و این عباس را بر کجور تنه زده و گفته است که حل ما پس سر کرده و حصر باریح تحریم
 تنه که به گویند عربی غلطی در استلال حضرت علی مرتضیٰ میکند و این عوی شایسته اصل و حق او نیست
 و صاحب از حدیثین است روایت کرده اند از عبد الله و حسن و بران محمد بن الحنفیه و ابن جابر و غیره
 علی السلام نه قال انتم لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان انادی بحرم المسخع معلوم شد که تحریم
 تنه یک بار یا دو بار در زمان السور شده بود کسی را که نمی رسید از آن منع شد و کسی را که پرسید
 از آن باز شده چون در وقت عمر و بعضی ما این فعل شیوع شیوع یافت اظهار حرمت او و تنه
 نزدیک او و خوف و تهدید مرکب از بیان نمودن حرمت آن بر و فاعل عام به شبهت پیوست
 و از کلام عمر ثابت نشد و مگر چون تنه در زمان السور و از آن لازم می آید که نصف حلق باشد
 با نفاذ حکم حل آن لازم آید و این امر بسیار ظاهر است انشی قول و الله الا عصام حله در حدیث
 صحیح ترین کتب صحیح مسلم است الح سمان الله مال سنیان ثبات عجیب و طریقت است که میگویند
 که صحیح ترین کتب نزد ما صحیح بخاری و مشهور است که اصح الکتاب بعد کتاب الله التاج و کای چون
 مطلب و زاد و صحیح مسلم می بایند بگویند که اصح کتب صحیح مسلم است معلوم نیست که اصح کتب
 چه خوانند و هرگاه در میان صحیحین شلاد در روایتی تعارض و مناقض باشد عمل بر کدام یک خوانند کرد
 و بهر حال لابد که افکار و کلام به حدیث صحیح و مکرمانه و الاجماع معصم لازم آید پس در ضرورت
 صحاح اربعان تمام بوده باشد و سابقا بعد از آنکه در باریح هیچ کشت بهر صحاح بوده پس لابد
 که از تحت صحاح خود دست بردارند و کاش فاضل اصعب بر همین قول خود ثابت نماید که اصح الکتاب
 صحیح مسلم است لیکن میدانم که غرض از کتب این عمده شلاد بود و عمل جاد و در بالجله هرگاه

صحیح مسلم صحیح است نزد شما پس باید که بمقتضا حدیث صحیح مسلم که عمر لعن ابن ابی سرحان علیه
السلام گفت فراموشی که او را عادی و احاطا اعتراف کند و عدد و حیات خلیفه مالی و زمانه و احاطه
کتاب فارق العباد و الله ثبت و معلوم است که بمقتضا الحی مع علی و علی مع الحی العکس فی
ارکان حضرت ممال و سکونت انجمن و در باب خلافت مابین دلیل صحیح است بر تقدیر حضرت قول
خلیفه مالی را و ایضا و التبی که حدیث ابی حنیفه منقول است آن در قیاس که قبل از او طاس بود و برین
صحیح مسلم سوره است پس چرا اعتبار آن مندرج است و حدیث نسخ منسوخ و حکم خبر و صحیح بخاری و مسلم
هر دو وجود پس چگونه این روایت را از محل اعتبار ساقط فرمودند که اگر کسی بگوید که اگر چه این حدیث
مسلم است اما مقصود از آنکه بخاری هم روایت کرده از درجه قبول ساقط باشد و ایضا و فایده الله و التبی که
حدیث بخاری حل منتهی از زمان ابو بکر و نهی عمر از آن برای عمر و بن حریص صحیح مسلم سوره و ثبت این
را چه انجمنی بشمارند و بمنزله دیگر روایت را از عدم نسخ که نزد مسلم هم مسلم است چرا مسلم مندرج است
که آنچه موافق مطلب ایشان باشد معتبر است اگر چه روایت با مسلم باشد و اگر مخالف ایشان باشد معتبر
اگر چه در جمیع صحاح است. لوده باشد استی کلام صاحب الرساله فی انجمنی که حدیث سحان العیال سحان
غایت عجیب و طریف است اگر گوئیم صحیح بخاری و صحیح مسلم هر دو نزد ائمه است اصح کتب است بعد از
الله خاک که در کتب اصول حدیث و سوره حدیث مذکور است و در او اصول مندرج است و اول من
فی الصحیح المجدد الاطلعه الحارثی مسلم و کتابها اصح الکتاب بعد کتاب الله است و بلکه موطا مالک نیز
در همین طبقه داخل است خاک که مصنف آن محمد بن طلحه العاصم و رساله اصول حدیث و ضمن عبارتی که از او است
بر کواثر خود نقل کرده میفرماید طبقه اولی از کتب حدیث سه کتاب است موطا و صحیح بخاری و صحیح مسلم
الی آخر تا قال پس هرگاه چنان مطالبی تصریح معتبر من نیست بلکه تصریح صانع و والد ما حدیث
اصح الکتاب و در طبقه اولی از صحیح است و در صورت توهم قیاس و در آنچه مشهور است که اصح الکتاب

اکتف بعد کتاب الیه بخاری و در آنچه تصنف نموده که نزد المستصحیح ترین کتب صحیح مسلم است
 نزد اصحاب او آن جدید و در عجایب طوفان طریقه و مکتوبه باشد و مسامحه در کتاب زبان المؤمنین
 تفصیل علی در بیان حال صحیح بخاری و مسلم و تفصیل یکی بر دیگری نبوده است چون علامه که طول
 الدلیل و مستحق النظام است بعد از آن که آن سیر داخه شد من شاء الله تعالی علی طبع الیه سیر کا
 محسن مشهور و روایتی با عرض مافض شد عمل بر که ام جرات کرد الخ که هم وقتیکه در ظاهر و حد
 محسن صورت مافض نمودار شد در اینجا المستسبل ایچه آید و صورت وقوع تعارض من
 زما قص در بیان و حدیث کافی کلیدی و تهذیب بلکه در دو حدیث یک کتاب مثل تهذیب که بعض
 و ذکر ابواب آن کتاب بعد از ذکر احادیث دال بر مطلوب خود احادیث بخاری و غیره آن اخراج میکند
 چه بر این عمل خواهند آورد و اعمال دیگر قواعد مغیره حق اصول حدیث مثل ترجیح و غیر آن نموده
 خبری که بعد اعمال آن قواعد صالح عمل خواهد بود بر آن عمل خواهند نمود و تا بگویم که صحیح مسلم
 اصح است نزد شما الخ که هم در اینجا تفصیل تمام در او اعتراف داده را که که شد خارج الیه و قول علی
 نور و البصائر است که حدیث اباجت مسود نسخ آن و دفع کمالی که هم جوابش نیز احادیثی پس اطلاق
 بنیاده و در آنجا که گویند الخ که هم جواب اشغال بحقیقت که خارج از شرط این محال است بر
 کرده شد و البصائر زاید مالد و انستی که حدیث نهایی حل نسخ الخ که هم جوابش نیز
 در همان مقام و انستی و پس این روایت را چه ایچونی بنیاده الخ که هم ایچو المستصحیح
 احادیث مرویه در طریق خود معاطله کرده اند علمای سیه نیز مسل آن با حدیث خود که
 صاحب بحقه بطریق استشهاد بر مطلوب خود ذکر میکنند و صاحب تهذیب بعد از آنکه احادیث
 دال بر مطلوب بطریق ایراد بر آن اخراج بنیاده معاطله نموده اند پس در حق احادیث
 مالد المستفطالی اذلی بر زبان آورده اند و اگر که از خود معاض نظر نمودن به حسب استعجاب

اولی باب باشد قال قوله در روایت حضرت رضی علی بنی الله عن الخ معارض است در روایت
مولانا سیدی باین الخطاب بارلی الاشیعی که علمای تفاسیر ایشان از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
عمل کرده اند مثل سهو علی و در دستور و تعلیمی و تعبیرش و محرار می و میثاکور در تفاسیر و
محمّد بن طبرق در روایت امامیه که نوادر از حضرت نقل کرده پس مجموعی نوادر نسخ از جناب
امیر علیه السلام که در فرائی محض باشد امینی آن جواب است که اگر چه در روایدها آمده باشد که نشسته
و در روایدها علامه معنی حدیث مولانا سیدی را بنسخ الخطاب خواهد آمد لیکن در مقام نظر
مخفف گویم که نوادر روایت نسخ از حضرت امیر علیه السلام است که در تہذیب و استنباط نیز روایت
مذکور موجود است روایت نسخ را که در اکثر کتب مورث قدح و صحاح شیعہ باشد و در
ایمقام باید دانست که اگر چه احترام العباد تعرض با غلط و نقطه صا رساله درین عماله کمتر نموده
لیکن در مقام طرفه خطائی از دو واقع شده باینکه اگر آنچه گفته است که دعوات نسخ از
جناب امیر علیه السلام که در فرائی محض باشد امینی نقل است در سکه صانع و دعوی
نوادر نسخ منوادر جناب امیر میکنند و این نقل خلاف واقع است زیرا که صانع و دعوی از
نسخ منوادر جناب امیر علیه السلام نمی ناید بلکه دعوات او در شهرت روایت تحریم منعه که
حضرت امیر علیه السلام از حضرت صلی الله علیه و سلم نموده اند که در حدیث قال و در آ
حضرت رضی تحریم منعه از حضرت صلی الله علیه و سلم الله البهرت دعوات او رسیده
الحس عبارت صانع را تغیر داده نسبت نسخ منعه لطرف حضرت امیر در عبارت خود از آن و در
ساده ارفع نسخ منعه که منطوق شیعہ در حق حضرت عمر است در قول و در طرف حضرت
علیه کروی است بعد از آنکه من و کک الطن و در قول قال قوله و شبهه که شیعہ در بیان
کرده اند و در حدیث باینکه اسناد این شبهه بوی شعبان است باینکه حدیث است که محرار می

زاری و غیره از جمله این نوشته اند که سایر اگر روایات نسخ مسوده در خبر رسیده پس بعضی عبارت
 در این باب محبت استیغاثی در وقوع است با یکدیگر امام را از این قول از طرف مجوزین منع نقل کرده و
 صاحب رساله لفظ طلاق عبارت امام سابقه نموده تا بعضی عبارت بر نقل روایان برود و توهم
 انشای آن لطیف نام صورت کبر و خیا به نقل عبارت مذکوره از تفسیر کبیر سابقه و در دل جواب بفرست
 که شسته طبعاً معنی پس خود خط و نقل نمودن و با سبب ما و آن نقل سقیم حاصل با بحال را بطرف صاحب
 تحفه نسبت نمودن از طریق افادات باشد و نیز در اینهمه غلط فهمی خود است الخ بلکه غلط فهمی علماء
 شاست مانند تخراری که امام شاست چنانچه سابقین از کلام او گذشت که اگر روایات انبی صلی الله
 علیه و آله و سلم نبی عن المسلم و عن الحکم الامامیه يوم حسره و اکثر روایات انه اباح السعه فی حجه الوداع
 الی اخر ما درین کلامه پس تحقیق این کذب و همچنین در حق تخراری خواهد بود و غیر سابقین که گذشت
 که عبدالحی گفته متعصبان بود و اسلام در عده حسرتی هم کرده اند و شد درین عده بعد از آن
 سیاح کوانیده شد و رفع کمالی آخر کلامه الی سنی و غیر مصدق کلام این اعلام و کذب عموم است
 تا مصدق است آنچه در سکه معرفت منبایان سب کذا عن علی کرم الله وجهه ان النبی یحیی عن المؤمن
 يوم حسره و عن اکل اللحم الامامیه چه عبارت این روایت صریح است و در نقلی طرف نبی از جمله
 آنکه عبارت حدیث صحیحین چنین است ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یحیی عن المؤمن یوم الحرام
 زمین حسره و سر که ایک فهمی و معنی داشته باشد مصدق که زمین حسرتی نبی از متعصب و اکل لحوم حمیر
 علیه سر و دست و الا در کلام تعصب لازم آید پس گفتن آنکه روایت زوده حسره را با ریح تحریم لحوم حمیر
 زوده تباریح شده و تحقیق مسیح کردن عبارت حدیث است چه احدی از علما و دانشمندان این
 کلام نخواهد فهمید که این قید محض کلام است که حرمانی است که صدق کمال الحارجل است و احسن
 آنچه بطرف امام را غلط نسبت نموده و اینست که گذشت و آنچه از راجح السوء شیخ عبدالحی نقل نموده

پس چرا این کلام را در دو کلام جدا نموده و در اصل است که چهار رساله نظر بر آن نقل کلام صاحب مدارج النبوه
نموده باینش اگر جدا نموده غلط همی را بطرف کسانی نسبت کرد و که تحریم نموده را در حصر و
تخلیل باز راه را و طاس گفته فایده ای حلت نموده آن شده اند و در حضرت امیر را بر این عذر
و دلیل این غلط همی ساخته چه طایفه است که اگر متوجه در او طاس طلال میشد و در حلت باقی می ماند و حضرت امیر
این عباس را که یک جل نام علی با اخرج مسلم و غیره چه صورت می نسبت و شیخ تحقیق عبدالله بن قیس
مدارج النبوه علی باطل غرض صاحب الرساله با صاحب آن در عوده حصر و باز تحریم موبدان آن تصریح کرد پس حداد
که کلام شیخ عبدالله بن قیس مصرعه صاحب نموده که رفع اماحت موبده است و مقید مدعا صاحب رساله
که او عای اماحت موبده است خواهد بود و اگر گفته شود که کلام شیخ عبدالله بن قیس در این مقید
صاحب رساله نیست لیکن تبار و وقوع مدافع و کلام او و کلام صاحب مقید صاحب رساله است بجهت آنکه
صاحب تحفه الکافیه نوع تحریم نموده در عوده حصر نماید و شیخ عبدالله بن قیس نسبت آن در عوده مدکور است
گوئیم این نوع هم مدفوع است بدو وجه اول آنکه عبارت شیخ عبدالله بن قیس صاحب رساله سازشمان غلط همی علماء
المذنبه در باب فصدین عوده حصر ماریج تحریم نموده را ذکر نموده و انما مخرج من میان آمده که مقصود
صاحب تحفه در بر کسانی است که عوده حصر را وقت تحریم و تکلیف او طاس را تا به تخلیل موبدان قرار میدهند
زیرا که ازین جمیع شان فساد و استدلال حضرت امیر که در باب تحریم نموده بر این عباس نموده
بود لازم می آید و چون شیخ عبدالله بن قیس ماریج تحریم اول آن را عوده حصر و تحریم دوم ایداع حکم
الاباحه فی الاوطاس قرار داده پس چرا متوجه باقی ماند در صورت استدلال حضرت امیر را بر عباس صحیح
شد نهایت الامر که بر قول شیخ عبدالله بن قیس صاحب اهل الحدیث تخلیل و تحریم نموده و بار واقع شد و دلیل
صاحب تحفه بواسطه آنکه یک بار دوم آنکه علی تحقیق در کلام صاحب تحفه و شیخ عبدالله بن قیس مدعی نیست
زیرا که کلام صاحب تحفه خود وقوع این شبهه نموده است حیث طلال لیکن عبارت موسوم است که ماریج

که تاریخ هر دو با هم را بعضی محقق نقل کرده اند که بنی عن محمد النسا و بوم حمر الخ و هرگاه اختلاف
 بعضی نظیر بهیست بدافع منبذ کشت و در آیتی که صاحب رساله از مشکوٰه شریف نقل کرده اند برای جواب
 اشغال همان روایت صحاح فخر نموده است که بعضی این و بهم را محقق نقل کرده اند صاحب رساله
 مختصای لطیف این جواب ظاهر لالت بر مطلوب فخر نموده بر حده و استه بر زبان آورده و این بود
 شاید جعل محقق او پس است حد اعلیٰ رسید که نسبت به برنگان خود انبات جعل و جعل می نماید چه
 فخر را بنی و عبدالحی و غیره از مشایخ علمای اعتراف نموده اند با آنکه غرض متراریج محرم شده بود و کما
 غیره پس الحمد لله که حق بر راستی جاری شده و جعل و جعل استیفاء خود اعتراف نموده و علماء و اسک
 الزام دادن حضرت امیر ابن عباس را بحلیل سواد مفروض ایشانست و در کتب شمعان اگر
 از این بیهیست بلکه منافص روایات خود ایشانست که از حضرت و یا با اجتناب اهل کرده
 اند پس سبحان را الزام این روایت دادن و شاید جعل و محقق و از دادن و در حقیقت شاید جعل
 و حافقت خود آوردن است کما لا یخفی اسیب فی صاحب صحف جلیل الرحمن و بیضا کام کسی و فرامید که
 بوقوع تحریف نموده در حد و تحلیل متران در او طاس قابل است بجهت آنکه این قول مستند و قویست
 و استدلال حضرت امیر ابن عباس شود و کما به منصوص عباریه دام طاس فادیه حیث قال پس هر که
 غرض خیر از تاریخ تحریف نموده که یاد عوی عطلی در استدلال حضرت مرتضیٰ میکنند و این عوی شاید
 جعل و محقق او پس است اسیب فی ما یبکلهم صاحب صحف که در رد قول کسی که از ان افعال در استدلال حضرت
 امیر لازم می آید که این استدلال در طریق نیست مرد می باشد گفته است بر صاحب صحف گفت شدن بعد
 از او حامی شیخ باشد و چون انقاد یافت شد که شیخ صاحب صحف بر فائیس بحلیل سه معده و اولی
 نیابردم احتلال در استدلال حضرت امیر ابن عباس است شیخ او بر کسانی که بعد بحلیل آن
 او طاس را بجهت مود آن قابل اند و از ان عطلی در استدلال حضرت امیر لازم نمی آید پس شیخ

صاحب تخته رطوف امام دار فقیح عبدالحی بخت ایما نشان غرور خیر را مارنج تحریر نموده قرار داده
راجع در تستین بنای فاسد بر فاسد باشد قور علاء و ایما را هم و لدن حضرت امیر ابن عباس (ع)
چون تحریر تخته رطوف الطایفه در نهج است بسیار حضرت امیر روایت نموده پس با وجود وجود
این امر شاید عادل اطلاق اختیار حق آن بعد از انصاف است و در کتب شیعیان اثری از این حدیث
کوثر چهار ساله درین قول صادق است زیرا که مراد از آنست که روایت تحریر تخته خیا که در صحاح
سنیان مروی است همچنان در صحاح شریفه که شیعی از اصول اربعه ایشان باشند بعد از آثار امام
است پس صاحب رساله در حق اثر این روایت دون نفی منها صادق باشد از قول جماعه از محدثین
چنین اعادیت بی مورد با که متاخر است با صاف اصناف خود از اخبار متفق علیها و از اخبار متفق
علی متواتره اما بهر حال در قطاری نیست و بسیار گاه دانش که است با موضوع ساختن از حد
آمد حاکم که غلط بوده است و نیست بلکه قطع و تحقیق است استی قور چون اشکال این اعادیت
در نهج است بسیار واقع است پس این اطلاق بطر موضوع دلی سرد بار بار با جواب دیگر از
کلام او در راستی است و حاکم شده اعاده خالی از عاده قال قول پس معلوم شد که تحریر تخته یکبار یاد
و بار الح معلوم نیست که این اعادیت بهاء تدبیر تحریر یکبار یاد و بار یکبار فرموده و کاش بیان میکرد
که بار اول در کدام وقت مجلس تحریر محل آمده و دفعه ثانیته کدام وقت و کدام جا حال آنکه در صحیح مسلم
که بیشتر نقل کرده و انرا اصح الکتاب است همین یکبار نوشته و چون دانسته که تفصیل این امر
یکدنب قول خود شش اید شد از غایت حیا و سرم طریقه اجمال را پیچوده سکوت و اعراض از
تفصیل آن کرده تیرد یکبار یاد و بار پرداخت استی قور بعد از تحریر تخته یکبار بر عدم تقدیر
دفع تحریر آن در غرور خیر است که با هم محاربا انصاف و طرد و تدبیر تحریر آن دو بار بر تقدیر
دفع آن در غرور مذکور است که با هم محاربا الشیخ عبدالحی بن غرور علی با سعادت من ظاهر است

از روایات تفصیل این اجمال آنکه اگر تحریم متعده و موقوفه غیر واقع نشده باشد علی با هو التحقیق عند بعض
 از محدثین من الحجاب الدیاری پس حاجت آن تا او طاس بخوار سالی که در این اسلام بود و متعده
 باشد و تحریم موقوفه آن در او طاس واقع شده باشد در صورت تحریم آن یکبار ثابت میشود و اگر
 تحریم آن در غیر هم واقع شده علی با هو بعض اهل الحدیث کالسج عبد الحی و بعضی من تقدم
 علیه و بدل علیه ظاهر بعض روایات پس چون بعد از خبر عواران مرد بست برین بعد از آنکه
 در او طاس که بعد خبر بست دارد و بر تحریم آن واقع شده باشد اینست حاصل کلام صاحب تحفه که از
 تحریم ظاهر است پس تفریع واضح را از کلام صاحب تحفه نفی کردن از آن تمایل به زیدین و باین که از
 خود استمرار صاحب تحفه نمودن نیز غلطی قابل تأمل است و کاش بیان میبود الخ احتیاج العباد لمطلب
 و صاحب تحفه را با اگر ظاهر بود بضرورت استقامت مسایحی و سایر بطریق ایضاح و انصاف بیان
 نموده حال آنکه را آنچه بران وارد نمودن منظور باشد عمل آید اما آنکه در صحیح مسلم الخ
 گویم صاحب تحفه نظیرین روایت و افعال آن بموافقت بعضی متنفذین نیست کما مر از حدیث
 عوده خبر اقطاب یح تحریم و حریم نسبت قرار داده و چون ارجح روایات تحریم آن و باین
 هم منطبق میشود و بعضی علما تصریح بآن نموده اند بعد از طریق نیز در بعد ذکر تحریم یکباره از آن
 نیز ذکر کرده حال خود چون در وقت عمر در بعضی از این فعل شیخ الخ سبحان الدیاری را
 که خدا و سوره افعال داشته بود از فعل شیخ نامیدن که از قول صحیح در حق سید السیدیت
 که در این عن اسلام باور سید و کاش برین سخن خود که اظهار حمت و تشبیه و روح
 آن نموده سادق میبود حال آنکه اظهار حمت امری دیگر است و استناد آن
 بطرف خود امر دیگر است اما بر آنکه خدا و سوره خدا را کرده باشند و روایات حرمت آن
 از حضرت امیر و دیگر هم غفر مروی باشد کما مر بعضی و سخی که ان فی القاعه الا سادرا فعل شیخ

[illegible]

مفادات و مصالح ظلمات و معاصد و حکمت و سطر نه تعبت است لیکن کلام و طریق وصول آن اجبار
 است و بیاد وقت روایت یک فرقه نزد اهل آن است و نزد غیر آن سطون میباشد بعد از هر فرقه
 روایات مرویه را و طریق خود مسلم میدارد و اخبار مردیه را و فرقه مخالف خود و مذهب و حج می انگارد
 و چنین جهت چهار ساله انفراد و انفرادی و تاسیه و تافعی نورانیه و سکه بایجاد و احقاق الحق
 و مصائب التواصب و غیر آن و دیگر علمائیه در مصائب خود و توفیق است یعنی احادیث و زوده و طرق
 المبتدئ محض تعصب شرع بدون فکر کدام فرقه فضل عن السله القطعیه تصریح کرده اند
 بلکه بی محابا هر کجا مالایم و در حق آن احادیث بر زبان آورده اند لیکن احترام العباد در حق احادیث
 ائمه اطهار که در طریق سیده مروی است بدون قیام کدام عهد باقرینه تویه به وضع آن اصول حدیثه بخاطر
 نمی گذارند پس تا به لفظ آن چه رسد بلکه از اعلی الراض العین می ننهد که مثل علمائیه عهدان
 احادیث توفیق آن با احادیث و زوده و طریق المبتدئ یا ترجیح یکی بر دیگری و امثال آن میباشد
 حالاکوشش می یوش را بر سماع معانی و توجیهات صحیح المعانی آن متوجه باید است و عباد و مفاد
 القواد و ارس بر باید انداخت و بعد بواز نه توجیهات احترام توجیهات علمای امامیه حال المبتدئ
 در میان انهد و باید دریافت اول حدیثی است که در کافی از عبد الله بن سلمان مروی است
 سمعت ابا جعفر نقول کان علی نقول لولا ما سمعنی به این الخطاب را بی الاسمی محض است که جواب
 امام محمد باقر جواب علیه السلام روایت فرموده که اگر پیش از من عمر منوره را حدیث
 زمانه می نمود که بحی ما فعلی و انجدیت را این اردر بهانه از این عباسی و سوطی را از حضرت
 نقل کرده که ما عرفت **انجدیت** عند التحقيق دلیل بر راست نه بر با بانش اگر لفظ سبق اصل
 نسبت بر مضمون را تقدم فی التسمیه است و بر همین اصل است آنچه در قرآن شریف وارد شده است
 سبحان و آنچه در محاوره قدیمه و جدیده شایع است فلان احرز قصبات سبق بعد از آن بطریق مجاز

در تقدم مطلق الملاقاة کرده شد و امام را غيب اصحابي در موقوفات قرآن ميروا به اصل السنين المصم
في الحسب نحو والى الله سبحانه و تعالی في غيره من التقدم انتهى مختصرا و بهمين معني اي معني تقدم مطلق
و در دست شمر حضرت امير عليه السلام سبكم الي الاسلام طر: صا المصالح التي علم و صا ما كان
ينبغي ان ينفذ و لينفذ و الفرس في الحديث على و انما انما سبعا المالك بسبق الحسن الحسن بالاسماع
الوجي و روي عن ابي جعفر و هو سباق ما يات جابر فنبهات بسبق النبي مختصرا و طر است كبر
و حديث كبر معني تقدم و غير سرست و معني هم مثل معني اول اكد تقدم في السبق معني سرست
سابق ملاقاة و در صده واحد است تحت خط كلف و ذلك لانهم تركوا تقدم با جده و صورت اختلاف
الملاقاة و معني دار و مثلا اكد كسي كبر و كذا سبقي زيد بخط القرآن و المصنف اليه الا قبل مجلس طر
نعت عوب بهمين فوايد فهمه كذا كذا و حفظ قرآن بر من سبقك بمكففت بلكين سبورا و حفظ
آن بغير و اتم الساعات يمسك و بسوي او كذا اندكي نه ايضا كذا كذا قرآن را با و نمكففت انما سبكا
بسوي او كذا اندكي و چون اين مقدمه ممد شد كذا كذا بر من فباس حاصل معني حديث لولا سبقي
ابن الخطاب الح انك كذا كذا فعل از من ابن الخطاب به بيان حرمت تنويع ساعت ان بغير و
در سن يادي آن ميشد و بنا بر ظهور اين معني چهار سال هم ما جاز در زمره حديث مرويه كذا كذا كذا
از من عمر تنويع اهرام ميكرد و الح و معني ما ربي الاستعي اكد زما ميكرد يعني تنويعي نموده كذا اندكي بجهت
اكد و در صورت عدم سبق تنويع حرمت آن از اين الخطاب اجمال بود و روايات من مبراهه
جاري ميشد و الحال بعضي مردم توهم انرا بخاطر كذا كذا روايات من هم از ان جمع كذا كذا و اطلاق
زنا بر تنويع بعد از حرمت آن ملحوظ لولا ما سبقي استيعاد زنا و خصوصا و صورتيك و راثر
حضرت امام جعفر صادق عليه السلام على ما نقل عنه الهه في در حق تنويع دارد و ما بشد في انما سبكا
سالي اكد عن المصنف في شارح صحيح البخاري في سبكا مرويست ان قال رحم الله عمر لولا انه

عمر لولا انه نفي عن التصار الزنا جارا كما اني مصنف الي شيهه وكرهه زعمهم كفته شود که در بعضی
روایات وارد است لولا هی ابن الخطاب غنما مارلی الا شقی پس عاصم باشد گویم و شقی انکه خط
امیر المومنین لفظ لولا ما سمعی به ابن الخطاب الخ ارشاد کرده بودند و چون است بالحق و در وقت
ناظرین کلمه بخار آن کلام بر رسیده و جاد شده از آن گمان برده مطابق فهم خود و لفظ لولا ما سمعی به
بمعنی لولا هی عمر دانسته لفظ لولا بمعنی عمر کما لفظ لولا بمعنی الخ نهاده پس کما لفظ لولا بمعنی عمر کما
لولا یا شقی منی برده هم را وی است و قابل شدن بوجه رواه در بعضی روایات بطوریکه در اصل حد
کمال افعال رود و حکم آن متغیر گردد و در کتب صحاح شیعیه آیه و در روایات ایشان شایع
نقل بعضی از شواهد آن در او اخر جابجاءیده ما سمع نقل عن الشافعی شرح الکافی الکلمی کشفه
بعضی دیگر نیست که شرح الطایفه در او اخر باب عمده انشاء در شرح مسئله عمده المونی
غنیار و جهاد و غایب در نه و علی انه یخیر ان یکون الراوی و هم سمع حکم المطلق
فطن انه حکم المونی غنیار و جهاد منی و نیز در باب سیرات المذنبه میفرماید فاما ما رواه محمد
بن الحسن الصفار عن الحسن بن موسی الخباب عن عمار بن کلوب عن اشعث بن عمار عن
جعفر عن اسبه ان علما علیه السلام کان یقول ولد الزنا و ابن الملاعه شره امره و احواله لانه
و غنیها فانوه فی بده الروایه انه یخیر ان یکون سمع الا و به الحکم فی ولد المذنبه غنه فطن
انه حکم ولد الزنا حکمه و داده علی طبعه دون السماع انتهی و حکم توهم را وی باعتبار تاویل
فاسد در آن کتاب بسیار است من شاء الاطلاع علیه فلیرجع الیه پس اگر بعضی از مستفتیان
بر نسق شیخ الطایفه و دیگر علمای شیعه افعال و هم رواه را در بعضی روایات راه دهند ایجاد
نداشته باشد و چون شیخ الطایفه در بعضی احادیث محض برای اعمال طایفین در اخبار
منصافه توجهیات و در درامیفر اید و قیود غیر ظاهره می افراید پس اگر بعضی از المستفتیان

نیز شایع بنا بر طبق در میان دو کلام حضرت اسیر در امر منته که ششیده و سی بر روایت آن متفق اند
 اکثر آن بوقوع و هم از بعضی روایه تا خبر نقد بر من بعد آن از خاطر علما ششیده اصل مورد و عا
 نشان ششیده حالاتی بر احوال شیخ الطائفة فوجیه غیر طاهر را محض بنا بر رفع مایع از احادیث
 و کرده شود که شیخ مدو در تهنید حدیث باب عبد الله بن مسعود با مدخل قبل پس فی ششیده الاخبار
 ان المراد بالامام انه كوراثه من ان هذه الائمة مثل هذه الامه سواء سواء لم يحصوا قبل الامام حصصا
 الاخبار والادب ايضا لما لم يمسحوا الحارثي باذوالعلاء و اگر انکس کنیم که مفاد خبر لولایی عمر الخ و جابریست
 که ثم چون بعد از حدیث تحریر نموده از حضرت اسیر در کتب ششیده و در طریق المنت بدو جابریست که لولایی
 رسیده و جابریست که تصریح نموده و جابری و زجاج و نسوج حدیث بسکویه و قد صح الحدیث
 عن علي بن ابي طالب عليه السلام في هذا الباب من غير وجه و بوجه الكوفون من طرق و سواء
 من ان سكره اكثر من ان يحصره مني كس حركه مصداقها و جابری باشد اتفاق ششیده منی حدیث
 مفاد حدیث آن اخبار را داشته باشد و دوم روایت از ابو جریم است عن ابي عبد الله
 قال المتعذر انما القرآن و حدیث بهاسنه من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم انهم في جابری
 بدو و بدست اول انکه چون بخندیش از حضرت امام تمام حقه صادق علیه السلام مرود
 است و انجباب امامت تاب در عهد متعلبه عباسیه بود و در آن طایفه بنا بر سواد
 نفس لی و لطن قول ابن عباس کما زمره در راحت ان طوبی عام داشتند حتی
 مامون در حق حضرت عمر رضی الله عنه بحیث همی ایشان از منته کلمه کمال بی او
 بر زبان زبان رسان خود جاری کرده و حث که فاضلی نور الله سب سب
 در احقاق الحی و در مواضع عده فعل آن نموده و سی بدو ان المامون عمر
 عمر بن الخطاب المجل عند الروایة فی عهد عن جبل المتوکل جابریست که حضرت امام حقه

احوال انوار و علم حقیقی بنی و نالی جمع الحاف بنی و مدح و ذکر اخبار الامام و جابری

جعفر صادق بلکه اند و دیگر که در عهد این بزرگوار و در میانان لغوی سطره و دماحت مودل
 نقبه زبان جاری نموده باشند و چون این کوک و در صورت حکم حرکت خود ملک بود
 پس در مقام اعمال نقبه با اتفاق و تفقید جاری است و در حدیث حضرت امام جعفر صادق که بحث
 در آن مبرور و گزیند و آن در میان است که از این بطاعت فراتر است این عبارت که می خوانیم
 الله به دیگر اما رسوب بطرف او فرستاده و در میان ما ختم شده و بسیار به آغا غریبه که
 صاحب رسال و الی ما جدش و بعضی اهل سیر میفرمایند در جواب سید طهارت حرر سکونده ای که
 اگر طهای بنی اسد و بنی عباس در غرض از خمر بسیار بویع بودند و بعضی علمای عامه معاخذ
 حکم طهارت آن کرده بودند و اگر شعبان با طهای امور و عباسیه امر و از زمان بنام سرت
 بنویسند از این بخت نشان می رسیده و در هنگام حضور میجانی نهاد و اوقات صلوة جماعت
 ضرورتی ندارد و آن واقع شده که در هنگام ضرورت در وقت مبتلاست بحضورین مجلس
 نماز و آن لباس باکی ندارد و هیچ محضر الله را حاضر پس برگاه نقبه و طهارت خمر محض طایفه است
 امیر و عباسیه شرب شراب با وجود که اعتقادشان طهارت حرر مکتب کتاب تاریخ طاهر
 نیست و حاضر باشد پس در صورت اعتقاد عباسیه بخوار شده اگر امالی که در اوقات عباسیه
 بودند بطور نقبه خوانان راسته کرده باشند که ام تمام استیجاب است و بعد و مع اجاب الی که
 حدیث نبوت غده در کتب النساء نیست و نه در سینه برآورده آن قایم پس عاریست که در آن
 باشد و نزول قرآن در آن اشاره باشد بطرف کریمه من مع المزمه الی الحج الیه و حرمان
 آن خود طاهر است پس با وجود قیام این احوال دست لال مبارک بر جوارحه النساء که
 معجوزت غیبه حال محال است سیوم خیر می است که حدیثی است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
 انه قال ليس منكم من لم يسمع مني في حق من سمع مني ثم سجد و جواب دیگر

جاری است و سوره جواب ثانی اگر از پنج بیت انصابت شود منسبط میشود و اصل آن سوره
و امام احمد بن حنبل و نیز امام مالک بر قولی در بعضی اصحاب شافعی ثابت است چنانکه علامه علی
کشف الخفا در دست الامامة فی بیان التمسع افضل من القرآن و الافراد انتهى و صاحب حرمة الطاهر
للمالك قولان فی الاصلية احدهما الاول و التمسع ثم القرآن و الثاني التمسع فصلا و شافعی قولان
اصحها الاول و التمسع ثم القرآن و از جهة ثانی است دلیل و اخبار جماعه من اصحاب التمسع ثم الاول
و بر قول احمد انتهى مجموع من الاختصار پس حمل آن بر آنکه انصابت آن نزد شیعه و اکثر مجتهدین
و نیست اتفاق است اولی باشد سوره که گویم محتملست که مراد از آنجا که عاالی امر الخلافة الطاهر
باشد در حق کسی که مرغوم شیعیه است و مراد استحقاقا عاالیها که شخصی گویند است و از بعضی
نوعی در مقام ارجح است نسبت با حد معنی شریقی آن مطابق تصریح قاضی بوزیر و سهروردی
الحی چنانکه در سبیل نسب میفرماید و اگر در آن الحقیقه الشرعیه ادوات علی الحقیقه
الامر به بغیر الحکم فی الشرع للحقیقه الشرعیه دون اللغو و مردود بان الاصل عدم النقل انتهى و مراد
لعل ایسی و غیره اگر مقامات فضلا امامیه هم در او مل روایات و لوحه عبارات نیاز ضرورت
توفیق بین الروایات و اشمال آن ترک معالی سرعده و عوفیه الفاظ و اراده تعالی بگوید میفرماید
و که شواهد لا یجفی علی الطلبة فضلا عن الفضلاء پس اگر در مقام سیرت تطبیق در میان روایات
حرمت کحه که از امامه اظهار در کتب شود و منعی مردوی و در حدیث که موثوم و آن در کتب شیعیه
مشوول است لفظ متوجه بر معنی لغوی آن حمل نموده اند و سبعا دمی در آن بسیار پس با وجود
این احتمال و احتمالات او بر آن که سابقا با علم آمده است که مال صحاب که بآن بر جواز شود
محتمل الحال باشد چهارم روایاتی است که صالح بن عبده بواسطه بدخود از احمد بن محمد بن ابراهیم
نموده قال قلت له التمسع جواب قال انک ان اردت ذلك انما هو عمل خلاف ما علی من انکرا

تقدیر و جبر پس مناسب بحال بود که گفتند تا بی واری سوالات غیر محدود و نامتناهی را بی واری
تقدیر و جبر آن وقت مفسدات فضائی و حکم بحال آن خلاف نفس الامر بود و بعد از حضرت امام
که مالک خراسانی حکایت از جناب سنان بن عبد الله علیه السلام بود و در سلوک طایفه سلوک حکیم بود
آن ششم عربی است که بکبرین محدوده که از جناب صادق علیه السلام ایراد است نموده که آن حضرت
فرمودند ای مالک! فلعل ان نبوت و قد نصبت علیه من خلل رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
لم یأمنوا فقلت ان یسبح رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال نعم و رآه الایة و اد امر النبی الی بعض
حدیثنا الی قوله سنا و انکار او ازین حدیث مستفاد میشود که جناب آنحضرت باری متوفی بودند
و بعضی از ارجح خود اظهار کرده و منع از افشای این را فرموده و لیکن او افشای را کرد و موجود غنا
الحقی گردید و بنا بر روایت دیگر چنین است که سان بن عبد الله آنست که رسول خدا آنرا فرمود و بار
تقطیع که کمی بود و امام ابراهیم رازی از روایات عالیه در خلوت بود و جمعه گاه شد آنحضرت
گفت که این را را با عالیه افشای کن و ما را به راه برو و هر احم که دانید و جمعه سخن آنحضرت را
شنیده با عالیه آن حکایت در میان آورد و دیگر یک سید بود و افشای آن سر فرمود و پس از آن
در حدیث نیز جواب اول حدیث دوم تمسبی و دوم آنکه آن حدیث شاید چه در تفاسیر متواتره شده است
در تفسیر کریمه و از امر النبی الایة و از منتهی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم منقول نیست بلکه در آن
روایت بحریم ماریه مطلقه که صحاح رساله از ابن ابی عمیر روایت و دیگر کرده نوشته است که ذکر است احادیث
شاده را با جمیع الطایفه در حدیث معرض اعتقاد و ساقط میکنند و لا یرتاب فی من سمع و لکن
الکتاب فی غیر صحاح زعمه اثنا عشریه در مواضع حدیده آن کتاب بوجای صحیح اثنا عشریه
احادیث شاده را از باب معارضه احادیث معتبره ساقط الا اعتبار فرایند و چنانکه در مسند طایفه
بودی که بعد از سه بار افشای آن قصیب بر می آید میفرماید حدیث عیسی بن ابان بر بعد از حضرت

صحت نقل شد است سوارض احادیث متخبره نمیتواند شد ای این نظام شجاعت که علمای امام
 احادیث شاذه را بحواله الجنت از درجه اعتبار ساقط کنند و بعضی استدلال نشینان را
 و عجب ترا که چهار سال بجهت لایم اصطلاح بعضی احادیث الجنت که در بیان تاریخ مجرم
 مختلف الطرر واقع است طعن کرده از درجه اعتبار ساقط نمائید و خود محدث ظاهر است و در
 مخالفت و آیات مشهوره است استدلال بر حواله شریعه می نماید در نظام ما بدو است که چهار سال
 در تحريم روايت دارد قطعه که روايت مشهوره در شان نزول کرده و او را بر انبي الایه است حضرت
 و تبدیل نگار برده و بعد از حق القضا و باره از روايت مذکوره از تفاسیر بعضی شریعه ذکر میکند ما سقم
 نقل او واضح شود پس باید دانست که کما خلاصه المنهج در شان نزول کرده مرئوسه و منسوب
 که سبب قول آن بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم روزی را فرستاده که در میان
 روایات اتفاقا که در نوبت حفصه بود با سحر گفت یا زحل الله اجازت فرماید یا بدین
 بدو در حضرت و حضرت فرمود بعد از آنکه بر رفت باید قطعه را که مادر را می نمود و متعوض با دشت
 اسکندریه او را حفصه ز حضرت فرستاده بود و بخانه حفصه طلسمه و در آنجا بجهت خود رفت
 ساخت و بعد تکمیل نقل این روايت گفته و عباسی با بنیاد خود از عبد الله بن عطاء یکی و عبد الله
 از ابو جعفر صلوات الله علیه نقل کرده که چون سحر صلی الله علیه و آله وسلم باریه را بر خود حرام کرد
 و در اخفای آن حفصه را ماکب فرمود و حفصه را گفت مرا سحری دیگر است یا تو باید
 که آنرا با سحر کس کوی و در کتمان آن بگو ششی و بعد از آن سخنانی و آن نیست که بعد از آن
 ابو بکر به رسول مالک است شوند و یادش ای کشنده الی آخر الروایه و بعد از آن در تفسیر جلد عرف
 بعضه می نویسد که شناسا کرد ایند عمر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بعضه برخی از آن حدیث که حفصه
 از اشیای بعضی از آن که تحريم باریه است و اعراض عن عرض کرد رسول صلی الله علیه و آله وسلم عن بعضی

حکومت محمد بن واثق ای آن کرد انهی و بعد ملاحظه قدری که این روایت فرموده شده حال خبر و
انتقاد در نقل اگر چه بسیار سهل آید و معلوم میشود که این منقسم آنچه عبد الله بن عثمان از حضرت
صادق روایت نموده قال ان الله تبارک و تعالی حرم علی شیعتنا المسکر من کل شراب
و بعد از هم من ذلک المسکر انهی و در پنجده شنبه جواب اول حدیث دوم چهاردهم و پنجم که عدم مسکرات
ظاهر در میان مومنین که مشرب است و عرض نموده که سکر باشد و بر به علقه بر دهم را وی سب
ششم را وی حسن بن صالح قال ان بعض اصحابنا قال لابی عبد الله علیه السلام یطعن من المسکر
فقد خلقت ان لا ارجع مشربا فقال ابو عبد الله علیه السلام انک اذا لم تطعم الذی فقد عصیته انی و بعد
نیز بر همان جواب اول موصول و دوم اگر چه از تنوع و فضائل این سیمکه مرعوم ششم و در صحاب
ایضا شایع میشود انکار بعضی اصحاب از این تحت مستبعد میشود و در مکررین امام علیه السلام
انکار آن بعضی را با آنکه در صورت مجازیه و مقام شخصی روان بود و قرینه علیه است بر عدم حوا
شود و از این کلام در مقام توبه و معجزه گویم علیه السلام انک اذا لم تطعم الذی فقد عصیته دلالت بر خلعت
و حرمت نموده دارد و این کلام بر سر دو حدیث صادق و چهار شش آنکه هرگاه طاعت خدا کمی عا
باشی و طایر حضرت امام المور لوریه اخراج این عبارت و ات اعتبار من فرموده
ششم را وی عن ابی بصیر قال سالت ابا جعفر علیه السلام عن النبی فقال نزلت فی القرآن فما
یهین قالون اجوز من فریقه و لا جناح علیکم فیما را صمم من لود العاصه انهی
جواب پنجم در جواب حدیث چهارم مستفاد قال و هم ایچه مرویست از این ابی بصیر علیه السلام
عن ابی عبد الله علیه السلام قال انما نزلت فما سمعتم یهین الی اهل مسمی قالون اجوز من
فریقه او پیشیده نماید که این روایت موید است بر دلایات سنن و اخبار که شست است و از
درین حدیث جواب اول حدیث دوم ضربه و استدلال بر دلایه بر جوارحه چنانکه طرف این

این عباس موسی بن خنیزه بر آن موجود و در مقام باید دانست که در حدیث نهم و دهم اضطراب
 ظاهر است چه در حدیث نهم غرض از آنست که اینها منتهی به این خاتون جوهر من آید ملازمت الی
 اصل سعی در کورست و در حدیث دهم نیز یاد است که در آنکه در کتاب رساله بر کتاب است
 بحیث و قبح اضطراب در احادیث بحکم طعن میکند و خود بر جوان این حدیث منقطع است
 نماید باری دهم ماری از قتل ابی عبد الله علیه السلام لم یصل فی الزمانه من الشهود و فی
 اتصل شاهدین قال ان تبارک الله انی اهل کلمه الله و علم انهاب سید علیکم فعل الله الشهود
 احصا طاکم لولا ذلك لی علیکم و علیما یجمع ارجو علی شهاده او و ان امی فی حدیث هم
 حارب اول حدیث و یوم نافذ فی حدیث و وارد هم روان المؤمن لایکل فی مسجدهم
 و در حدیث با آنکه بلا شد و در انساب الی کتاب یضیقه بر بعضی که کورست نصیح معنی
 نیست پس جابر است که مراد از ان مسح الحج باشد بلکه نسبت کمال ایمان بطرف حج مسح اولی است
 و نسبت ان بطرف متعه النساء چه مسح عداوت خاصه است بر کمال و ایمان و صرف اموال
 و اضمحلال نفی در عبادت مولی بکلاف متعه النساء ظاهر از غرضی از ان است و استناد
 جانی حرر و کبر نبی است حدیث نهم و دهم ماری عن جابر بن عبد الله الصغار ان رسول الله
 علیه السلام خطب الناس فقال ایها الناس ان الله یحکم فیکم اهل کلمه الفروج علی ملت معان
 فخرج مروت و هو النساء و فخرج غیر مروت و هو المتعه و ملک یا کلمه امی اقول ان حدیث از
 بر جواد متعه است در عهد حضرت فی الجملة و در ان کلامی نیست کلام در آنجا ایا است و ان حدیث
 ثابت میشود ان حدیث چهار دهم ماری عن علی بن الحسن بن رباط عن جریر عن عبد الله بن
 من ابی عبد الله قال سمعت ابا خنیفه یسأل ابا عبد الله عن المتعه فقال عن ای السعین یسأل قال
 سالتک عن تخرج ماری عن متعه النساء و حق می فقال سبحان الله ما لک و کتاب الله عزوجل فما

استخبر بهن جاثون اجور بن فريده فقال ابو خنيفة والله لكانا به لم نؤرا واما فط استخبر قول در حديث
 جواب اول حديث دوم تايم و اگر چه از اين حديث نواید و بکسر شبط ميشود و ليکن ليحاو ارا و احصا
 و در سر معصود و در آن تعرض اين حديثه قال حديث بانروم عن عمر بن اوسه عن اده قال
 عبد الله بن عمر السبي ابي جعفر عليه السلام فقال له العول في متعه الفاء فقال اهلها الله في كسبه
 و علي سانه و ابي فني علان الي يوم النعمه فقال ما ابا جعفر مسلک بقول به او قد حرهما عمر و هي
 عنها فقال و ان كان فعل فقال الي عیدک يا لبه من ذلك ان كل ساجده عمر فقال له فانت
 علي قول صاحبك و اما علي قول رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و ان الباطل ما قال صاحبك
 انتهى جواب اين حديث زير جواب حديث چهارم منبط و بگوئيم جايز است که حضرت امام محمد
 عليه السلام چون مي دانستند که سائل را علم است يا نيکه بگوئيم متعه از حضرت عمر عمل آمده نه از جانب سائل
 ما ب خدا که خود سائل بان تصريح کرده حيث قال حرهما عمر اخ اهد حضرت امام عليه السلام
 بطريق الزام او فرموده اند که بر تو لازم مي آيد که متعه علان باشد الي يوم النعمه زير که نروم و هي
 اهل اسلام عمر را منصب تحريم يعني که باسج الاجت باشد حاصل نموده و ابي و در حديث و حضرت
 که فانت علي قول صاحبك و اما علي قول رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لا نرم اده پس
 الزامي که بتوده ايم ان قول رسول الله باقراف لو باشد و اما که بر الزام اجازان حکم نروم
 بر قول رسول الله ما سيم پس ما ما صبا لک کنيم هر بيکه قول حق است که رسول
 خدا فرموده باشد و بر نيکه باطل است چيزي که صاحب تو بر خلاف آن گفته
 باشد و چون در واقع تحريم آن از حضرت عمر است بلکه از رسول خدا است
 پس اينهمه در حضرت امام محمد باقر الزام بر مردم سائل باشد نه بر
 حرمت متعه و بر تقدیر تسليم دلالت روايت بر روايت گوئيم اين روايت معارضه است

في الحديث ان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال لا نرم اده
 و اما علي قول صاحبك و اما علي قول رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لا نرم اده

ما مضی است بر و ایان بحکم آن که از حضرت امیر المومنین علی مرتضی و حضرت امام خود صادق
و غیر جمیع اعیان اهل البیت مرفوعی است که سابق بعضی منها و سالی بعضی منها منسوب
حدیث شریف دهم علی زعمه قال سال ابو سعید الخدری عن محمد بن النعمان صاحب الشاف
فقال ان ابانا جعفر ما قول فی هذه النسابة الی آخر الروایة و این حدیث ابن النعمان بحکم
مع ترجمه آن در ما سبق ذکر شد لیکن بعضی اعدا ذکر عثمان که آن ذکره
هو الملک مکرر تصحیح از حوف مکرر زینب شیده ذکر این حدیث مره ثانیه صادر است
مردم انبوی مختصرا این را صاحب رساله در او غیر فایده یارنده مضمون حکایتیه شریفه
مؤوده ذکر کرده است و نشر این حکایت در همان مقام مرفوعه چون این
روایت حکایت صورت مناظره در میان دو عالم است با دل ساجد انبیا
و ذکر آن درین فایده که منقول در آن ذکر احادیث مرفوعه بطرف ایست که صریح بر وجه
انفاده غیر مناسب مقام و احتمال رفع این مناظره لطرف ایست طهارت مقام تاسی اولی
و سلام بالجملة مقام حریت است که در طریق شیعه احادیث بسیار از انبی مجتار دال بر ابحاث
تسمیه و فضیلت آن از نکاح داعی بوجود مثل آنکه صاحب تفسیر شیخ الصادقین از رساله ششم
ابن عبید العالی نقل کرده قال انبی صلی الله علیه و آله و سلم من سمع مره درجته که درجه سیز
و من سمع مرتین درجته که درجه الحس و من سمع ثلاث مرات درجته که درجه علی مرتضی منیع
اربع مرات درجته که درجه و مثل آنکه مفسر ذکر گفته و نیز روایت است از حضرت سمر
صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود من خرج من الدنیا لم یسمع جاد لوم الحمد و هو اخر من یغنی
هر که از دنیا بیرون رود و نماند کند در قیامت بد منظور بدست باشد کسی که بینی
او بریده باشد انبوی کلامه بلفظ بس خداوند که صاحب رساله نظر کرده ایم صحت است

این احادیث مرفوعه الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم را که در طریق شیعه موجود است
کرده روایت این نهان در کتب معتبره از آن تعبیر کتابت تشریف کرده است باز سکر
ذکر نموده و چون حال احادیث را در کتب معتبره است معلوم شد حال آنکه یکی از احادیث حضرت
آن سکر از حضرت رسول مختار و جناب امیر را را در دیگر از اقطار و محاکم که در کتب معتبره
نادر کتب است واقع است بطریق مؤید باشد شنید پس اول آن حدیثی است از عالم شیعه
که شیخ ابو جعفر طوسی در تفسیر استنباط از حضرت زهرا علیها السلام نقل است امام
مالک و بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و عبد الرزاق و غیره هم بخاری و ابن ماجه
و انسابی از حسن و عبد الله بن سیران محمد بن الحنفیه و غیره بطریق معتبره در صحاح خود از
حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی روایت کرده اند حرم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
یوم حسرتی لم یزل علیه و ککاح المنه و دم حدیثی است که اخراج کرده است از اربعی از حضرت
امیر علیه السلام قال نبی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن النبی و ابی امانه کان من لم یحد
فلما نزل الککاح و الطلاق و النکاح و المیراث من الروح و المیزان نسیتم حدیثی که ککاح
از حضرت امیر علیه السلام روایت کرده اند قال ابن عباس اگر علی با این رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم نبی من النبی و صحیح مسلم و دیگر صحاح است نیز حدیثی موجود است
چهارم حدیثی است که مسلم و صحیح خود از زمری از حسن و عبد الله بن سیران محمد بن الحنفیه
کرده عن علی رضی الله عنه از سمع ابن عباس یمن فی سوره النسا فقلل من اهل البیت
عباس فان رسول الله علیه و آله و سلم یمنی عن ابیهم خیر و عن طوم الحمران سیه یمن حدیثی
است که بخاری از از حسن و عبد الله بن سیران محمد بن الحنفیه از پدر خود روایت کرده اند
ان علیا قال لابن عباس اما علمت ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یمنی عن طوم

عن لؤم الحمز الالمیه و عن المتعه ششم حدیثی است که صاحبیه بحقه از او باب مطاعن نقل کرده
از عبد الله و حسن مذکورین عن بیها عن امیر المومنین علیه السلام انه قال امری رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم ان المادی تجرم المتعه بقیع حدیثی که روایت کرده است از ابن ابی سیده از عبد
و حسن مذکورین عن بیها ان علیا قال لان عباس اما علمت ان رسول الله صلی الله علیه و آله
و عن لؤم الحمز الالمیه ششم حدیثی است که ابو عیسی شریف در صحیح خود اخراج کرده است
که در حدیث چهارم از مسلم مذکور است که عن ثوبان بن ابی طالب رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و آله
و سلم نهی عن موه النسا و عن لؤم الحمز الالمیه من حصر و نه اخراج ان حدیث در موده و فی الباق
عن سیده الجهمی و ابی سوره حدیث علی حدیث حسن صحیح العمل علی ما تقدم من العلم من اصحاب
ابنی صلی الله علیه و آله و سلم غیر هم و انما روای عن ابن عباس رضی الله عنه فی المسموع
رجع عن قوله حبث اخبر عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انه نهی ما را و انقل و اما هم بخار در صحیح
خود موده قال ابو عبد الله و منه علی رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انه منوخ
ارست بانه از احادیثی که در طریق سنی و شیعیه از حضرت امیر علیه السلام بطریق صحیح
مروست و نظر بر جمیع طرق این احادیث ما برست را در نوادر و شهرت روایات
فشیخ ان که بواسطه حضرت امیر علیه السلام از جناب رسالت مروست سکی و سیده باقی نمی ماند
نهم حدیثی است که از ابی سعید از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده اند بسند علی بن
فقال سی الزامه که انی السائل شرح صحیح البخاری و هم حدیثی که مقدار در کسر العرفان
از طریق التمسک ذکر کرده و قد نقل عنه صاحب نفسه المسج الصادقین و به عماره روایت دیگر
مروست از عمر بن الخطاب که رسول خدا امر اذن داد و در موهست و در بعد از ان
حرام کرده اند نهی و بعد از ان حکم العرفان موده که در قول عمر حجت نیست بجهت

رجوع این قول صحابی و این معارض است بمل این عباس بن مسعود و غیرها است
چون صاحب که عرفان که یک این روایت نموده بلکه از انسیم نموده قول حضرت
عمر فرموده قول این عباس بن مسعود را معارض آن گفته و چون از منطلق صریح
الفاظ حدیث ظاهر است که آن روایت قول حضرت عمر است بلکه حدیث مرفوع است
بن قول این عباس بن مسعود و نیز باطل حدیث معارضه آن خواهد داشت پس پسیم شیخ
متذکر حدیث مذکور حدیث احتجاج بر شیعه خواهد داشت چنانکه صاحب رساله بزم
خود تسلیم بنی فلک است نسبت بعضی روایات احتجاج باین بر اینست و درست میکند
نقل روایت آن عمر سعد العبد و قال یا ایها الناس لیث کن علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم و انما انبی الله که کمان اعتراف ساری معاصد و غیره باین در فایده ثالثه احتجاج
بر اینست قائم کرده بلکه در فایده ثانی عشر این کمان اعتراف در علم حدیث آن روایت
مهم بوده باشد و هم خبری است که خراج کرده آن را بهی از ابو در قال انما قلت لا صحاب
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منه النساء ثلثة امام خمینی عنهما رسول الله صلی الله علیه و آله
و آله و هم حدیثی که جاری و این الی سبیه آن را از اباس بن سلیم عن ابیه اخراج کرده اند
ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم رخص فی منه النساء علیها و طاس ثلثة امام خمینی عنه
سیر و هم حدیثی که امام را از او تفسیر کسر زبط واحد نقل کرده روی غمبه صلی الله علیه و آله
و سلم قال منه النساء چهاردهم حدیثی که اخراج کرده است آن را صاحب عالم
التفریل باستانا خود را بهی بن سبیه حتی ان اباه عذنه انه کان مع رسول الله
صلی الله علیه و سلم فقال یا ایها الناس الی کنت اذنت لکم فی الاستماع من النساء
وان الله قد حرم ذلک الی لوم الغممه من کان غممه من شیء محمل سبیه و لا ما عذو

و لا تأخذوا مما اسمر من شيا بائنه و هم حديثي اخرج كروه ان را بن ابي شيبه عن الربيع بن
 سمره عن ابيه قال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم قايما بين الركن والباب
 و هو يقول ايها الناس ابي كنت اوتيتكم في هذا سماع الاوان الله عز وجل الي يوم القيمة
 فمن كان عنده شيء فليحل سله و لا تأخذوا مما اسمر من شيا بائنه و هم حديثي كراه
 مسلم ثم اورد صحيح خود را سمره حديثي اخرج كروه و هم حديثي را بن ابي شيبه و اسقاط
 و روي حديث كرم از فائدة ثالثة ذكر كروه و ان حديث انست حديثا من سعيد
 قال حديث عن الربيع بن سمره الحديث عن ابيه سمره انه قال ان را بن ابي شيبه
 رسول الله صلى الله عليه وسلم بالمتعة فانطلقت انا و رجل الى امراء من بني عامر
 كانوا يكره عطاء فوضنا عليها انفسنا فقلت ما تقضي فقلت ردوا و قال صاحب ردا
 و كان ردوا صاحب احو و من ردوا بي و كنت اشد شبه فاذ الطشت الى عجبها ثم قالت
 انت و ردوا بك كقضي فقلت معها ثم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من كان
 عنده شيء من برة النساء التي يتبع بها فليحل سلهما و انجدت و روي صحيح مسلم به
 طريق مرويت و اگر چه احاديث نسخ جوار متعه که از جناب رسالت مآب بواسطه صحابه
 کبار و اهل بیت اطهار بر روایات صحیح مردی و انما روایات صحیحات که در جناب و ر
 طریق المینست بعنوان صحت منقول است و اگر چه حدیثی دارد لیکن در این مقام
 خوفا عن لزوم الاطالة في المبحر و مشايخه صاحب الرساله بر همین قدر اکتفا رفت
 حکم فائدة حادی عشره و ذکر روایات المینست که دلالت دارد بر یک جمع متع را باطله
 مالی و ثالث خلافا لله و رسول حرام ساختن مثل سونسا و سبی و قول حال سونسا و
 در موارد سائر تفصیل سرجه تا سر بر منصفه ظهور علوه کرده عالا حال منته الحج معروض

بیان می یابد و بدلول کریمه من بساطی الرسول من بعد ما بین له الهی فی مریع قد
سبیل التوسل بود مالوتی و بصل جسم و سائرت بصیرت عمل نموده سختی عذاب و کمال
حضرت قهار و الجلال کرده اند و انهی سبحان الله شیخ مبرق ابن مالوتی قوی و
و جعفری و ابن عقیل از علمای شیعه که حکم طهارت خمر کرده اند علی ایضا است آن کریمه
از انحراف و انصاف علامه حسن بن علی الشیطان الایمانی و شیخ ابو جعفر طوسی
کریمه مذکور و بطریق مستنده استدلال بر نجاست آن قایل کرده و نیز جمیع علمای امامیه
حکم طهارت آب استنجا نموده اند چنانکه علامه علی در ارشاد الاذمان صغریا در استنجا
فی رفع الخبث طاهر مطهر و فی رفع الخبث یحسن بقاء و تعمر النجاسته اولایا اما الاستنجا
فانه طاهر بالم تغییر النجاسته اولیقع علی نجاسته خارجة انهی و صیار جرم شیاطین از
شایع است از ثناء الاذمان علی نموده که در شرح ایضام فرموده و لوراد و زنا فیه جهان او
عدم النجاسته و نیز گفته که شایع فرمود با فاد و نموده که نقل المصنف فی المصهی الاجماع
علی طهاره انهی و مخالفت این حکم بکتاب سنت و اجماع است عثمان و نیز علمای امامیه
گفته اند که فقط ملک زفیه حق واقع نمیشود و کما صرح به العلامة الخلی فی ارشاد الاذمان
ما یسجد و زفران شریف از عنق لعلک زفیه تغییر واقع شده و حقیقت مرعیه درین باب
گفته قال الله تعالی زفیه او اطعام فی یوم الحج الاثان عامل بر آیه و من بساطی الرسول
نباشند و حضرت عمر و حضرت عثمان بجهت بی اثبات از تنوع اللحم که مستند بآیه شریفه
بودند اما سبیل بیانها عامل بر آیه مذکور و با غیر و اما اولی الاباب ان ایسی عذاب
مفحی نماید که محبت الاسلام و در تربعت مقدسه مطهره و تقسم به قسم شود و منع و در
و او را اما منع نیز شارح فخر رازی صوفیست چنین است که احرام عمره در انهرج عمل کرد

محل آرد و اعمال عمره را بجا آرد و بعد از آن در همان سال حج نماید و این قسم را متبع از محبت
 می نامند که از محل شدن از عمره تمتع و نه در بنا و آنچه در حالت احرام بوده برعکس حلال شود
 و قبل از احرام حج و اقامت آن پس آن نیز بنا بر تصریح از بی عبارت است از یک احرام
 حج و عمره هر دو را بشهر حج بنده و دست برود را بطلب خود نماید و همچنین اگر احرام عمره را
 در اشهر حج بجا آرد و قبل از طواف حج را ستان آن سازد پس در صورتی که در آن
 محل می آید و اما او را پس از آن بنا بر تصریح او عبارت است از اگر اهل حج کند بعد از آن عمره
 را از ادای محل نماید یا مسترسو و قبل از آن حج بعد از آن حج کند و همان سال پس
 این تفسیر اقسام تمتع است که اسلام از قبیل اجماع و انحاء و اکثریت متعارفه فقهیه طایفه معلوم
 عوام و علماء و آنچه ما در این مقام اهم است بیان نتایج تمتع ذکر نمایی که از اتفاق
 جابر سطلی است ذکر نمایی که حضرت عمر و حضرت عثمان از آن پی میفرمودند و بیان نمایی که
 آن را ایشان برادر خود و از مفصول میباشند از او و بعد از تفصیل آن می بروریم
 ما برناظر ما بر حقیقت واقعی نگلیشکشف کرده و هر روایت از روایاتی که صاحب رساله
 درین مقام ذکر کرده بر مورد خود منطبق شود و شبهاتش از هم باشند پس باید دانست
 که دال ما حدیث صحیح در آن الحاف عن خلافة الخلفاء میفرماید که بی لفظ تمتع و طواف
 کرده میشود بر فسخ حج عمره اگر طواف به سبب کند و بی ما جود نداشته باشد
 گما هو مدبب این عباس و این مخصوص بود سال حج و ادای سبب حاج نوم و با
 عمره و اقامت حج و برای الطال رسم جابلیت و عین است مقصود حضرت عمر و عثمان
 با آنکه بی سبب داند از تمتع بطریق ماکید و گاهی اطلاق کرده میشود بر ادای طواف قدوم
 پیش از طواف زیارت و تقدیم سعی من الصفا و المروه بر طواف زیارت تا آنکه صورت

عمره پناه شود و این مجمع علیه قلم است و کاتبی اطلاق کرده بشود و راوای عمره در شهر حج
در حال شدن اردوی واد کردن حج در همان سه ماهی که از جوف کربلاست و حضرت
عمر و حضرت عثمان فصل در میان حج و عمره و راوای هر یکی بسفر علیهم السلام در زبان علیهم السلام
بهتری دانسته و این مجمع را مفضول باوجود قول مشر و عیبت آن و این صحبت را در بیان
حضرت فاروق رضی الله عنه مفضل بر دیگر کرده اند و میگویند به بنده ضعیف که این صحبت
در قره العین بر مفضل بر دیگر است و چون تقرر او در مقام اختصار سطر است لهذا همین
قدر را وافی مطلوب دانسته نقل نموده و هرگاه بر بعضی اطلاع یافتی پس بسکونم که
احادیث و ادب بحرم عمر و عثمان حج مجمع را در کتب انبیاست بسیار است و ما در اینجا
بدرستی از آن انکشاف میابیم از آنجمله ستم آنچه صاحب جامع الاصول از مسلم و نسائی آورده
ان المومنین کان یفنی بالمسنة فقال له رجل رویدک بعض ضیاک فاک لا تدرب
ما حدث امیر المؤمنین علیه السلام فقال له عمره علمت ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم
قد فعله واصحابه ولكن کرهت ان یطو اموسین یمن فی الاذاک ثم یذهبون فی الحج
و سبهم انهم و درین حدیث شمع الحج بمعنی قسم ثالث مراد است که حضرت عثمان را
باوجود قول مشر و عیبت آن مفضول ندانسته و لفظ کرهت ان یطو اموسین الحج را
دلالت واضح دارد و وجه مفضولیت مرعی باین اواب حج است چنانکه در بعدیست
مصرح است پس حدیث را در معرض استدلال بر تحمیم حضرت عمر شمع الحج را ذکر کردن
بجهت این حفظ اواب حج ایشانرا مخالف خدا و رسول فرض کردن و عامل بر آن و
من یشاقی الرسول کفین مقام نداشت و از آنجمله است آنچه در صحیح مسلم از مطلق
آورده قال لعبد الله بن عمر ان فی مرصه الله فی تو فی فقال الی کفین محمد کف

اولاً ان الله في ذكر اوامره وكم في الكتاب من توليد المطلب من مقام محب سبب که علام
الاسماء والمحض بنابر رفع تعارض از خارج و تعبد و محض ان جائز باشد و حضرت عمر را
اولاً کتاب دست و انتراک که ای صحابه ایشان و شاید و این حال که محض از سبب
جمع کرده حاضرین همه الوداع جائز باشد الحمله تشیع بر حضرت عمر و غیر ایشان بسبب تولی
از رفع بطریق جمع محرمه یا بسبب قول ایشان با فصل اقوال و مقبولیت تشیع که محبت
تعارض اول و خصوصیت جواز بکار است فتح حج بمهره نرمان تحت الوداع از سبب اهل محمد
فیهما شده تشیع بر کاف و محمدان است محرمه و نکر کردن باب بر جمع و دیگر قواعد اصولیه
دارد شریعه باشد از جمله است آنچه در جامع الاصول ناظرین التجاری و النسائی
از ابو موسی روایت نموده قال قدمت علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هو بالبطحاء
یوم الملت قال قلت لعل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال بل شفت من یدی
قلت لا قال علف البیت بالصفا و المروة ثم حل فطفت بالبیت و بالصفا و المروة ثم است
امرأه من فومی مسطی و عننت یاسی فقلت افعی الناس ملک فی اماره الی کبر و عمر و الی
عاطم بالوسم او جاء الی رجل فقال اکت لا تدری ما احدثت ابیر المؤمنین فقلت ایها الناس من
کما انضیا به شیء فلبه فهدا ابیر المؤمنین فادم علیکم فاموا فلما قدم قلت له یا امیر المؤمنین طاهر
یعنی اکت احدی فی شان السکت قال ان نأخذ کتاب البسفان الله عز وجل قال و الموالج و
امره عددان ماخذ نسبه نبیا فانه لم یحل حتی یحرر الهدی و کویا ان یجکام خلیفه مالی مشورت بک
نمتع کحج نه در قرآن دارد دست و نه در سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مان جاری شده
حال اگر که بدین تمتع بالعمرة الی الحج الا به صریح و خصوص حج تمتع دارد شده و عمر خود شش
جانبه در روایت ابو موسی که سائر صحیح مسلم و نسائی منقول شده مذکور است اعتراف نموده

اشراف نموده با یک خدای رسالت و صاحب او این را عمل آورده اند پس انکار او در
 این حکم داده قرآن و سنت می گوید که در انکار او سخاوت مهر را با وصف در ده آن در قرآن و سنت
 انکار را با بعضی صریح و قرآن حمید خوانده و در بعضی عیب و لکن نیست من باید پس باطنی
 محبت استی در بنام چهار سال استیاریه میان دلیل نافع و صواب مطلوب خود نموده
 حدیثی که مضاد مطلب است دوست نکرده و بیانش اگر مطلب او چنانکه در صدر فایده ذکر کرده
 بلکه حج متبع را طایفه ثانی ثبات خلافت در پیوسته امام ساخته و در مدال کریمه و من شایقی
 الرسول الایه داخل شده و با این همه چون در این حدیث حضرت عمر فرموده اند
 ان ما حدیث کتاب الله فان الله عز وجل قال انما الحج والعمرة لله وان ما حدیثه من اهل
 لم یحل حتی یخبر بهی امی پس ایشان به هر چه خود کتاب و سنت استدلال نمودند اگر استدل
 کتاب و سنت را مخالفت با این دو نام نهاده اند بحوالش هیچ گفتن نمیتوانیم غایبه مافی الایه
 اگر آیه دیگر دلالت بر حدیث خود دارد و اتفاق معلوم شده و در این فصل نام معلوم خواهد
 که حضرت عمر سکوت از حدیث علی الاطلاق نموده بلکه قسمی خاص را از ان انکار فرمودند
 ولیکن فایده فصلت افراد و نودند و از این جهت بر مسیح مبدا و نده ترجیح افراد بر مسیح از
 کریمه انما الحج والعمرة ثابت است زیرا که این کریمه مسوق است برای امام حج و عمره و در این
 امام حج و عمره بینه اگر که دلالت بر وجوب دارد که در است خلاف کریمه و مکرر مسیح بالعمرة
 الحج که مسوق است برای شوق بری و طاعت است در جواز مسیح نه در وجوب آن و از حقایق
 ترجیح الدال علی الوجوب علی الدال علی الجواز که انی ترجیح المنص علی الظاهر پس اگر ترجیح یک
 را بر دلیل دیگر خلاف خدا و رسول و مشله دخول در مورد من شایقی الرسول گفته اند
 اصطلاح بریدی خواهد بود و لا نسافیه کو یا این کلام حلیه مالی شریعت است که مسیح حج نه وجوب

و در دست و دست بان جاری شده الحکم که هر ان سبب طریف احوال طریقه الی سبب طریف
 بایشان اگر چه استدل حضرت عمر که در مختار خود و امامت کرده اند علی بایشان صاحب الرساله
 که پس عمر گفت همین عمل کنی بآنچه در کتاب خداست پس بشکوه او میفرماید که اگر چه جمع
 را و اینکه عمل کنی بطریقه سنت جناب رسالت پس تحقیق که آنحضرت محل نشسته بودند
 اما آنکه سحر می بعمل آورده اند منی و ازین ترجمه ظاهرست که حضرت عمر برای اثبات مختار خود
 دلیل از کتاب سنت ذکر کرده اند که فی جوار سمع از کتاب سنت بیان نموده اند و در واضح
 است که استدل عنده می بر دین خود و صورتیکه پیش افضلیت امری باشد مستلزم نمی
 دلیل جواز مطلق طرف مقابل نیست تا کماکان کرده شود که کو مفاد استدل حضرت عمر نیست
 بدین جهت که لکن از انقی طرف مقابل لازم می آید اما اگر گفته شود که صاحب رساله بعضی
 مخالفت خود جدی در مفهوم مخالف است اما کرده و بعد ازین کلماتی که ذکر کرده از قبیل
 فاسد بر فاسدست و جواب سخاوت مهر اگر چه در کتب کلامیه ماسل تحفه اثنا عشریه و غیر آن
 مذکور است لیکن در مقام نظر دیگر گوئیم آن نیست که طعن بر حضرت عمر بحجت منع محالاه
 در مهر بعد از ادعای تشیع است زیرا که حضرت عمر منع از محالاه در مهر محض نیار عدم لزوم
 تفوق عارضه و مومنات بر حضرت سیده النساء و فاطمه زهرا و ادعای مطهرات فرموده
 چاکا این جری در کتاب متقدم در مناقب حضرت عمر ذکر کرده و در نقل عنه صاحب السطوف
 فی اواخر الباب السابع قبل حکایه الکلمه بالقرآن لما ولی عمر رضی الله عنه الخ لانه ان اصعب
 ارجح النبی صلی الله علیه و آله وسلم حسامیه در سیم و پن صدق فاطمه رضی الله عنها علی رضی الله
 عنه از نوحایه در سیم فادی اجتهاد امیر المومنین عمر را لا یرید رجل علی صدق البصیرة النبویه فاطمه
 رضی الله عنها فصحه المبرحه الله و انشی علیه فقال انها الذاس لا تریدوا فی ظهور النساء علی الرجال

علی از عماره در بیرون الی آخر الدار و سرکار حضرت عمر را که با محبت از محله مهر منع فرموده باشند
 پس قریب برایشان باین حکم از بدعیان محبت المصیبت ناشایان و حال تویم انکار حضرت عمر از عمر
 در بار عماره نامه که نوشته فلیط شده اول الالباب و لیفقه الالباب من الاستجاب
 و نه الصصح عجیب الخ اقول لولا ما سبق منی شرط الاعراض عن المقترض بچواب اشال بد ا
 المقال و است فی دمه ما لبه مال الالباب الکمال حکم لراعی الشرط المعهود و اقول نسو کما علی
 منیفین المیز و المیز ان العجب کل العجب عن خیراه صاحب الرساله علی المعهود سیده المقال فان
 سیده ما و اما من العجب من الخطاب حکم علی عماره کتاب نه و سیده من ادلی الحکم فصل الخطاب
 فتسمیه التمسک الصصح و تشنه علی من لانه من الصصح و دون الحکم عدم العنق لکن
 الرقه و اقول لطهاره المار الاستجاب و التمر مع ان کلها فماله لانه لانه من الصصح و التمر مع
 عن جبا النبی و الامرا کما مرت الاشاره الیه الا ان فانظر الیه بطر الامکان و الطمیه فی سبط التاریخ
 الفریده و سکت العجایب الوحیده فانه عجیب بحث لکن و لو عد فی العجایب مما فی فی البیداع
 مشکلی و از ان جمله است حدیث ابن عمر که در همان کتاب ترمذی مرور است ان رجلا سأل
 عن التمسک باجرة الی الخ فقال عبد الله بن عمر ان ابن کان الی یهی عنها و صحبا رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه و آله و سلم اذ الی اسع ام امر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال الرجل بل امر رسول الله صلی الله علیه و آله
 بعد مسجدا رسول الله و مثل ان حدیث اکتب الی تسنن و رایت تسنن انهم ابن عمر و انه و
 سابق بمرص ان عام اداسی این اصلا ابن عمر حضرت عمر و قبل اختلاف مجتهدین فیه بیهم و بل
 اجتهاد و است مثل اختلاف مدیمان حضرت عمر و ابن عباس و مسیله حرق زناد و و دیگر صحابه و بیهم
 انفسهم اختلاف مسلم جمیع طعن طرف احدی انما یقین بالطایف قول کی بقول دیگر کی مبتد
 سیر کی اگر کتاب سنت مسندی دار و چون ابن عمر و بنیامر سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

[illegible]

که ابو بصیر گفت که این عباس از سبک و متبوعه این زبیر بن جهمی میگردد و از آن پس ذکر نمودم این را
 نزد جابر بن عبد الله پس در یک گفت بروست من شدت با صده حدیث منعه و مانعه کردم و در یک
 بار پس از خداوند بسم سرگاه که غرض خلق شد گفت در سبک حدیث منعه و خدا را می رسول خدا
 در حدیث منعه و قرآن نازل شده در مقام خود پس بکارید حج و عمره را بهی که حق است و از هر
 و ترک کلاه نایب این زبیر را اما آخر آنچه سابق گشت نشستی در حدیث نصیح واقع است
 با سبک حضرت عمر امیر سبک دزد مردم را بجا آوردن حج و عمره بهی که حق است و از هر
 ترجمان همین الفاظ نموده پس این امر داخل کردن امر و مورد آیه و من یسافر فی الرسول
 مستعمل و آنچه در حدیث واقع است که حلال میگردد خدا را رسول خدا هر چه مناجات صریح است
 در سبک حضرت عمر تکلیف و بحکم استیفاء از قرآن می فهمیدند و سوای رسول این مصعب را
 برای دیگر اثبات می نمودند پس چه بلانا انصافی است که انفسهم کلام را برای اثبات مخالفت قائل
 آن با هر خدا و رسول سند آورده شود و اختلاف جابر با حضرت عمر از قبیل اختلاف مجتهدین است
 فیما بینهم و در امور اجتهادیه که مستند به رجوع قیاسی بطرف احد المجتهدین نیست از جمله است
 آنچه در صحیح بخاری از عمران بن الحصین آورده زلت آیه المسعیه فی کتاب الله یعنی منعه الحج و
 از زبیر رسول الله تم تمزل آیه نسخ آیه مسعیه الحج و لم نه عن رسول الله حتی یات تم قال بل
 بیه یا شایسته ای چون در حدیث عمران بن الحصین نصیح واقع است مسعیه الحج پس
 صاحب رساله ازین حدیث بطریقی که در آن نصیح مسعیه الحج نیست در فایده ماله استدلال
 بر جواز مسعیه النساء بوده بعد از جواب باشد از جمله این اختلاف و بیان حضرت عمر و عمران
 بن الحصین از قبیل اختلاف مجتهدین فیما بینهم است و جواب آیه منعه الحج که من منع بالعمره الحج است
 بر حج کریمه و نه بالحج و عمره بر آن الفاظ گشته فندک و از انجا است قول خلیفه ابی عثمان کاسانی

رسول الله عليه وآله وسلم واما احرمها كذا وتمام بيان متعذر بان مفصل تمام الكتب بيان مجموع
انتهی این قول دلالت بر بیان حرمیت تسبیح الحج دارد چرا که اراده واحد از تسبیح در
شایع است احقر العباد ویا بر غنیه عمره موعودین و محاورات عرب خیدل از علما و عوام
بیانات قرآنی و احادیث نبویست برین مطلب که سبک از تفصیل است آنچه تعالی در قرآن
مفصلا فصل فی الامین است و الیها الفصل و هو اخذ ما قد علمت فی بعض الفصول بالاعراض الیه
یخرج منها اللور و المرمان فانها كوحان من الملح لا من العذب انتهى و علامه طبرسی مجمع البیان
تفسیر کرده مذکور و مروده عن الزجاج قال انكلمی و هو مثل قوله و جعل العمرین نوراً و انما فی واحد
منهن و قوله يا مغشتر الحق و الانس الم باکم رسل سکم و الرسل من الانس و ان الجن انتهى و
مثل امنیت و در صفا و تفسیر جامع البیان و دیگر تفاسیر المنسبت و صاحب بدایه مفیر باید
الانسان قد را در ذکر ما الواحد قال الله تعالى يخرج منها اللور و المرمان و المراد واحد ما
و قال عليه السلام لما ملک ابن الجوزیث و ابن عمر رضي الله عنهما اذ اسافرا ما ظا قیما و المراد
انتهی الی غیر ذلك من الشواهد الكثيرة الموجودة فی الكتب المشهورة و قرینه براراده واحد این تسبیح
اگر حضرت عمر انکار تسبیح نمی فرمود زیرا که از شروع میدانستند چنانکه در روایه های
فصحه صبی بن محمد و عماره و مره العنین فی بعضی الشخین که دال بر مطلب مذکور خواهد شد
از انجاست روایت ثلث کن علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم الحج که در سابق نقل علامه سحی
شایع صحابی سمیان یافته انتهى این روایت را حصار رساله در فیه اثبات فایده مذکور کرده و این
از ما نجا حاجت و قدر کلام بر آن در فایده مالی عشر فایده فاسطه و اولی نخله است آنچه جمیع اصحاب
مردمان بن حکم آورده قال شهدت عثمان علیاً عماراً سبی عن المسعودی ان یجمع مینا فاما اولی علی اهل سماء
لیک سجده و مره فقال عثمان برانی انما من تغلبه قال انک لا تدع تسبیح رسول الله صلی الله علیه و آله و انما من

مستند امر است که اختیار طریقی را از طریق متعدد که در تبرع جاری باشد چون حج لیست طریقی مستند شود
از اول و چون منع پس جاریست که عمر اختیار را به قرآن و از اول او منع کند از تبرع بنا بر مصلحتی که دیده باشد
و این سنائی و از سنائیست زیرا که امر مباح گاهی منتهی غنه میشود و از جهت اشتغال آن را در امور دنیای
مانندی از آن جاریست و نیز فعل است که عمر را به خود فدا نمایی از آن شنیده باشد پس مستحق علم و عمل
کرده باشد منتهی محصل رحمه الکلام صریح است و اینکه عمر از حج منع نمی کرده بود و هو المطلوب است
کلام فصل بن رویان صریح است و یک حضرت عمر اختیار قسمی از اقسام حج کرده بود و ظاهر است
که تعامل امر مختار غیر مجبار میباشد پس غنه بمعنی حرام و برین اهد بر مراد از منع و نهی که در
عبارات فصل بن رویان منع است منع ارشاد و نهی اولویه باشد و محققین اهل سنت بودند
این نمی از فصل بن رویان تصریح فرموده اند امام نووی در شرح صحیح مسلم منبراً بطلت و المختار ان
عمر و عثمان انما هو عن النبی سی الا عطاء فی أشهر الحج ثم الحج من عامه و مراد هم سی اولویه غیر
فی انوار الکوثر افضل و قد استدلوا بجماع بود علی چهار اول و منع و قرآن من غیر کر اسید و اما
از حلو فی الا فضائل من ان منتهی که افی و غنه غنیین بلکه و فصل بن رویان رحمه الله در عبارتی
که سنار ساله محصل ترجمه اش نقل کرده تصریح نموده است باینکه منتهی حضرت عمر بنی اولویه بود نهی
و از جهت مال و این سنائی و از سنائیست الحج و مقصود ما درین مقام همین است که حضرت
عمر غیر منع را بمعنی که در عبارات امام مذکور است افضل از تبرع است و مستند بدلیل کتاب و سنائی
کما مر ما به پس منتهی حضرت عمر از قسم منع مطابق تصریح فصل بن رویان و دیگر علمای اهل سنت
نهی اولویت باشد نه نهی بحکم برین اهد بر کوئم انچه سنار ساله گفته و الکلام صحیح است و یک عمر از حج
منع نمی کرده بود و هو المطلوب است منتهی اگر مطلقاً ثبوت نهی اولویت از حضرت عمر مستند است
اول و الا سنائی من الکلمات است و در حاشیای حاشی که بحکم دلیل شرعی عام خلاف است

و اب المجتهدین است پس ثبوت آن از کلام فضل بن زور بهمان قابل ناشای عقلای فاضل
 اما ایما اجتهاد و موافق بر دود است باینکه در محل خود ثابت شده که اجتهاد در مقابل نفس جائز نیست و اگر بعضی
 خود در سبیل را اجتهاد دانست پس سر بدعتی را میتوان گفت که اجتهاد است بالجمله فرق در میان اجتهاد
 که انبی و اجداد است بدعت و بدین نیست استی. مردود است باینکه اگر اطلاق صورت تجاوز از اول
 اختیار احدی را اقسام ثلثه حج شود از یکشت بقیه راه اجتهاد و در آن بدعتی بود و در صورت
 آن بسبب اجتهاد تبریح بعضی اوله بعضی دیگر جاری و در کلام فضل بن زور بیان تصریح است باینکه
 حضرت عمر طریقی را از طرق متعدد و شریعه که در حج جاریست اختیار نمود پس بحج البش با اثبات
 عدم شریعت اجزاء و یا عدم شریعت این اعتبار بر ذمه سایر سالانهم بود باینکه این مردود متعدد
 نوعی کرده اجتهاد حضرت عمر را که مستند بکتاب و سنت است کما مرماه و سیاقی فی القول الا
 مجرد از آن در نفس که در مقابل نفس کتاب علم نموده آن را جواب کلام فضل بن زور بهمان تصور
 نماید و آنچه گفته است که اگر مخالف خدا و رسول را اجتهاد دانست پس سر بدعتی را میتوان گفت که اجتهاد
 است استی از آنکه کلمات صراحت است زیرا که سابق ازین خود در فایده حاوی عشر از جامع
 الاصول از حدیث ابو موسی استوی نقل نموده که حضرت عمر بخواب فرمودند آن ناخذ بکتاب
 و نه فاق الله عز وجل قال و انما الخ و العز و الله و ان ناخذ بسنة نبیانا فان لم یحل حتی یجوز الیهی
 این ناخذ بکتاب سنت را بدعت نامیدن میرانم که بکدام اصطلاح راست می آید و مختص
 نمودن باینکه مخالف معصوم یا حکم کبری دارد باشد و بیان امور متعدد و طرق متعدد
 جائز است بخلاف حکم واحد حکم سخت و دعوی که دلیل است و آیه من یشاق الرسول الا یشاق
 هر دو کما لا یخفی استی حکم مخالفت معصوم را باینکه مجتهدی کی از امور مجتبهها را ما و کتاب سنت
 ترجیح دهد تا من ناشای اولی الالباب است و قابل اما بنفسم ترجیح هر دو من یشاق الرسول و غیر

کردن از جهت اجابت اگر انجمنی مخالف سمر باشد پس علمای امامیه که منع را یکی از امور بنده عمر می
ست بر عوان و ادوا و برج سیدند مخالف نظر کرده و نیز کما نری کماله محلی اگر چنین اجتهاد
جایز میسر و جراحاب امیر عثمان الکلبی و انبی در فهم نمی اینکلام حرام زیرا که من الکات
مجتهدان فیما بینهم در امور مجتهد فیما بینهم در امور مخصوصه باب اجتهاد و انکار یکی بر دیگری در آن
انچه حصار عامه عدم صحت انکار از نظر رجوع این اجتهاد و ثمرت نموده است اصلا بخاطر نرسد
که منفعی بر که نام نایده است طرفه ترا که اجتهاد که مستند به پس شرعی نباشد او صادر از قایل محل
الناس افقه سه جنی المحدثات فی المجال مقبول و معتبر باشد و اجتهاد علمای محول امامیه که شیعه و اتباع
باب مدینه غلام باشند باب سلب خلافت متعلق و سایر از آنها معتبر و معتقد نباشد نهی
طرفه کلامی است که با طر از ایشان آن استجاب پیش می آید و سامع را از اصغای آن حیرت
رومی نماید بایشان که اجتهاد مثل حضرت عمر را که نزد ما را پیش موافق کتاب است و در حدیث ایشان کما
فقه عمری و را از اخفا مرتبت است بمقابل اجتهاد علمای امامیه و برده مامور غیر معتبر میگردانند بلکه اراده
از امام آن را میسازد و بر آن قدر که گفتار نموده و امامیه را اتباع باب مدینه علم میفرماید یا بحمله اجتهاد علمای
امامیه و باب سنت خلافت خلفای سازع فهم و سایر از آنها مخالف تفصوص خوانند که در باب امام
لیاقت خلافت برای آنها و فضایل عامه صحابه بصح عموم و در فضایل صحابه نیز باقی فهم تصحیح عموم
بالا اشارات العده که از اجماع الهم و دست و در تفاسیر شیعه رجوع آن اشارات بطرف اصحاب متعارف
فهم مندرج بنما که بعد از آن در فایده اولی مذکور شده و قد کثیر و تفاسیر شیعه مثل شرح
العقاد فین و مجمع البیان طبری و تفسیر الوائض را از اصحاب امامیه و نیز سقیم اجتهاد امامیه
مخالف اند و سنت حضرت امیر که مسلم بر یکا صحابه مذکورین خصوصاً و کافه صحابه عموماد استدل
حضرت ایشان بر صحت خلافت خود به صحت صحابین که مهاجرین و انچه را با بصح عموم

بصیغ عموم و خصوص و ترجیح ابداً است و احتجاج طبری واقع و همین صیغ مابین بر صحت و در صحت کما علم
 و دیگر کتب شیعه از حضرت سجاد و دیگر ائمه امجاد مروی خاک که بعضی از آن صحت خود را ذکر کرده و اگر کسی
 بگوید که این شیعه بود و این شیوه اجتهاد اینان نیز دلائل و بایست معقول نیست و نیز گویم مابین جمله بعضی از
 خلفای متنازع فیهم در کتب تاریخ و سیر و تفاسیر شیعه باید دید که این بعضی از اعلای کلمه اسلام
 و غیر آنها که امام و مسکن نظام شریعت سید امام معبد را تمام و بشنوند و قطع نظر از همه گویم که مسلم
 ایشان در امر خلافت و سرکتاب جمیع صحابه ایشان و امی و دو چهار کسر کلمه و اه الکتبی عن الصادق
 علیه السلام علی رعم الله و قد مر تعلق فی جواب الفایده الاولی باینکه قدح و نبوت بکفار و یوسع دایره
 انکار ایشان بر اهل اسلام است چه ایشان خوانند گفت که جمهور صحابه و انما که بر خلافت باطله اتفاق
 کردند همین طور ایشان منتهی بهین شخصی را بر نبوت برانگیخته و خود را در ثواب لعن دانموده و از او عداوت
 و محاسن صفات شخصی شمر نموده باشند پس انکار خلافت خلفای راشدین قدح و بیجا است
 المرسلین و حقیقت بر هم زدن بنیاد تواریخ سکن حد ما اسلام است و معبد گویم که اگر کسی
 امور اجتهاد و علمای امامیه که بر خلافت معقول و منصوص است مسامی داشته باشند پس اجتهاد و مجتهدین
 اهل سنت که هستند کتاب و سنت و اقوال و عروت ظاهر است چه کسی دارد تا فایده ایشان اجتهاد
 مجتهدین امامیه را بر اجتهاد علمای خود ترجیح دهند و با قطع نظر از همه گویم که اگر کسی را رسیده بود که
 اجتهاد بعضی فرق امامیه و اثنا عشریه را که انهم سهل اثنا عشریه او فایده اتباع بابت به علم نبایست
 و بابت سلب امامت از بعضی از اثنا عشریه که معروف شاست بر اجتهاد اثنا عشریه ترجیح دهد خدا
 و اندک صراط سحر ایشان چه خواهد گفت و اگر چه نمیطلب پس عمده و تفصیل طلب است لیکن نیاز
 استادی بودن مقام بر اجتهاد و اجمال نام که خلافت و آنچه صراط امامیه را اتباع
 بابت بدین علم فرموده پس بعد از یافت معذور و نمودن قاضی گویم سوستی منصرف و دوافعی

و انصاف در او نیست چنانکه در جواب فایده اشعاره بان رسیده و بعد اطلاع بر محاسن و معایب
با کرامت را در کان حکما که متاخر در مذهب چهارم و در محبت حدیث الی باری فیکم التفلین
الکون بحث جنون است فایده مخبر می اصل من الاولی بعضی از آن حضرت نام برده و بعضی را
از عقاید او اما اشعار که در کلام این انصاف واقع شده باینکه نبی شیرینی بوده پس با وجود
مخالفت این قول عمر و اما احرمها و اعاقب علیها و نظایر آن معید مطلوب و نه نیست چه بدعت
منعقد تجریم نیست بلکه هر حکمی از احکام خمس که صادر از الهی تعالی باشد بدعت است انتهی
آنچه از مخالفت توحیه فضل بن رو در بیان قول حضرت عمر و اما احرمها و اعاقب علیها گفته است جواب
آنقاد در فایده جاویدی عمر جابیه کتاب رساله قول حضرت عمر عثمان کائناتی عهد رسول الله صلی
عالمه و اله و سلام الخ را استدلال علی محمد رضی الله عنه متذلل و ذکر کرده بدو است چون محمد بن ابی
را حقیقت و مرجعیت و اقسام حج ما و کتاب است که مستند حضرت عمر و دفع شده و در صورت
سری ایشان را که مستند کتاب است که ما فرموده و فضل بن رو در بیان نصرتا ما علم من
اعلم الاخبار و عبادتهم کما مر لعل من الامام النودوی روح ذکر کرده بدعت گفتن از بدایع باشد
اما اینکه شاید عمر شنیده باشد نبی تنبیر از آن پس محمد حسن ظن است و کتب اسناد عمر حکیم بن
خودش است انتهی انقبس من ظن از علمای شیعه متواتر است چنانکه فاضل نو الله سوگند
اختلاف الحق در طعن قطاس در ما یستدل علیه علی و دفع اعتراض فضل بن رو در بیان که مستند
عبادت است ثم ما ذکر کرده از ادان بنفس حال سوره علی حلقه علی فیه این باب اخبار انصاف الخ و مرود
قیه ان الاطلاع علی الغیب فیکون بالهام الله و ابده و الحسن و الحسن کما در من قول صلی الله علیه
و سلم العواصم فیه سوره المؤمنین قد علم ذاک السلف المحضون نیکو ترین بوجه تعلیم بلکه احروا
من بعد هم الخ چنانکه فضل از بعضی در جواب او این فایده را گفته که شایسته است سرگاه سراب

هرگاه که برای شیعه را بجاوب منع فضل بن رو بهان ابداع احتمال جابر باشد فضل بن رو بهان
 در مقام منع ابداع اینهم احتمال جابر نباشد و آنچه گفته شد و کذب استناد عمر محمد را محسوس
 و ششاهی جوالش در او اخذ نماید و حاوی عشره کشته فلیطالع به علاوه اگر بنا بر حدیثی که
 ابن اسیر در جامع الاصول و نهاده آورده اند قال سزا بدین مالک النبی صلی الله علیه و سلم را این
 نسخا به الحامی نام علامه فقال لا بد او فی اخری لا بد الا برای بی اخر الدلالتی این حدیث
 دلالت بر جواز منع فی نفسه دارد و آن منافات بکبر است آن بحیث آن عارضه منسوخ حج عمره
 و مرجعیت آن را از او و صورتیکه نظر اول شرعیه اجماع افراد از نزد مجتهدی ثابت شود ندارد
 و در بابی بوضوح میبایست که حضرت عمر سرگودار اگر مفا و حدیث برادر بن مالک است نمود آورد
 افراد از اتمتع افضل میدانند و حدیث مکرر باطل و دلالت بر افضلیت تمتع بر افراد ندارد
 پس در این حدیث درین مقام غیر سدید و استدلایل بآن و یا نحن فیه مانع آری اگر حدیثی ال
 بر افضلیت تمتع افراد و مقابل اول حضرت عمر که سابقا ذکر شد موجود و شسته باشند و پیش
 نمایند و در مقرر کردید که نص مقید نماید منسوخ نشود و الا لازم الکتب پس احتمال آنکه
 جواز تمتع منسوخ شده از محل اعتبار سابق است استی فضل بن رو بهان و دیگر علمای
 ایست و در مقام نسبت اعتقاد نسخ تمتع بطرف حضرت عمر مکرر و اند با جوا ب شان مناسب
 بسیار عدم محبت نسخ نص مقید نماید مقید باشد بلکه ذکر نسخی حضرت عمر بطور رسمی از سایر
 بنا بر مرجعیت آن با اعتقاد حضرت عمر کرده اند کما مر لعله من و نه انصاف پس این دلیل هم در
 غیر محل نزاع و ایتم آری اگر دلیل دال بر عدم رجوعیت آن بمقابل اول حضرت عمر پیش نظر
 باشد بر روی کار آید با لغرض اگر عمر را عاشقین ماسح آن میفرمودند مانند و ایست غیر
 معاشران بسیار و لا نثبت از در جمیع قول سابقا مسود و زید روایت کسیکه اعتراف نماید با آنکه

حضرت امیر در کاتب فادری مدائن مستند بکونه مقبول اند و دانی روایات کثیره و کثر
ابواب کافی بکلی معنی حدیث سخن معاشره نباید لورث الح دارد است از بجهت است آنچه در باب
اعلم مروی است از ابی عبد الله علیه السلام ان الذی یبذل لم یؤثر و یسأل و لا ینار و انما یرو او یبذل
من اعاد و منهم فمن اجد نسی سبها احد یحذر و از در جمله است آنچه فریب مصنون این حدیث و باب ثواب
اعظم العظم و دوست و یحتمل احادیث بسیار معنی در آن کتاب موجود و ملک بعضی ابواب بر آن
در آن کتاب برای و داشت علی بن محمد و در آن انقسم احادیث بسیار موجود و من شار ال اطلاع
علیها علی جمیع الیه پس حکم سابقا حدیث سخن معاشره ابیاح اند در چه قبول نزد عقلاء غیر مقبول و
معهذ اکو هم بحضرت عمره عای نسخ نسخه الحج دانشمند و نه احدی از علمای المسلمین آن را معذرت
بطرف حضرت عمره عای من معلوم نیست که حصار رساله در ابطال این خیال فاسد الا ساسس
جرا الصبح ندو و فرطاس نموده آری و خواهش ان افضلیت افراد از متبع بود و بر آن دعوی
از کتاب سنت استلال کرده بود و در حیا که خود بسیار آن روایت را از فایده عادی
عنه از جامع الاصول از حدیث ابو موسی اسوی نقل نموده و بده الفاظه فعال ان فاعده کتاب
الیه فان الله عز وجل قال و انما الحج و العمرة لله الحج پس از جواب استلال حضرت عمره اعراض و بد
و خیال نسخ آن بخاطر گذرانیده متوجه دفع آن گردیدن مقام استعجاب اولی الالباب است و کفیه
است که چه روایت کسیکه اعتراف نماید باینکه حضرت امیر و الحج کویم سحان الله و ابان است
ایمه اظهار انکار یکدیگر صریح نموده و عابد نموده الفاظ خود در حق آنها بر زبان رانده
باشند نزد شیعه در قضی مراتب قوت باشد و به ادب مفروضه حضرت عمره بحجت اکتافان او
آن میبودند از درجه اعتبار ساقط و جواب لفظ کاتب فادری و غیر تمام و او اخر فایده را بجهت
که ششده فان نظر الیه اللیس بطول اعتبار بطول الا کاد لو حدیثی بطول الاستعار و بسم و لیت

دولت میکند بر مظلوم با انچه بحسب الله تعالی در سوره سجد الفلق العشر الثانی بعد از
 الخلاف فی الاول متبع عند الاشعری و احمد النعمانی و الامام و النعمانی و واقع حج و علیه اکثر الحنفیه
 و ایشافیه لنا اجماع النبایین علی جواز شیعہ و قد کان عمر عثمان بنی عند نبی سالیق
 ازین بظلم آمده که سبی حضرت عمر رضی الله عنہ که بدون نسخ حج عمره آید سبزی بود و محمد بن یحیی
 نشان انقسم نبی را هم مسلم داشتند و اجماع بر جواز آن ظاهر است صورت سبیه خلیفه نقل آن از
 امام نووی که شسته باین عبارت و قد انعقد اجماع بعد علی جواز الذی و التمتع و القرآن من غیر کراهه
 الحج پس ثبوت مطلق صاحب رساله که وقوع نخی بحرمی از حضرت عمر در باب تمتع است از عبارت مسلم
 غیر مسلم سبجان الله الخلاف ایشان بسبب ثبوت حج و سنت عمری را که کرده بخلاف آن اجماع
 نموده معلوم نیست که در متون صحاح و کتب اهل الفقهان بایشان میرسد که در آن سنت عمر را درست
 ندانند انبی اهل انصاف را ازین مقام صاف و خارج میشود که عمای نیست تابع سنت است
 صلی الله علیه و سلم اند چه سرگناه و ایشان امری نیست نبوی ثابت شود و مخالفت دیگری با آن
 و از همین مقام طاهر شود که اگر از سنت و نیز از ایشان از سنت نبوی ثابت میشد اعتبار بظرف
 نخی حضرت عمر میکردند چنانکه در متون الحج نمی یابند و ضرر و نقصان نشود انشاء و در فوائد سابقه که
 متعدد بر این مسیله است مذکور است فلیرجع علیها موقوف علیها و شرح ابی کلام گفته که اما
 نخی عثمان پس ثابت است و حدیث مروان که انفا که شد نقل کرده بعد از آن گفته که اما
 نخی امیر المومنین عمر پس ثابت نیست پس صحیح لیکن در روایات غیر معتبره آمده که عمر سکفت
 شبهه جبر و رای به طایفه بود و من از احرام میبازم متوجه حج و متوجه و می علی طریقه عمل پس اگر این خبر
 صحیح باشد معنی آن چنین خواهد بود که این سه امر که احادیث از زبان حضرت علیه السلام واقع شده
 و باز احرام کرده شدن بیان میبازم حرمت از او نبی میگویم از آن بسبب اینکه حرمت از

در نسخ ثابت شده بعد اباحت آن و در او عمر از نسخ صحیح حج بوده و هیچ کس هم الحاق مالا حرام
نی یوم قبل غزو و نسخ حج اگر چه در حدیث و احوال واقع شده لیکن مخصوص بصلوات بود و چنانچه
سلم از ابو درودایت کرده و اما شیخ نسائی اگر چه در روایت خبر صراح شده بود لیکن بعد از آن روایت
حرام کرد و حجتی علی خبر العمل خبر در عهد شریف نسخ گشته و لهذا استوار شده و آن چه بدین آن
و اینکه عمر گفت که هر سه امر در وقت انحضرت بود پس وحش این است که کسی تو هم گفت که حکم و آن
با قیامه پس بر آن دفع این و هم این کلام گفت ما اطباء کلام را اخبار کرده ایم مگر بحقیق که بعضی
سخن را در اقصای اطعمای نور الهی بنمایند و میگویند که امیر المؤمنین (ع) حرام کرده آنچه در زمان عمر علیه السلام
مباح بوده و این گناه کبیره است فلا یحکم فی الله شیء بلخص کلامه الحمد لله که این منعست است
که در بایک عثمان ارجح مع سبی کرد و این در اثبات مطلوب کافی است که گفته اند سیرت گشته و
سود اسلام است پس سنیان را میرسد که در حق او بگویند که بعضی سخنان و اوصاف اطعمای نور
الهی نموده میگویند که عثمان نمی کرد و از امر که مباح بود در وقت عمر علیه السلام و این گناه کبیره
است و از این خاطر هر کس که لطف و مهربانی سنیان بر حال عمر زیاده است نسبت به عثمان که
او را از وجه تحویم نجات دادند و این میباید که اگر قرار استی مولا ابا عبد العلی بحر العلوم که
حق استادی او بر فضل و بار صرا رساله ثابت است لحاظ رتبه او نموده در حق او انفاط
بی از بی بر زبان او رون بعد از رسالات کرام و نه فای عظام و بالجمله کلام صاحب رساله
در مقام محل استعجاب اولی الاعلام است باینکه مولا ابا بحر العلوم درین محبت علی باقل غنه
صاحب الرساله مطابق داب تحقیق اول کلام و در محبت روایت نهی منتهی حج نموده روایات
نهی حضرت عمر را غیر معتبر و روایات نهی حضرت عثمان را ثابت گفته که این منصوص عبارته بعد
از آن ترتیب بر مسلم محبت حضرت عمر بیان معنی آن بر دانسته و فرموده که مراد عمر است

عزراستو الحج مسح محو و بعد از آن حج با حرام می بود قبل عزرا الحج و بمعنی خبری که بجز علوم
بیان در خود مطابق مضمون این مسئله است است اعم از یک یا سی فقط حضرت عثمان باشند
یا ایشان و حضرت عمر در حدیثی از امام نووی نقل کرده قال القاضي عیاض علیه
السلام حدیث جابر و عمر بن ابی موسی ان المسند النبی صاخر فیها انما یصح الحج الی عمره الی احوال
التي مر عليها و ازین تفصیل واضح شد که کلام بجز علوم و ثبوت نبی از حضرت عثمان و عدم ثبوت
آن از حضرت عمر است و بر تقدیر ثبوت نبی از حضرت عمر هیچ معنی آن از عرف ایشان نبود
چنان معنی بعینه از محی حضرت عثمان در ادب علی بن ابی طالب علیه السلام الحجة الجاهل بسبب بجز علوم
معنی حضرت عمر بر تقدیر ثبوت آن بیان نموده و ذکر معنی نبی ثابت حضرت عثمان را بمطالع علیه
شکر کرده و ظاهر است که نبی از بقسم تنوع مخالف کتاب سنت نیست بلکه نزد ایشان سبب آن
است که ما مر ذکر اوله غیر مرده در مضمون آنچه صاحب ساله بر تسلیم بجز علوم نبی حضرت عثمان
را حمد الهی بجا آورده از او مطلب خود که نبی ایشان را امریکه در وقت آنحضرت مباح نموده است
سبب تحصیل عالی از تحصیل باشد خود و لیکن در روایات غیر منسیره الحج ماشی از عصیت و عدا
و عدم اطلاع بر روایات مدسب و دشمن است چه علما اعلام او شایع علامه موسی و فاضل الصغریانی
و غیر ایشان باجذب اعتراف نموده اند و در فایده سابقه از روی احادیث صحاح و غیر صحاح
به ثبوت رسیده که عمر نبی از مسند الحج کرده بود پس روایات کثیره صحاح خود را غیر معتبر دانستن
سفاهت محض و جهالت است استنبی اگر چه جواب ثبوت حدیث حدیث این روایت است
الی العلامة نقوشی و غیره در جواب و جهالت فایده ناله که شده لیکن در مقام بطر محض ذکر
کنیم و گوئیم که علامه فقهی روایت آن عمر بعد المرد قال ایها الناس لیکن علی عهد رسول الله
صلی الله علیه و سلم الحج و بشرح قول صاحب خود که منع حضرت عمر را از مسکن در مطاعن ایشان

دارد و آیه است ذکر کرده و انقسم ذکر بر صحت روایت که کلام بحواله علوم و اهل بیت و اهل بیت
عده اعلیٰ را این طعن را از طرف فاضلین در خلافت حضرت عمر (علیه السلام) کرده بطریق ارجاع و اعراض
تسلیم نمی حضرت عمر از آن جواب داده است و هر عاقل میداند که تصحیح خبر با الفاظ امر است
و تسلیم منطوق آن نیز جواز است در آنچه دیگر است از تسلیم شارح مقاصد خبری را و ارجاع به طریقی
و افع طعن از جانب حضرت عمر باشد بر او مدعی لازم گشت نه اگر صحت الفاظ خبریه ثبوت
میست خصوصاً در موردیکه شارح مقاصد از این جهت در تعدیل اخبار نباشد و آنچه در شرح طوابع
اصفا فی نظر رسیده آیه باین عاقل بر داخته میشد و آنچه گفته است که در فایده سابقه از روایت
احادیث صحیح و غیر صحیح به ثبوت رسید الح که گوئیم بحواله علوم قدس سره نمی حضرت عمر را غیر ثابت
گفته نه روایاتی را که موثر نمی است باینکه در فایده سابقه بطوریه میست که روایت مستحکم
کائناتی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم الح دلالت بر نبی از متعه الح ندارد و روایات دیگر که در
صاحب سابقه ذکر کرده اگرچه دلالت بر نبی دارد لیکن بعضی را از آن بحواله علوم غیر معتبر فرموده و بعضی
دیگر که صحیح است روایات صحیح دیگر که دلالت بر حکم حضرت عمر بخوار مشر و عیت آن دارد معارض
ان روایات موجود است معارض روایات نبی حضرت عمر ثابت نیست و بخلاف روایات نبی حضرت
عثمان که با تعارض است پس نبی حضرت عثمان از آن روایات ثابت میشود حال روایات اعتقاد
حضرت عمر بخوار مشر و عیت آن باید شنیده پس باید دانست که حدیث در العین قدس سره میفرماید که
اصحاب مسجوره روایت کرده اند قصه صبی بن معبد عن ابی دامل بن رطل کان لهما نایا قال له
صبی بن معبد اسلم فاراد الجهاد فقل له ابداء الح عالی الاستری فامر و عمره و الح حسیا ففعل
سویلی او حرز بن صوحان و سکان بن ربه فقال لهما صاحب لهما اعل من لهما لهما
کنسروا لک علیه فلما قدم الی عمر فذکر لک فقال رد سبه سبک قال و سمعه مره آخری ففعل

و گفت بس که منک اخراجه احمد استی و بعد از این روایت صحابه العین روایت دیگر دال برین
 مطلب ذکر کرده بوده و نموده و این قصه دلالت میکند بر اینکه فاروق الکبار نمیکرد و شکر را بلکه امر را
 شروع میداد است الخ و آنچه صاحب رساله کلمه سفایت محض و جهالت بحث و در حق بحر العلوم بزرگوار
 جاری کرده و این خارج از شرط این عباد است ^{لکن} لکن آنچه معنی حدیث از تلمذ نفس خود
 ترا شنیده پس در حقیقت سخن حدیث کرده چنانچه سابقا بیان آن نموده شد استی **اقول** چنانکه
 صاحب رساله شباهت عجیب برین معنی وارد کرده و در اینجا حقوق العباد استقامت آن از محاورات
 اهل لسان و صحیح ایضاً عربیت بیان نموده و لطایع به **قال** لعجب است که عبد الله بن عمر حضرت
 خلیفه استی از انفسیه و قول بدو خود را ترک نموده و ایشان معنی امر را نمیدانست پس **اقول**
 اگر چه صاحب رساله مثل اسکرام در مابین هم ذکر کرده و اخلاق العباد و جایش در مقام بیان نموده
 نمیکند در اینجا بطرز دیگر میگوید که این قول صاحب رساله لطایف و دلائل جدید و که از یاد او است
 و چون سابقه روی است و علمای هر فن ابداع آن بنماید که لازم می آید و معجز گویم
 چون طاق ابن عمر احدی را هر سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و بطور حضرت
 عمر در قیوم نظر در آن پس در صورت مجتهد بودن هر دو شخص تطابق در فهم العباد لازم
 اما آنچه گفته که بر ادعای حج نموده پس در حقیقت که یب علما خود مثل فضل بن ربهان
 خود نموده است و ظاهر کلام صاحب مسلم برین است که ای عمر را مسلم دانسته استی
 و در فهم معنی اسکرام چرا نموده که مولانا بحر العلوم درین قول ای حضرت عمر را مسلم دانسته
 مطابق دیگر اید است به بیان معنیش بر او ختم و چون متصل بن ربهان و صاحب مسلم
 نیز بنی حضرت عمر را مسلم دانسته اند این کلام بحر العلوم در باب مسلم بنی مطابق کلام فضل
 بن ربهان و صاحب مسلم خواهد بود و نه مکذب آن و علاوه آنکه اگر سخن مرادی بود

بسیار شایع را در میان کفار از آن نموده و گویا در این کتاب از آن حاصل شده است
چون این الفا و سابقا را با تعلیم آمده تا کجا کفار از آن نموده آید و این نسخ را در میان
غیر متعارف است و متبادر از آن میشود که حج تمتع و التبا و دلیل الحصر فلا یصار الی غیر
و بعد از آن سحر هم نسخ حج شایع نموده پس اتمام در نسخ آن با بیان عمری
و علت نیست ایشان بسیار است اینک کلام و ال بر عدم اطلاع صاحب رساله بر حقیقت
حال است چه تمتع بمناسبت نسخ حج عمره نیز وارد است کما مر لعل فی اوایل الفایده الحادیه عشرین
از ادله الحفاده در حجه الوداع صحابه بهین قسم تمتع صورت داده بودند فی صحیح البخاری کالوا
بیرون از آن عمره فی شهر الحج من افجر العجوز فی الارض و یحلون الحرم و یقولون اذا
براء الله و عفا الاله و اسلخ منک عمره لمن اعمره من النبی صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه
را به مهملین با صح فامرهم ان یجعلوا عمره ففعلوا فک عندهم فقالوا یا رسول الله ای الحل
تخل الحل کله انتی پس در آنوقت بموجب امر مولا انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنا بر
تمتع بفسخ حج ففعلوا که در بعضی شایع بود و در صورت آنچه صاحب رساله شایع نسخ حج را
بتمتع خلاف متعارف کفنه مقام استصحاب مهره من اخبار باشد و الله اعلم بحقی
عمر که ظاهر میشود از قول او و کرمیت آن بطریق با معنای سنن بطریق و سهم جاریست و حج
تمتع و عند اشتراک الحکم پس رخص محال اگر در آنش نسخ حج هم باشد اشتراک علت
عمری در باب طین شعبان بر آن کافی است انتهی و با سبب مکرر معلوم شد که
این علت برای نبی سرنهی است کما هو مفوض الروایه و بحقیقت وجود آن علت نبی سرنهی
مطابق فهم حضرت عمر که نزد ایشان مستند بکتاب سنت است در حج تمتع ظاهر و علت نبی سرنهی
حج عمره در غیر سال حجه الوداع است و هرگاه وجود این علت در حج تمتع صورت خواهد داشت

و اینست حکم کلی بحکم بر آن جاری خواهد شد. علامه بر سهاله برین سروده شوق بحال حصار رساله
 علم آورده و آنچه بگوید و اصطلاح اصول مثل غلت و حکم بر زبان آورده و چیزی گفته است معلوم نیست
 که از آن چه اراده کرده اگر انطاش مضمونی صحیح داشته باشد افاده و باید و آنچه گفته است اسرار
 علت عمری الخ گوئیم اگر چه جوایش انعام و موم شده و لیکن چون چهار رساله مطابق عرت و بار
 ایهامی شنبیع درین گام کار برده لهذا ابعام می آید که آیه سیم الهامات فاحشه اسرار عالی الکعب
 فی العلوم العقلیه و النطویه اسرار عدم فی الحادرات الریهیه العرفیه خصوصاً اگر کسی بزمند اجتهاد
 و ارالمونین لکهنو شسته باشد اگر بی ساحه واقع شده باشد سبک و اگر دیده و دیده اسان
 نموده باشد شنبیع بر چه اعمال اسفهم محسوب و دشنام و بعضی و عام میشود و الا اجتناب عین
 انکلام واجب علی العلامی الکابیر و ابن الی الخ بدین سیر اعتراف کرده باشد که برادرش حج مع
 و در جواب این طعن انکاف همین علت کرده و گفته فاما شنبیع الخ فقد اعتمد علی نفسه و قال ان الخ
 بهاد من بهاء الله و ان التمسح کسند و یدیب توره و روفقه انهم لظنون مؤسین بحکام
 هم سلون ناخج و دروهم نطق و ادا کان قد اعتمد لی نفسه فقد کف ما مونه الا عند البهی قول الخ
 بدین ارکانه است زیرا که در حقیقت طعن بر خدا و رسول است که اگر که در آن رد و نقی و نوبه الی بر
 شود جائز و مباح سازد و قبح آن بر شارح مخفی باشد و عمر را با قضا تنگ با عتبات انسان از خود
 حکم بر وجود معلوم باشد ان بد الشی عجاب اعجب من العجب المرغوم عند اصحاب البراءه و البراءه
 صاحب الرساله کلام من الی الخ بدیه التفسیر علی الی النسبه و الجماعه مع علامه باشد بخلاف نهانی عا
 از استهوار و لا کاستهبار المسلسل سباز فانه استدلال بکلام احد بما علی الاضطرار التفسیر کل من لفظ و مع فلک
 نقول الا عند المنقول فی عباره اعداد عن رد و الهمی السری و کفایت غده عند اولی الاضطرار غیر فی زیر
 و حقیقت طعن بر خدا و رسول است الخ گوئیم تعرض صهار رساله بر جمله الخ بهاد الخ که ابن الی الخ بدیه

از آنکه این رساله بابت که ام کتاب معتبر و اگر ده است بر این نیست غیر متوجه است و بر قدر مسلم
گویم که حج فی نفس خود است با اعتبار عبادت بودن آن و مسح کشف آن نمیکند بحجت سوره صافات
و هم بصیر سوره مباشرت ایشان در نفس روایت مذکور است با اعتبار و انهم لظنون سوره
الحج و سوره کشف آن از در مباشرت مبروم باشد پس توجه طعن منته و عمت آن بر خدا و اول
غیر لازم حال و اما سوره سوره الحج الحمد لله که در ماسبق تفصیل مام میفرستد این آمد که قول نسخ نسخ
و دعوی بلا دلیل است چنانچه مالک از اعراف سوره و بخشی آن اعراف کرده بعد از نسخ
و بعد از افعال کوار متوجه شد استی محمد الله که در ماسبق تفصیل مام میفرستد شده که قول نسخ نسخ
است با اول شریعت و امام مالک از اعراف سوره و این را و همچنین منته حال نسخ
حجی علی خیر عمل در آن چه اصل جواز آن با اعراف آن ثابت و الاصل عدم النسخ بمعنی علی الجواز
استصحابا معلوم است که عمر را لوجی و الهام نسخ این احکام معلوم شده و دیگر کسی از صحابه این
سطح نشد و یا اگر محذور و انشائی آخره از فرموده و در این مفسرین کما یجوز استی مفسرین
مفسرین صا و بیله رومی باید که اولاً در روایات صححه مشهوره نیست و خود آن ثابت نماید و
ما ضالت عدم نسخ ادعای لغای آن فرماید و آنچه گفته که معلوم نیست که عمر را لوجی و الهام الحج گویم
بیمر العلوم خود دلیل نسخ آن بیان فرموده و حیث حال حجی علی خیر عمل نیز در عهد شریف نسخ
و بعد استوار شده از آن بدون آن انتی پس بحر العلوم متواتر شدن آن را بدین حکم حجی
خیر العمل دلیل نسخ آن قرار داده پس انقسم دیده را مایده ساخته انجام اعراض بر حضرت عمر است
علم آن طرف ایشان لوجی و الهام نمودن بعد از ایشان اولی الانصار و طوطی را که را در مابین
الصلوة خیر من الصوم و استقامتی علی خیر العمل دلالت دارد بر آنکه قطع نظر از کمالات دیگر و این
خلیفه مالی بدرجه قصوی بوده و الا امریکه سهرین اعمال باشد از خواب ترجیح و اذن بعد از مدتی

و هو شایسته است بر دفع سبب بدو وجه اول آنکه استقامتی علی غیر العمل و بعضی الصلوة و غیر
 آنکه آن سببی است بر دفع و شهرت روایت و حجت علی غیر العمل و حجت معلوم شده پس این حکم را بطریق
 سببی باطل باشد و دوم آنکه آنچه در سال بطریق استقامت آنکه که قطع نظر از کمالات دیگر و من و دیگر
 طبعه مالی الخ تمام تمامش است و سبب که یکو یکو که الحقیقی اراده اش بل اراده شایسته
 آن بر زبانش جاری شده زیرا که فی الضعیف لفظ الصلوة خبر من است و در اولین بار صبح مرد
 است مشتمل بر دو تعبیه است باینکه اگر خبرت کسی از شیء دیگر گاهی بطریق خبرت افضل حاصل می
 کند بقال بنیاه علی الله علیه و آله و سلم خبر من الانبیا و از خبر و گاهی بطریق خبرت فاضل بر حصول می
 آید چون نسبت فاضل ناچیز محقق باشد لیکن بطریق بعضی اعتبارات مناسبه بحال و تمام شود
 مخاطب قولاً یا فعلاً یا اعتقاداً یا حالاً ترجیح میدهد بر حصول ناچیز را بر فاضل کامل الفضل پس بر
 تعبیه و تعبیه و خبرت فاضل بر مجموع منقول ناچیز بیان کرد و میشود و در اولین اشاره به سبب
 آنکه اگر مخاطب اندکی بطرف عقل خود رجوع کند و باید که ترجیحش قولاً یا فعلاً و اما ناچیز
 ناچیز را بر فاضل کامل الفضل خطا علی سبب چون آنکه در موردی که گویم اگر چه در واقع فضیلت
 صلوة از نوم نرود هر عامل واضح است لیکن نوم سحری متصل از صلوة باز میآید و در موردی که
 الدین هم عن صلوة هم سامون و اصل سبب آنکه اندک اعتبار مناسب حکم که ترجیح است نوم سحری را
 صلوة صبح از آن پس حاصل حکم فضیلت صلوة از نوم فرس کرده حکم الصلوة خبر من النوم را و العاقل
 و قاعدة منزل العالم سرور الحامل بالاعتبارات المناسبة و التفسیر علی اعتقاد و بهمانانی و واقع در
 بنحایت شایع و حکم سحر است افضل بر مجموع منقول ناچیز اعتبارات مناسبه تمام جایز و قرآن
 واقع مندا ما قال العبادک و تو ایها الدین انما الودی للصلوة من ثم جمعة فاسمعوا لی و انکم و
 بسبح و لا تم کلکم ان کتم تعلمون و صا تفسیر خلاصه النسخ و تفسیر و لا تم کلکم خبر من کلکم و سحر و در

سبع تشریف شمار از معاصی و مبایا مال تعالی علی ما عند الخیرین اللہ و من العباد و منها ما قال غ
ممن قال الخیر لیس کون و صا تفسیر حاصه الفتح تفسیرین کریمه متواتر یا خدا کنی بر سر او درین
ایا بر سر کون یا خدا دارد سیات است که هیچ چیزی مرتب نشود و بر عبادت آنچه مان بر سر کون
از ناموار نه توان نمود میان او و میان اکبر که مبدأ جمیع چیز و خالق و مالک آن استی که در لفظ و صا
جامع البین است و تفسیر آن منوط و سواد لهم بنفید انهم من المعلوم ان لا خیرها اسر که اصلا استی
در آن تفسیر آن گفته و خیرها اسر که اصلا خیر توانی بید و من من یوافق کاشی و انما هو الزم لهم هر حکم کامل
و ذلک استی اثر و اعاده الاضام علی عباد الله و لای بر عامل سیای علی سبی الا لایع بدعو الی ایثاره من
من زیاده خیر و منفعتی لهم مع العلم ما به لا خیر ما مرده و اهم لم یوزنه و زیاده خیر و لکن موی و عبا
لینهم و عن الحظ المفوت و الجمل المولط و لعل الا ساریح ان کون الخیر الزاد استی پس اگر کسی
مثل سار سال که حضرت حق را که مبدأ جمیع چیز و خالق و مالک همه چیز است استقامت ریح
و ات مبارک خود بر سر کار و ذکر و زنده و در هر دو با عارف تفسیرین و عین باشد بی است بعد از
و محقق معلوم که بهتر از اعمال باشد بر معاد و بر لهو و لعب صحیح و اذن بعد از شان الهی پس طعن بر جمله
اصوله خیرین النوم تقریر یک سار ساله ذکر کرده باید دید که گوی می کشد اگر احدی از انست است
حرف میرد سار ساله کلماتش مفروضه که آن شخص را اعراض بر قرآن منظور است و بخواند و درین
برده ابطال دین یا حالاکا او و بخوف زده بخشش چه عوض کرده بد نیست بیان بلا عجله
خیرین النوم در بیان فضل آن بر حی علی خیر العمل پس بزواقیان مجاوره و عجمی نیست که جمله
علی الصلاح و حی علی التلاخ بالبع وجه و اک ان مودا حی علی خیر العمل او نموده پس در آن حالت
اگر کار نباشد بخلاف اصوله خیرین النوم که سار بر بود ای ان در الفاظ او ان نرفعه بلک فصل
صلوه مذکور شده و بعد ذکر آن مسا افتاد و ذکر اصوله خیرین النوم مبارک که صلواتی که فضل آن در

فضل آن در جی علی الطلاح بدو شده نوم ابرای فیصل دادن مقدار عقل است پس اهل معطر را می آید که او
 غفلت خوش آمد و در جماعت آن اسلام را اقامه مخصوص یک شعام خاصه شوند و چون این نیت بخیر آمد عقل را
 که بطرف آن نظر کنند باید باشد که بقدر مستحس و اجمع در دفع است و تواری اوان بدین آن از وقت عمر
 مسلم غیر مضید و قبل از آن غیر مسلم است الفاظ اطلاق بدون لفظی علی خبری و در عهد صاحب است تا
 متواتر است و سیر و تاریخ که در آن کیفیت ابرادان در عهد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و صبیح آن
 سر و دست بر نیت تواری که اشی شود عدول موجود پس بخیر تواری صبیح اوان بخشی که الحال موجود است و عهد
 نیت ماب بعد از شان اعلی الالباب و سرکار ابراد استی پس بدو که عبد الغفر و ملوی بار عادت شمره
 کلان خواه نظر از اسرو و فرموده می گوید اما تسبیح که معنی منع است حی عمره کردن همراه و یک نفر از تسبیح
 بی بلکه بخانه و جمع کند پس هرگز از آن منع کرد و بخرم منع برادر آفرای صریح است بلکه از اوج و عمره اولی است
 از جمع کردن هر دو در احرام واحد که قرآن است ادرست و واحد که منع است و تنور در شب فنی و سفیان نور
 و استی بن را سوره و دیگر فقها همین است که اقوا و افضل است آنچه و بعد از این صانع شد و رخ کرده در لال
 ابراد از بقیه اقسام حج چون با سخن فیه تعلقی داشت از در آن اعراض نمودیم بدان میگوید و آنچه از آن گفتی
 و از آنچه بگوید نموده تسبیح معنی دیگر است یعنی حج حج بسوی عمره و خروج از احرام حج با فعل عمره بی عدد
 است اجماع است که این تسبیح بلا حرام است و جایز است آری انحضرت علیه السلام این تسبیح را صحیح
 بنا بر مسکنی گمانده بود و آن مصلحت دفع رسم جاهلیت بود که عمره داشت حج از آن فرموده استند و می
 اذاعفا الا و در الود تسبیح الود جاد است عمره لمن اعتمر کن آن مسح مخصوص بود باین زمان دیگر از
 جایز است که تسبیح کند بفرموده و این تخصیص روایت ابو و دیگر صحایف است کشت اخرج مسلم عن ابی و
 قال کانت المسح فی الحج لا صحاب محمد بنی انه علیه و آله و سلم خاصه و اخرج النبی عن عمار بن لادن
 یا رسول الله تسبیح الحج لما خاصه ام للناس عامه فقال ان لما خاصه قال النووی فی شرح مسلم قال المار

خلف في السنة التي هي عنها عمر في الحج فحصل مسح الحج الى العمرة وقال قاضي عياض طهر حديث جابر وعمر بن
بن حصين ولا يبيح ان السنة التي احلها فيها انما هي مسح الحج الى العمرة قال ولما كان عمر يصيب الناس
ولا يصبرهم على محرم التمتع اني العمرة في اسهر الحج وانما اردت ان يخل كروه ان كان قال واما اني عنها فممن
كروني من ذرية الهام شيئا ثيريه از در در كه بليقه دفعتم و در سور ديني تشد من معلوم سهايد كه درين
در تسال و در ذره و در حقيقت يحي ازين رد و در قرآن ازل است و خود سمر فرموده و قوله تعالى فمن سبي ذل
فادلكم الله من ذل كما و انما الحج والعمرة لكن فان و عوام الناس هي و اد احكام حديث راجحها
هي از ما نجا احكام سلطان ي ابد و هذا كذا ان السلطان يبرع الكرام سمر القوان ليس صاف هي سنة
خود براي ان كذا سنة استي احوال قوله تحريم منع راد ابراي محقق است الحج موقوف سهايد كذا استي كذا
احاديث صحاح سنيان و ما عرف علماء ايشان مثل فضل بن زورمان و ابن ابي الجدي بل كذا مسلم
نير و غير ايشان هي عمر از حج تمتع ثابت سند ليس كذا اقر ما تشد و و مال ان بر كذا رواه احاديث و علماء
شاه ابد و اما انما نجا صاحب عمر حكايته كذا از ترجيح افراد بر و ان تمتع ليس سلطانيت باكثر احوال اكار و ان
مسلم و مسلم امام مالك و صاحب دار و مالك محمد و ابو يوسف قائل و ما نجا ترجيح تمتع بر افراد و ليس
قوله قال الرازي في الفسرة قال في اختلاف الحديث التمتع افضل من الافراد و قال مالك ثم قال قال
يوسف بن محمد القدان افضل ثم التمتع ثم الافراد و ابو حنيفة كذا جميع اقسام حج مبرور و كذا انما قائل
قوان و موده كما صرح به الرازي ايضا لا الافراد على القدان و التمتع كلها ليس باصل و ان سرف شود
بعض و فعلت اكار علماء خود شس كذا و وصف سفير تجر حسان اها القوان خود را استثنى و مال حلفا
راشدن از كلام عمر كذا بر غم صاحب مقرون بل و ان از صريح حديث و قرآن كذا و قال جابر و في
خطاب خطا قائل شود و قطع نظر ازين او كذا صاحب اوت بر ترجيح افراد بر و ان و تمتع و كذا كذا
محت و نظر است لكن چون عرض ما ديمعام متعلق باطل اين احوال نيست لطويل كلام فائدة ندارد و

یعنی نسخ الحاقی سابق یا بعدی فصل برص میان آن که آن می نماید از آن می کرده و کلام آن مستخرج
 حج حرام می تواند شد و الا برضای این نام و بنسبت و مخفی نمی بود و انکار آن میکرد و قول خود را بر این اساس
 رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود که بعد از عصر عشاء و اجتماع رجوان آن شد کما اشارت کردیم
 که این نسخ مخصوص در همان زمان قبول مقام نبوت است که نسبت به آنست محمود و سنی که در آن وقت
 را که از مسلمانی نقل کرده بودیم مطلوب خود را نگاشته و حال آنکه آن روایت دلالت ندارد و کما اینکه
 نسخ حج مخصوص عشاء آنحضرت بوده و در این غرض خود بخود مخصوص آن جناب رسالت میسر بود
 پس نمی توانیم از آن صریح مخالف آن روایات است و در عبادت که از لودی نقل کرده جانی
 نگارنده چه او بر این میگوید که در باب نسخ که عمر از آن می کرده اختلاف واقع شده و این مشهور
 همین یک قولی را که نسخ حج باشد نقل کرده و قول دیگر را مطلقاً ذکر ننموده و این امر از حدیث
 رسیده است که لا تخفی و انما از محل نقل کرده اند الحاق مذکور غیر مرده آن و صرف لکلام عن رسول
 الطاهر و دلالت علیه سبب سبب است و سبب و این وجهی در حدیث را که در حق عمر روایت میکنند
 و الشیطان لعین ظل عمر و هم نظر و اتیکه نرمی و لغوی آورده اند که کرمی تنه زد عمر و بعد از آن
 و ف نوازی میگوید و ابو بکر و عثمان و حضرت امیر در آنجا آمدند و آن کسیر مسحول عشاء بود پس آن عمر را
 و از او موقوف ساخت بیاطرافه سنبلان الله را بنواشته لیکن آنچه مشکل است اینست که از این روایت
 که عباد الله بنو حنیفه نالی اسامه و حوین صلوه و صدمه و غیره و حرف زنا و ضرب کمر که از تمام در حقیقت معلوم
 و این میبایست که درین احکام زیاده تر باشد و موهوبان میگردند که اما احرم الزنا و ضرب کمر و اوجبا
 و انصوم ما و ابا عابای ایشان اثری میگرداند اما حیث است که علما سنبلان این نکته را هم رعایت
 میگردانند و گفته اند که معنی احرم الزنا و ضرب کمر و اوجبا و انصوم ما و ابا عابای ایشان اثری میگرداند اما حیث است که علما سنبلان این نکته را هم رعایت
 خاکلی محض اند و حرم عمر الس از آن حکوم ظاهر خواهد بود و در اخبار او را مراده فی هذه الرسالة

من الرجال ونبئت النبال وانه سبي في سائر الى مرابط مسيحي و الحمد لله اولاد احرار بالها و طاهر اوار
وعوا ان الحمد لله العالمين وقد وقع الفراع عن تحرير هذه الرسالة المصنوعة بيان الماتحة سبي النساء و الحمد
لست ملحق من و كحه الحرام مستباح و ليس بعد الف و باين من البهجة المودعة النبوية على الصاوغ لدا
الا لطام من الاف الصلوة والوعية تحت الرسالة و هرگاه اراد ان سبي بس بذا كه عبد العزيز و طوى بابر
مستمره خود كلام خود اراد را مسروق فرموده ميگويد الخ ميگويد بنده ضعيف كه چون حساب رساله در بعضي
مواضع سائعه عبارت سوا وقع نقل كرده عبارت تحفه را باعتبار مباحثي كه تحت اشخاص و تواني
نسبت باعتبار اشكال سرود كتاب بر اول الزاميه سوا وقع مسروق كفته احقر العباد و هو الشئ و المواضع
يعلم اوده و چون در مقام رحما لم يجب حكم سرده كرده لهذا تحفه عبارت سوا وقع در مقام موقوفه
مال بر ما بر طاهر و ابرو بس ما بدانت كه مباح سوا وقع در او اخراج بر طاعت حضرت عمر صغرا
و اما نسخ الحج فانه سبي عن النسوة التي هي فسخ الحج الى العمرة دون الاعمار في اشهر الحج ثم الحج من عار
فسخ الحج الى العمرة كان مختصا للصفوة في ملكه فقط و اما امره انك ليحالفه ما كان عليه الخ
من بحريم العمرة في اشهر الحج كما اخرج مسلم عن النبي صلى الله عليه و آله ان كانت النسوة بالحج لا يحل لاهل بيته ان يرافقوه
عمر بن الخطاب بن طلحة قال يا رسول الله فسخ الحج لنا حرمه ام للناس عامه فقال بل لنا خاصة و ما دعي
انه حال ضمان كائنات على عهد رسول الله صلى الله عليه و آله و ما انهي عنهما فالافاضة محاربة و المراد انما اظهر النبي كما قال
نبي اشافعي عن شرب كل مسكر فليسا كان او كثير او اماره القول على ذكر الدليل و اضاف النبي
الى نفسه لكونه اشبه بشيء في قلب المسكر الخالف من مولده به الاولانه قد صح عند الامامية ان الامام
الطاهر مسجوا حكم الله و علوه اما حرمه الله تعالى ان المحللة نسبت من الارواح و لا ملك نفس و التحليل
لويان النبي كلامه و به ام الجواب عن مطا عن سيدنا عمر و ما نقلنا هو طامه كلامه في بد الصنف و بعد
عبارت سوا وقع بر خدام احاديث خرام علم كلام و اصول و اوضح مشو كه انچه صوا وقع در مقام محله و ذكر كرده

و اگر چه جوان مشهور و در شرح حدیث و عامه کتب کلامیه و اصولیه مخصوص مشهور عبارت است جمیع نسخه انما غیر
 قد که چهار ساله این کتاب قطع کرده و در تمام نقل نموده نسبت عبارت صواعق معصل بر و تسلیه مانی در
 قطبها مثل شافعی و سفیان ثوری و غیره و مجموعی بر نقل عبارت امام موسوی و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره
 اگر نام عبارت صحاح کتبه را که در تمام فرموده و لا حظ کرده و در میان کتب است او و عبارت صحاح معانی
 از سخنان بارین رونما پس مجموع عبارت طایفه الفرق را بر روی از صواعق معصل از سخنان کتب
 بر صورت یک سر و عبارت احادیث و تفصیل مسنده میان خود نموده است از عبارت امام سن و اگر چه محض
 اطباء کلام مانع نمی بود و احقر العباد در جمیع مواضع سالفه که چهار ساله امام سن در آن از صواعق معصل
 نسخه شده که عبارت صاحب الفروع نموده فرق بین در این دو در این بین ظاهر می شود و بعد از
 صحاح کتبه شروع کرده در استدلال بر اصلیت او و ملح کوم عبارت را که چهار ساله از انما کلام صحاح کتبه
 کرده استدلال است بکتاب نیست و عقل بر اصلیت از اوج اقصی باقی آن که در حدیث است و غیره
 و ایشان نظیر این استدلال تمام در امر بخا و بی آن میفرمودند و در این ماست آن اوله مسلم
 حضرت عمر و عدم مامیت آن مستوجب عدم صحت حدیث ایشان باشد و در صورت نظر در آن اوله
 صاحب سوره از امور مهمه بود پس این غیر منطوق بما نحن فیه گفته از میان ساقط کردن قابل باشد
 سخنان او این مطلب غده که مناط بحث است مابین فیه تعلیق دارد و آنچه چهار ساله از ماست طایفه
 اکثر مطالب اعتقاد و ساطع صحابه و فقهاء المذنب است را در میان مجید در رساله خود درج نموده و منطوق
 بما نحن فیه باشد و وقوع است بآنکه اتفاقا و التی که احادیث سخنان و باقرات علمای ایشان
 این گوئیم صاحب نسخه دعوی اقرار نمودن تحریم شمع بر این حضرت عمر را که کرده انما کلام محی الدین
 قوی حجت لعل غمه و لهذا کان عمر لغت الناس علیها و لا یفرهم علی مجرد التمسع الخ و نیز احمد العباد
 مشر و عت آن نزد حضرت عمر از حدیث صلی بن عبد العباد بن العسکری و غیره پس مع و لعل صاحب نسخه اوله ذکر

که بر بیشتر و عیب مع نزد حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود و آنچه احادیث سنن و ابواب
این را اثبات می نماید حضرت عمر از حج تمتع دانستند نوع است بائید ادب و اقوال مذکوره و ثابت
بریکه حضرت عمر بنی توحیدی از تمتع معنی کرده و در آن عمر از حج در یک سفر و شهر حج بی آنکه بخانه خود رجوع کند
میفرموده که اگر نفسی از احادیث و علمای سنن بر قسم نمی داشته باشد افاده فرماید بلکه در عبارت
از آن روی که حدیثی که در حج است بعد از تمتع حضرت عمر از قسم تمتع و سیرا به یثرب رسیده که
حضرت عمر تمتع مطلق شود بلکه از قسمی خاص بود که تمتع حج به یثرب پس احادیثی که در آن بر تمتع
عمرست محمول است بر تمتع معنی تمتع حج بود که ما مرجع به حدیثی که در آن علمای امامیه محققین و روایان
احادیث مطلقه را منعید سازند که در آن حدیث آمده است که علی بن ابی طالب علیه السلام پس از آنکه از یثرب
منتع حضرت عمر را جمعا للروایات بر قسمی از تمتع که ممنوع محمول نمایند شنیدند غمی از آن لازم نمی آید چون
معنی احادیث و اقوال علمای سنن بدین یافت رسید معلوم شد که علمای اهل سنت اقرار می نمایند بر حضرت عمر
بسته اند ما روایان آن بر کردهای روای احادیث و علمای ایشان باشند که ما هم صاحبان لسان و احادیث
ناصب از عمر و کایت کرد الح که گوئیم اینکلام از عجایب احادیث است چه بر هیچ مظهر عبارت تحفه تحقیق نیست
که مطابق مصنف آن در مقام ذکر مطابقت مدبب یعنی محمد بن المنکدر مثل امام شافعی و امام
نوری و غیره ما مدبب حضرت عمر و فضیلت او ادبست ما واضح شود که مدد هم مدببست و عمر و
محمد بن المنکدر است محمول بر مدبب اگر مدبب ایشان مخالف ظاهر کتاب و سنت میبود پس مدبب
المسبب بر مطلقه نیست که مخالف ظاهر سنت است فاطمه بن مروان میگوید و این بیان واضح شد که مضموم
عبارت تحفه اثبات توافقی خبری در میان مدبب محمد بن المنکدر با مدبب حضرت عمرست و
رسا که مخالف خبری را که در میان مدبب محمد بن المنکدر با مدبب حضرت عمرست توافقی است مطابق
صاحب تحفه ندانسته یعنی محمد بن را که مدبب آن در فضیلت بعضی اقسام حج بر بعضی دیگر مخالف

مخالفت مدبیب حضرت است نام گرفته پس مباحص با اینهاست و در همین که مفاد یکی توانی هرگز
 باشد و مفاد دیگر مخالفت جزئی از عجایب او بام است پس اصوات متعرف شود بقصور عظمت
 اکابر علما خودش ارجح گویم بر عباد مقلد علوم و در سبب طایفه ایست که مجتهدین با سبب مجتهدین و کلام
 اصاویر لازم نیست زیرا که طایفه طایفه است که مورد اعتقاد مجتهدین میسائل اجتهاد و سبب سبب
 مخالفت مدبیب بعضی مجتهدین با مدبیب حضرت عمر رضی الله عنه مایه بود و دلیل بودن آن مایه که کما
 نت شماعنی لطیف این مجتهدین عاید می باشد به هر چند حکایت است بعمل بودن بخیری که مایه
 میشود و طرف اجتهاد او نه امری که در آن مجتهدین سابق رسیده اما مخالفت امام اعظم مایه
 خود در سبب اجتهاد و مخالفت صاحب امام اعظم در چنین سبب و چنین مخالفت مجتهدین
 امامیه قیامهم و در تقسیم سبب معلوم چهار ساله نیست و چون نیست و سبب مخالفت بر مجتهدین
 طعن میکنند پس یعنی مجتهدین است بحجت مخالفت ایشان با مدبیب حضرت عمر رضی الله عنه و طعن
 شده با اینهمه گویم جو علما امامیه مدبیب این مایه و این عقل و حقی در ادوار طهارت حرم ترک کرده
 مایه بر علم این اسماص مدبیب طهارت از احادیث ایام طهارت و عاشایان هم عن لوث مایه نسبت است
 اگر بر علم جو ایشان نجاستش از کثافت است ثابت است پس طعن طرف اسماص مدبیب عام و اگر
 روف طعن طرف جو ایشان بحجت ترک سبب شیخ صدوق و این عقل و حقی و به ترک احادیث
 طهارت راجع پس اینها فایده را که در مدبیب شیخ و افح است محمودی و نسبت به طعن
 سبب مخالفت مدبیب بعضی مجتهدین ایشان با مدبیب حضرت عمر رضی الله عنه تصور و عظمت ایشان
 بسیار تحفه لازم دانستن قابل مایه است اول سالی بام فصل مویض مایه الح
 سالی بام فصل موقوف طهارت رسیده مایه که نسخی که حضرت عمر از آن نمی سکود و نسخ الح مایه بود
 روایت این عمر مایه نوشته شد مایه که از آن مایه افوا تمام بحجت است که سبب مایه

کردار و در این کتاب که در اسلام و فاسی مثل کرده بود و مطلوب بود انباشته الح تعادیر که حصار ساله جواب
 تحفه میفرمود حضرت اسیراید و آنچه درین قول آمده فرموده از عجب تعادیر حضرت فرستاد است باینکه
 حصار تحفه در مقام جواب بود و از وایالی که وایالی برادر انحضرت صلعم سمیع برای اصحاب بود و در هر دو
 ایام از این تحفه باین مسجع از اصحاب و غیره که میفرموده بود و در آن مصلحت منع رسم جالیت بود و ایام آن
 که آن از حج مخصوص بود همان زمان و در آن را حاضر نیست که فرج کنند و هر قدر و این مخصوص بود
 او در و در کجا است است الح پس مریدانی چون سید که اشاره نقطه همان زمان لطیف را می
 که انحضرت صلعم با مصلحت انقیاس منع او فرموده بود و در آن وقت حج بود و او پس بطریق صریح
 حصار تحفه است که لکن قسمی از منع که آن قسم حصار است اب با اصحاب او فرموده بود و در مخصوص
 بر آن حج بود و دیگر را حاضر نیست که انحضرت همان حصار رساله اب بر او و حصار تحفه ساله او کلام حصار
 زعم نموده میاید و بر آن نموده است اینست بیان بی تعالی حصار رساله او در هم بطریق صریح و این
 صاحب تحفه و آنچه حدیث مسلم و فی را و ال بر خصوصیت حج تعادیر صحابه دانسته و بر آن حج بود و
 پس الش اگر انفعی توجه الکلام علی خلاف مراد او و ایصال الاحسان لمن لم یس اعطایه است زیرا که قات
 صحابه اعتماد داشتند تا یک مسج حج بیوی عمر و تحفه جس بود و باین حج بود و ایصال حج بود و ایصال حج بود و ایصال حج بود
 بیان آمده حصار تحفه بیان کرده و به حصار تحفه اعم از آنکه حاضرین حج بود و ایصال حج بود و ایصال حج بود
 در زمان انحضرت صلعم درین سال از کتاب منع نفی حج نمایند اما آن زمان نام خودی در شرح صحیح
 بعد عبادتی که حصار تحفه نقل فرموده است مسکود و اما حاضر هم علی با ائمه و در سوار اصحاب این مسج الحالی
 کان خصوصاً فی کل السه الحکم الی قد منا و که استی نس اصل مطلب ال حصار تحفه را که حکم مخصوص
 منع اصحاب انحضرت صلعم بود و ذکر کردن و بطور زراعی لفظی حصار کاوش دارد و عبارت نموده و تمام
 استعجاب است و عبارت که از خودی نقل کرده خیانتی عجیب نگار برده الح گویم حصار تحفه قد استعجاب

[illegible]

